

مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان

نشریه علمی / (زبان و ادبیات)

سال چهاردهم، شماره ۶، شماره پیاپی ۲۶، بهار ۱۴۰۱

۱۶۴/۱/۲۰



- ۱ ترتیب سازه‌ای بند فارسی با تکیه بر دستور نقشگرا-گفتمانی
حامد مولایی کوهستانی - علی علیزاده - شهلا شریفی
- ۲۹ بررسی تطبیقی آثار و اندیشه‌های نیما یوشیج و کریم قربان‌نفس‌آف (شاعر کشور ترکمنستان) بر اساس تقسیم‌بندی فرانسوا
یوست
طواق گلدی
- ۶۹ بررسی بازتمایمی زبانی رویداد حرکت از منظر زبانشناسی شناختی: بررسی موردی افعال حرکتی در زبان مازندرانی
زهرا گل‌زاده‌گروی - زهرا باباسالاری - سعید یزدانی - محمدحسین شرف‌زاده
- ۱۰۵ ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول در عربی و فارسی: رویکردی تطبیقی-در زمانی
روح‌الله مغیدی
- ۱۳۵ سلسله مراتب رده‌شناختی و حذف مفعول در زبان فارسی
فائزه سلیمی - والی رضایی - محمد عموزاده
- ۱۵۹ تاملی در هنجارگریزی به عنوان شگردی در مضمون‌سازی در منظومهٔ مجنون و لیلی از امیر خسرو دهلوی
رضوان باراتی شیخ ریاضی - شاهپور شهولی کوهسوری - سید علی سهراب‌نژاد
- ۱۸۳ مقایسهٔ کاربرد انواع ترمیم در گفتار زنان و مردان فارسی‌زبان در برنامه‌های زنده تلویزیون
سید محمد حسینی معصوم - ملیحه حاجیان‌نژاد،
- ۲۰۹ بررسی چگونگی ترسیم میانی هویت‌بنیاد در سخنرانی آئین تحلیف جو بایدن از رهگذر استعاره‌های مفهومی
سمیه شوکتی مقرب - جلال رحیمیان



سال چهاردهم، شماره ۶
شماره پیاپی ۲۶، بهار ۱۴۰۱

مجلهٔ زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی - پژوهشی)

صاحب امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد
پشتیبانی: معاونت پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد و دانشکده ادبیات و علوم انسانی
سرمدیر: دکتر مهدی مشکوة الدینی

اعضای هیئت تحریریه:

دکتر عباس علی آهنگر (استاد دانشگاه سیستان و بلوچستان)	دکتر مصطفی عاصی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)
دکتر علی خزاعی فرید (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر محمد عموزاده مهدیرجی (استاد دانشگاه اصفهان)
دکتر جلال رحیمیان (استاد دانشگاه شیراز)	دکتر مهدی مشکوة الدینی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
دکتر رضا زمردیان (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر افضل وثوقی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)

مدیر اجرایی: دکتر شهلا شریفی

ویراستار انگلیسی: مرکز ویراستاری انگلیسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی

کارشناس اجرایی مجله: دکتر امیر بوذری

حروفچین و صفحه‌آرا: رحمان اسدی

شمارگان: ۵۰ نسخه

نشانی: مشهد، پردیس دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، کد پستی ۹۱۷۷۹۴۸۸۳

تلفن: ۰۵۱-۳۸۸۰۶۷۳۳

بها: داخل کشور: ۲۰۰۰۰ ریال (تک‌شماره)

E-mail: lj@um.ac.ir

نشانی اینترنتی: <http://jlkld.um.ac.ir/index.php/lj>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد

(علمی - پژوهشی)

این مجله براساس مجوز شماره ۳۷۲/۶۰۱۱/۳ مورخ ۱۳۹۰/۴/۲۹
کمیسیون نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری منتشر
می‌شود.

سال چهاردهم، شماره ۶
شماره پیاپی ۲۶، بهار ۱۴۰۱

این مجله در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

- پایگاه استادی علوم جهان اسلام (ISC)
- پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)
- پایگاه بانک اطلاعات نشریات کشور (Magiran)

داوران این شماره به ترتیب حروف الفبا

۱. دکتر عباسعلی آهنگر (استاد گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه سیستان و بلوچستان)
۲. دکتر علی ایزانلو (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۳. دکتر اعظم استاجی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۴. دکتر پارسا بامشادی (دانشگاه شهید بهشتی)
۵. دکتر زهرا حامدی‌شیروان (دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۶. دکتر مریم دانای‌طوس (دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه گیلان)
۷. دکتر محرم رضایتی کیشه‌خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
۸. دکتر شهاب رقیب‌دوست (دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی)
۹. دکتر شهاب شریفی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۰. دکتر علی علیزاده (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۱. دکتر بتول علی‌نژاد (دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)
۱۲. دکتر مریم سادات‌غیاثیان (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه پیام نور)
۱۳. دکتر جلیل فاروقی هندوالان (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه بیرجند)
۱۴. دکتر عطیه کامیابی‌گل (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۵. دکتر امیر کریمی‌پور (دکتری زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)
۱۶. دکتر فرهاد معزی‌پور (استادیار گروه زبان انگلیسی دانشگاه صنعتی شاهرود)
۱۷. دکتر محبوبه نورا (استادیار گروه زبان انگلیسی دانشگاه زابل)

راهنمای شرایط تدوین و پذیرش مقاله

- ۱- مقاله به ترتیب شامل چکیده (حداکثر ۵ تا ۸ سطر، بر اساس معیارهای صحیح چکیده نویسی)، کلید واژه‌ها (حداکثر ۵ واژه و یا عبارت)، مقدمه، پیشینه پژوهش، روش پژوهش، ارائه و تحلیل داده‌ها و نتیجه‌گیری باشد. مجله از پذیرش مقاله‌های بلند (بیش از ۲۵ صفحه A4 تایپ شده ۲۳ سطری) معذور است.
- ۲- مشخصات نویسنده یا نویسندگان: نام و نام خانوادگی، مرتبه دانشگاهی عضو علمی متخصص زبانشناسی، نام و نام خانوادگی دانشجوی دکتری زبانشناسی، نام دانشگاه متبوع، نشانی، تلفن و دورنگار در صفحه جداگانه بیاید.
- ۳- ارسال مقاله به صورت تایپ شده با قلم لوتوس ۱۳ در برنامه word، مطابق با معیارهای مندرج در این راهنما از طریق پست الکترونیکی و یا پست معمولی ممکن است. cd مقاله الزامی است. مقاله‌های دریافتی بازگردانده نمی‌شود.
- ۴- ارسال چکیده انگلیسی (۵ تا ۸ سطر)، در صفحه جداگانه، که شامل عنوان مقاله، نام نویسنده/نویسندگان و مؤسسه/مؤسسات متبوع نیز باشد، الزامی است.
- ۵- منابع مورد استفاده در متن، در پایان مقاله و براساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده/نویسندگان به شرح زیر آورده شود.

کتاب: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/نویسندگان). (تاریخ انتشار). نام کتاب. محل نشر: نام ناشر.

• کتاب ترجمه شده: نام خانوادگی، نام. (نویسنده/نویسندگان). نام و نام خانوادگی. مترجم. (تاریخ انتشار). محل نشر: نام ناشر.

• مقاله: نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). «عنوان مقاله داخل دوگوشه». نام نشریه (ایتالیک) دوره/سال. شماره. شماره صفحات مقاله.

• مجموعه‌ها: نام خانوادگی، نام. (نویسنده یا نویسندگان). تاریخ انتشار. «عنوان مقاله (داخل دوگوشه)». نام ویراستار یا گردآورنده. نام مجموعه مقالات (ایتالیک). محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله.

• پایگاه‌های اینترنتی: نام خانوادگی، نام نویسنده آخرین تاریخ و زمان تجدید نظر در سایت اینترنتی، عنوان موضوع (داخل دوگوشه)، نام و نشانی پایگاه اینترنتی به صورت ایتالیک.
- ۶- ارجاعات در متن مقاله میان دو هلال (نام مؤلف، سال انتشار: شماره صفحه یا صفحات مورد نظر) نوشته شود. در مورد منابع غیرفارسی، همانند منابع فارسی عمل شود. نقل قولهای مستقیم بیش از ۴۰ واژه به صورت جدا از متن با تورفتگی (نیم سانی متر) از دو طرف درج شود.
- ۷- برابره‌های لاتین در پانویس درج شود.
- ۸- مقاله نباید در هیچ یک از مجله‌های داخل یا خارج از کشور و یا در مجموعه مقاله‌های همایش‌ها چاپ شده باشد. نویسنده/نویسندگان موظف‌اند در صورتی که مقاله آنان در جای دیگری چاپ شده و یا پذیرش چاپ آن تأیید شده است، موضوع را به اطلاع دفتر مجله برسانند.
- ۹- مجله فقط مقاله‌هایی را می‌پذیرد که در حوزه‌های مختلف زبان شناسی (نحو، آواشناسی، واج شناسی، ساختار، معناشناسی، تحلیل گفتمان، زبان شناسی تاریخی، جامعه شناسی زبان، روان شناسی زبان، و گویش‌های خراسان) و حاصل پژوهش نویسنده یا نویسندگان عضو هیأت علمی زبانشناسی دانشگاه‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی عالی و دانشجویان دوره دکتری زبانشناسی در خصوص مقاله‌های مستخرج از پایان نامه دکتری، باشد. مقاله‌های مربوط به فرهنگ و زبانهای باستانی، ترجمه و آموزش زبان دوم، در حوزه موضوع‌های این مجله نمی‌باشد.
- ۱۰- مجله در ویراستاری مقاله آزاد است.
- ۱۱- نویسنده یا نویسندگان نسبت به آراء، نظریات و مطالب ارائه شده در مقاله خود مسؤول هستند.
- ۱۲- نویسندگان می‌توانند مقاله‌های حاوی نوآوری علمی - پژوهشی خود را به نشانی دفتر مجله یا پست الکترونیکی به نشانی lj@um.ac.ir ارسال کنند.
- ۱۳- پذیرش مقاله با شورای هیأت تحریریه مجله است.

فهرست مندرجات

۱	ترتیب سازه‌ای بند فارسی با تکیه بر دستور نقشگرا-گفتمانی حامد مولایی کوهبنانی - علی علیزاده - شهلا شریفی
۲۹	بررسی تطبیقی آثار و اندیشه‌های نیمایوشیج و کریم قربان‌نفس‌آف (شاعر کشور ترکمنستان) بر اساس تقسیم‌بندی فرانسوا یوست طواق گلدی
۶۹	بررسی بازنمایی زبانی رویداد حرکت از منظر زیانشناسی شناختی: بررسی موردی افعال حرکتی در زبان مازندرانی زهره گل‌زاده‌گروی - زهرا باباسالاری - سعید یزدانی - محمدحسین شرف‌زاده
۱۰۵	ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول در عربی و فارسی: رویکردی تطبیقی-در زمانی روح‌الله مفیدی
۱۳۵	سلسله مراتب رده‌شناختی و حذف مفعول در زبان فارسی فائزه سلیمی- والی رضایی - محمد عموزاده
۱۵۹	تاملی در هنجارگرایی به عنوان شگردی در مضمون‌سازی در منظومهٔ <i>مجنون و لیلی</i> از امیرخسرو دهلوی رضوان بارانی شیخ رباطی - شاهپور شهولی کوه‌شوری - سید علی سهراب نژاد
۱۸۳	مقایسهٔ کاربرد انواع ترمیم در گفتار زنان و مردان فارسی‌زبان در برنامه‌های زنده تلویزیون سید محمد حسینی معصوم - ملیحه حاجیان‌نژاد،
۲۰۹	بررسی چگونگی ترسیم مبانی هویت‌بنیاد در سخنرانی آئین تحلیف جو بایدن از رهگذر استعاره‌های مفهومی سمیه شوکتی مقرب - جلال رحیمیان

ترتیب سازه‌ای بند فارسی با تکیه بر دستور نقشگرا-گفتمانی

حامد، مولایی کوهستانی، دانش‌آموختهٔ دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
علی‌علیزاده، دانشیار گروه آموزشی زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)
شهلا شریفی، دانشیار گروه آموزشی زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

صص: ۲۷-۱

چکیده

در این پژوهش به دنبال معرفی روشی جدید برای توجیه ترتیب سازه‌ای عناصر بند در زبان فارسی هستیم. به این منظور دستور نقش‌گراگفتمانی (۲۰۰۸) به عنوان جدیدترین دستور نقش‌گرا چارچوب اصلی این پژوهش را تشکیل می‌دهد. این دستور برخلاف اصول رده‌شناختی گرین‌برگ (۱۹۶۳) از روشی پویا برای تعیین ترتیب سازه‌ای استفاده می‌کند. روش ترتیب قرارگیری سازه‌ها در این دستور به گونه‌ایست که هیچ جایگاهی از قبل برای عنصر خاصی از زبان تعیین‌شده نیست بلکه جایگاه هر عنصر براساس لایه‌ای که در آن تولید می‌شود، نقش کاربردی و معنایی آن (بافت زبانی) و با توجه به سایر عناصر بالادستی آن در سلسله مراتب لایه‌های دو سطح بینافردی و بازنمودی تعیین می‌گردد. علاوه بر این، در این دستور قواعدی برای تعیین ترتیب سازه‌ها معرفی شده است که نه تنها به تعیین ترتیب عناصر بند کمک می‌کند بلکه برای تعیین عناصر تشکیل‌دهندهٔ گروه و واژه نیز کاربرد دارد؛ با این وجود هدف پژوهش حاضر تنها تعیین ترتیب سازه‌های فارسی در سطح بند است. دستور نقش‌گراگفتمانی چهار جایگاه مطلق آغازی، دومین، میانی و پایانی و تعدادی جایگاه نسبی را برای سازه‌های تشکیل‌دهندهٔ بند در نظر می‌گیرد؛ طبق روش بالا به پایین این دستور، هر زمان یکی از این چهار جایگاه مطلق اشغال شود جایگاه‌های نسبی آن می‌توانند پذیرای عنصر دیگری شوند. با در نظر گرفتن چهار جایگاه در این دستور

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۴

پست الکترونیکی:

1. h.molaei@vru.ac.ir
2. alalizadeh@um.ac.ir
3. sh-sharifi@ferdowsi.um.ac.ir

شرایطی ایجاد می‌شود که در ازای هر روساخت دستوری طبق اصول رده‌شناختی گرین-برگ، ۱۴ ترتیب سازه‌ای محتمل وجود خواهد داشت. به عبارتی، در مقابل ۶ ترتیب سازه‌ای گرین‌برگ یعنی SOV, SVO, OVS, OSV, VOS, VSO، در این دستور ۸۴ احتمال وجود دارد. نتایج این پژوهش حاکی از کارایی اصول این دستور برای تعیین ترتیب سازه‌ای بند فارسی به عنوان زبانی با ترتیب سازه‌ای آزاد است. از طرف دیگر، با توجه به آنکه در این دستور اعتقادی به وجود حرکت سازه‌ای نیست می‌توان با استدلال-های نقشی-آزادی سازه‌های بند فارسی را (به عنوان نتیجه نیت کاربردی گوینده) به صورت پایه‌زایشی توجیه کرد. به همین منظور، در بخش آخر پژوهش یکی از انواع قلب نحوی نیز (قلب تحوی کوتاه‌برد چپ‌گرای فارسی) به عنوان فرایندی پریسامد بر مبنای ملاحظات کاربردی (نه نحوی) دستور نقش‌گراگفتمانی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: دستور نقش‌گراگفتمانی، ترتیب سازه، رده‌شناسی، بند، گروه، واژه.

۱. مقدمه

دستور نقش‌گراگفتمانی^۱ در سال ۲۰۰۸ میلادی به طور رسمی از جانب کیس هنگولد^۲ و لاپلان مکنزی^۳ معرفی شد. طبق ادعای هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۲) اگرچه «د.ن.گ»^۴ در پیوستار رویکردهای نقش‌گرا قرار می‌گیرد اما به ویژگی‌های ساختی واحدهای زبانی نیز توجه دارد. این دستور تنها به بررسی آن جنبه‌های کاربردی و معنایی زبان می‌پردازد که در صورت-های صرفی نحوی و واجی گفتار نمود پیدا کنند. کونولی^۵ (۲۰۱۲: ۴۵۵) این دستور را چارچوبی کلی برای توصیف زبان به عنوان نظامی ارتباطی^۶ می‌داند. یکی از ویژگی‌های بارز این دستور سازمان‌دهی بالا به پایین^۷ تولید گفتار است؛ طبق این روند، تولید واحدهای زبانی پس از عبور از چهار سطح زبانی مجزا اما مرتبط صورت می‌گیرد. واحدهای زبانی براساس

1- Functional Discourse Grammar

2- K.Hengveld

3- L.Mackenzie

۴- «د.ن.گ» کوتاه واژه‌ای برای «دستور نقش‌گراگفتمانی» است که به تقلید از معادل انگلیسی آن FDG به واسطه محدودیت حجم مقاله در ادامه پژوهش به کار می‌رود.

5- Conolly

6- Communicative system

7- Top-down

نقش و کاربرد ویژه خود در سطح بینافردی^۱ و براساس طبقه معنایی^۲ در سطح بازنمودی^۳ تولید شده و سپس وارد عملیات رمزگذاری^۴ در دو سطح صرفی نحوی^۵ و واجی^۶ می‌شوند. به عبارتی، دو سطح اول با استفاده از عملیات صورت‌بندی^۷ واحدهای زبانی را با توجه به راهبرد^۸، هدف و معنای مورد نظر گوینده تولید می‌کنند و سپس این واحدهای پیش‌زبانی بوسیله عملیات رمزگذاری روی قالب‌های^۹ مناسب صرفی نحوی در سطح سوم پیاده‌سازی^{۱۰} می‌شوند. در مرحله آخر عملیات رمزگذاری واجی برون‌داد سه سطح بالایی خود را دریافت و شکل واجی مناسب آن را تعیین می‌کند. براین اساس، نحوه پیاده‌سازی واحدهای پیش‌زبانی از جانب عملیات رمزگذاری روی قالب‌های صرفی نحوی در سطح سوم تعیین‌کننده ترتیب سازه‌ها است که هدف پژوهش حاضر تمرکز روی این بخش از سازوکارهای این دستور می‌باشد. طبق ادعای هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۱۰) در این دستور برخلاف رویکردهای سنتی پیاده‌سازی واحدهای دستوری به صورت پویا^{۱۱} و نه ثابت انجام می‌پذیرد. در این پژوهش با بهره‌گیری از «د.ن.گ» تلاش شده است تا شیوه‌ای جدید برای تعیین ترتیب قرارگیری عناصر بند در زبان فارسی تعیین گردد. به این منظور، در بخش ۲ به معرفی مختصر «د.ن.گ» پرداخته می‌شود. بخش ۳ به مروری بر رویکرد ترتیب سازه‌ای عناصر بند براساس اصول رده‌شناختی گرین-برگ^{۱۲} اختصاص دارد و به این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا در رویکردهای نقش‌گرا در نظر گرفتن سه مقوله نحوی فاعل، مفعول و فعل برای تعیین ترتیب سازه‌ای کافی است؟ سپس در این بخش، رویکرد «د.ن.گ» نسبت به ترتیب سازه‌ای عناصر و الگوهای جهانی موجود در این رابطه معرفی می‌گردند. در بخش ۴ ترتیب قرارگیری عناصر تشکیل‌دهنده بند در ساخت جملات خبری فارسی براساس «د.ن.گ» مطرح و یکی از انواع قلب نحوی فارسی براساس آن

-
- 1- Interpersonal
 - 2- Semantic category
 - 3- Representational
 - 4- Encoding operation
 - 5- Morphosyntactic
 - 6- Phonological
 - 7- Formulation operation
 - 8- Strategy
 - 9- Templates
 - 10- Implementation
 - 11- Dynamic
 - 12- Greenberg

به طور مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش آخر نتایج حاصل از پژوهش ارائه می‌گردد.

۲- دستور نقش‌گرا گفتمانی

در مطالعات روان‌شناسی‌زبان فرایند تولید گفتار رویکردی بالا به پایین دارد که از نیت ارتباطی آغاز و به تولید ختم می‌شود. هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸) نیز به پیروی از این اصل، «د.ن.گ» را به عنوان بخش دستوری^۱ نظریه‌ای جامع‌تر یعنی تعامل کلامی^۲ در نظر گرفته‌اند. یکی از ویژگی‌های متمایز این دستور مبنا قرار دادن کنش‌گفتمان^۳ به عنوان واحد اصلی مطالعه زبان است؛ کنش‌گفتمان عبارت است از کوچکترین واحد معین در یک رفتار ارتباطی (کرون^۴، ۱۹۹۵: ۶۵). بنابراین انتخاب واحد اصلی مطالعه در این دستور بر مبنای معیارهای کاربردی و نه معیارهای ساختاری صورت می‌گیرد چراکه بنا به این تعریف هر کنش‌گفتمان ممکن است به صورت یک واژه، گروه، بند یا جمله در روستاخت ظاهر شود. با توجه به شکل ۱ برای تولید کنش‌گفتمان علاوه بر بخش دستوری سه بخش مفهومی^۵، بافتی^۶ و برون‌دادی^۷ نیز نقش دارند. بخش دستوری از چهار سطح زبانی تشکیل شده است. ترتیب این سطوح به خوبی اهمیت توجه به عوامل کاربردی و نقشی در این دستور را نمایش می‌دهد. فرایند تولید از بالاترین سطح زبانی یعنی سطح بینافردی که با تمامی عوامل کاربردی مرتبط با هر واحد زبانی سروکار دارد آغاز می‌شود و در سطح واجی به پایان می‌رسد. براساس نظر هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۲۳) چنین سلسله‌مراتبی نشان می‌دهد در این دستور عوامل کاربردی بر عوامل معنایی، عوامل کاربردی و معنایی بر عوامل صرفی‌نحوی و هر سه عامل ذکر شده بر عوامل واجی اولویت دارند. بنابراین مشخص است که «د.ن.گ» مانند سایر رویکردهای نقش‌گرا به دنبال نمایان کردن اهمیت عوامل نقشی در بررسی زبان است.

1- Grammar Component

2- Verbal interaction

3- Discourse act

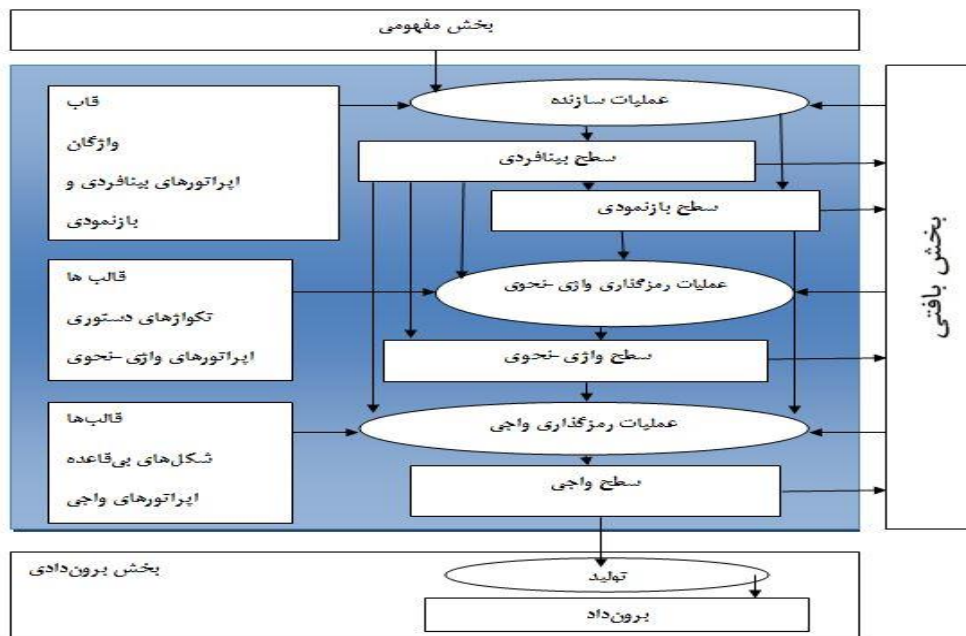
4- Kroon

5- Conceptual Component

6- Contextual Component

7- Output Component

شکل ۱- انگاره دستور نقشگرا گفتمانی (بخش رنگی) (برگرفته از هنگولد و مکنزی، ۱۳:۲۰۰۸)



علاوه براین، هر کدام از این سطوح نیز از لایه‌هایی^۱ با ساخت سلسله مراتبی تشکیل شده‌اند. برای تولید هر کنش گفتمان به عناصر واژگانی و دستوری نیاز است. طبق «د.ن.گ» عناصر واژگانی که در ساخت یک کنش گفتمان شرکت دارند در دو دسته قرار می‌گیرند: دسته اول شامل هسته‌ها^۲ می‌شود که به نوعی معادل محمول^۳ و موضوع‌های آن می‌باشند. دسته دوم نیز در این دستور تحت عنوان توصیف‌گر^۴ شناخته می‌شود که معادل افزوده‌های^۵ یک کنش گفتمان است. عناصر دستوری که در تولید یک کنش گفتمان نقش دارند نیز در دو دسته عملگرها^۶ و نقش‌ها^۷ قرار می‌گیرند. عملگرها اطلاعات دستوری هر سطحی را نمایش می‌دهند؛ به عنوان مثال، یکی از عملگرهای کاربردی سطح بینافردی، اطلاعات معرفگی و یکی از عملگرهای معنایی سطح یازنمودی اطلاعات شمار و زمان را از طریق عناصر دستوری نشان می‌دهند. هر

- 1- Layers
- 2- Heads
- 3- Predicate
- 4- Arguments
- 5- Modifier
- 6- Adjuncts
- 7- Operator
- 8- Function

کدام از عناصر واژگانی ممکن است بر مبنای نیت ارتباطی گوینده دارای نقش‌هایی در سطوح مختلف باشند. با توجه به هدف این مقاله نقش‌های کاربردی تاکید^۱، مبتدا^۲ و تقابل^۳ در تعیین ترتیب سازه‌ای عناصر سازنده بند تاثیر گذارند. بر این اساس مشخص است که تمام عناصر واژگانی که در ساخت کنش گفتمان نقش دارند در دو سطح اول از جانب عملیات صورت-بندی تولید می‌شوند. ترتیب لایه‌های هر کدام از این دو سطح از اهمیت بالایی برخوردار است چراکه در مرحله نگاشت عناصر تولید شده در این لایه‌ها روی قالب‌های صرفی نحوی اولویت با عناصر لایه‌های بالاتر است. سطح بینافردی از سه لایه تشکیل شده است:



۲-۱. ترتیب سازه‌ای براساس «د.ن.گ»

از زمانی که گرین برگ (۱۹۶۳) ترتیب سازه‌ای جملات را به شش حالت SOV, SVO, VSO, OSV, VOS, OVS تقسیم کرد تاکنون معیار بسیاری از رده‌شناسان برای دسته‌بندی

- 1- Focus
- 2- Topic
- 3- Contrast

زبان‌ها استفاده از این روال است. هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۲۴) عقیده دارند یکی از مشکلات اساسی در این شیوه ناشی از این است که مقولات فاعل، مفعول و حتی فعل جهانی نیستند. هنگولد (۲۰۱۳: ۲۱) زبان مویما^۱ را تنها یک نمونه از زبان‌هایی می‌داند که جهانی بودن فاعل و مفعول را زیر سوال می‌برند؛ در این زبان ترتیب سازه‌ها و دیگر ویژگی‌های صرفی-نحوی براساس مفهوم جاننداری تعیین می‌شوند. علاوه بر این، طبق نظر هنگولد (۲۰۱۳: ۲۲) در چندین زبان مدخل‌های واژگانی وجود دارد که به طبقه خاصی تعلق ندارند و می‌توانند در هر نقشی معنا دار باشند؛ در نتیجه جهانی بودن مقوله فعل نیز مورد شک و تردید قرار می‌گیرد. بر این اساس «د.ن.گ» عنوان می‌کند چون سه مقوله فاعل، مفعول و فعل جهان‌شمول نیستند، نمی‌توان این دسته‌بندی را به طور کامل معتبر دانست و راه‌حلی برای برخی تناقضات موجود در تعیین ترتیب سازه‌ای دقیق زبان‌های دنیا پیدا کرد. بر همین اساس هنگولد (۲۰۱۳: ۲۲) به جای سه مقوله نحوی فاعل، مفعول و فعل در دسته‌بندی گرین‌برگ به ترتیب اصطلاحات معنایی کنش‌گر^۲، کنش‌پذیر^۳ و محمول را جایگزین کرده است. وی عقیده دارد این اصطلاحات جهانی بوده و براساس آن می‌توان برای تمام زبان‌های دنیا ترتیب سازه‌ای تعیین کرد. به عبارتی «د.ن.گ» از این طریق سعی در دستیابی به بالاترین کفایت رده‌شناختی نیز دارد. هنگولد (همان) جدول زیر را در این رابطه ارائه می‌کند:

جدول ۱- مقایسه ترتیب سازه‌ای گرین‌برگ با معادل‌های آن در «د.ن.گ» (برگرفته از هنگولد، ۲۰۱۳: ۲۳)

Constituent Order	Adapted terminology	Example language
VSO	Pred A U	Fijian
SVO	A Pred U	English
SOV	A U Pred	Turkish
VOS	Pred U A	Malagasy
OVS	U Pred A	Hixkariyana
OSV	U A Pred	Warao

«د.ن.گ» روشی پویا برای ساخت قالب‌های صرفی‌نحوی زبان ارائه می‌کند که براساس آن رمزگذارهای صرفی‌نحوی طی چهار مرحله زیر بازنمودهای پیش‌زبانی تولید شده در سطوح

1- Movima
2- Actor
3- Undergoer

بینافردی و بازمودی را در قالب‌های صرفی نحوی قرار می‌دهند:^۱ ۱. ترتیب قرارگیری عناصر سلسه‌مراتبی^۲ ۲. ترتیب قرارگیری عناصر هم‌پیکری^۳ ۳. اعمال پوچ‌واژه‌ها^۴ ۴. مطابقه^۵. وجود و کارکرد این چهار مرحله در تمام زبان‌های دنیا یکسان نیست.

۲-۲. قالب‌های صرفی نحوی

«د.ن.گ» از قالب‌های پویا برای قرارگیری عناصر بند استفاده می‌کند. هر قالب صرفی نحوی متشکل از چهار جایگاه مطلق^۶ ابتدایی^۷، دومین^۸، میانی^۹ و پایانی^{۱۰} است که در صورت پر شدن هر کدام از جایگاه‌های مطلق در هر مرحله از فرایند رمزگذاری، بی‌نهایت جایگاه نسبی^{۱۱} با آن فراهم می‌شود. همان‌گونه که در شکل زیر مشخص است جایگاه مطلق ابتدایی و دومین می‌توانند با داشتن جایگاه‌های نسبی به سمت راست گسترش یابند. جایگاه میانی در هر دو جهت راست و چپ می‌تواند جایگاه نسبی داشته باشد و جایگاه پایانی نیز می‌تواند به سمت راست گسترش یابد:

PI	PI+1	PI+2	etc.						
	P2	P2+1	P2+2	etc.					
		etc.	PM-2	PM-1	PM	PM+1	PM+2	etc.	
					etc.	PF-2	PF-1	PF	

کنونولی (۲۰۱۲: ۴۵۵) در این مورد پیشنهاد حوزه‌های^{۱۲} ابتدایی، دومین، میانی و پایانی را داده است که براین اساس هر حوزه شامل یک جایگاه مطلق و چندین جایگاه نسبی می‌شود.

۱- عناصر زبانی در سطح صرفی نحوی تولید نمی‌شوند؛ فرایند تولید در دو سطح نخست رخ می‌دهد، در این سطح عناصر تولید شده جایگاه خود را پیدا می‌کنند.

2- Hierarchical elements

3- Configurational elements

4- Dummy elements

5- Agreement

6- Absolute

7- Initial position (PI)

8- Second position (P2)

9- Medial position (PM)

10- Final position (PF)

11- Relative

12- Scope

وجود چهار جایگاه مطلق در این الگو لزوماً به معنای کاربرد هر چهار جایگاه در تمام زبان-های دنیا نیست.

۲.۳ ترتیب قرارگیری عناصر

همان‌گونه که در بخش ۲ اشاره شد طبق ادعای هنگولد و مکزی (۲۰۰۸: ۳۱۱) چهار دسته از عناصر واژگانی و دستوری در ساخت کنش‌گفتمان بوسیله عملیات صورت‌بندی دخیل هستند. پس از پایان کار عملیات صورت‌بندی و به هنگام شروع عملیات رمزگذاری به منظور پیاده‌سازی این عناصر روی قالب‌های صرفی نحوی تفاوت میان آنها مشخص می‌شود. براین اساس، هنگولد و مکزی (۲۰۰۸: ۳۱۲) عناصر فوق را در قالب دو طبقه تقسیم‌بندی کرده‌اند:

۱. عناصر سلسله‌مراتبی (به تعبیر کیزر^۱ (۲۰۱۵: ۱۸۶) غیراصلی^۲) که شامل عناصر واژگانی دارای نقش‌های کاربردی، توصیف‌گرها و عملگرها می‌شوند.
۲. عناصر هم‌پیکری (به تعبیر کیزر (همان) اصلی^۳) که شامل محمول و موضوع‌های آن می‌گردد.

فرایند پیاده‌سازی این دو دسته از عناصر در دو فاز^۴ صورت می‌گیرد. در فاز نخست، عناصر سلسله‌مراتبی در جایگاه مناسب قرار می‌گیرند و سپس در فاز دوم عناصر هم‌پیکری وارد کار می‌شوند.

۱.۲.۳ ترتیب قرارگیری عناصر سلسله‌مراتبی

در فاز اول پیاده‌سازی، عناصر سلسله‌مراتبی (عناصر واژگانی دارای نقش کاربردی، توصیف-گرها و عملگرها) که از لحاظ سلسله‌مراتبی در جایگاه بالاتری قرار دارند زودتر در یکی از جایگاه‌های مطلق یا نسبی یاد شده در قالب‌های صرفی نحوی قرار می‌گیرند. طبق نظر هنگولد (۲۰۱۳: ۱۸) با در نظر گرفتن لایه‌های دو سطح بینافردی و بازنمودی ترتیب قرارگیری عناصر غیراصلی به صورت زیر خواهد بود:

1- Keizer
2- Non-core
3- Core
4- Phase

شکل ۲- ترتیب قرارگیری عناصر سلسله‌مراتبی (برگرفته از هنگولد، ۲۰۱۳: ۱۸)

Interpersonal Level	M →	A →	C →	R →	T →
Representational Level	p →	ep →	e →	f ^e →	f ^t

این ویژگی نشان می‌دهد که در دستور نقش‌گرا گفتمانی عناصر کاربردی و معنایی زبان نقش تعیین‌کننده‌ای در پر شدن جایگاه‌های مطلق دارند چراکه حق تقدم با عناصر لایه‌های بالاتر است. به این ترتیب، نه تنها عناصر سطح بینافردی که بالاترین سطح است نسبت به عناصر بازنمودی که دومین سطح محسوب می‌شود در اولویت قرار دارند بلکه درون هر سطح نیز علامت‌های اشاره → نشان‌دهنده تقدم عناصر هر لایه نسبت به لایه پایین‌تر است.

۲.۲.۳ ترتیب قرارگیری عناصر هم‌پیکری

در حالی که ترتیب قرارگیری عناصر سلسله‌مراتبی برپایه حوزه آنها تعیین شد و عناصری که در جایگاه بالاتری قرار داشتند طبق مدل بالا به پایین در اولویت بودند، در مرحله دوم عناصر هم‌پیکری یا اصلی تنها براساس ویژگی‌های کاربردی، معنایی و صرفی‌نحوی در ترتیب خاصی قرار می‌گیرند. براین اساس روابط عناصری همچون محمول و موضوع‌های آن برپایه ملاحظات ترتیب صف‌بندی^۱ تعیین می‌شود که از زبانی به زبان دیگر متفاوت خواهد بود. هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۱۷-۳۳۲) به این منظور سه شیوه زیر را برای صف‌بندی عناصر هم‌پیکری در زبان‌های دنیا معرفی می‌کنند:

۱. شیوه صف‌بندی کاربردشناختی: در چنین زبان‌هایی نقش‌های کاربردشناختی و سایر نقش‌های بینافردی عناصر زبانی تعیین‌کننده ترتیب عناصر هسته‌ای بند هستند؛ هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۱۸) با ارائه مثال‌ها و استدلال‌هایی زبان زوتزیل^۲ را یکی از این دسته زبان‌ها معرفی می‌کنند.

۲. شیوه صف‌بندی معناشناختی: در چنین زبان‌هایی عوامل معناشناختی همچون نقش‌های معنایی و جاننداری^۳ در تعیین ترتیب قرارگیری عناصر هم‌پیکری نقش اصلی را دارند؛

1- Alignment

2- Tzotzil

3- Animacy

طبق ادعای هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۲۱) در زبان مویما ترتیب عناصر هسته‌ای وابستگی زیادی به جاننداری مشارکان^۱ در هر کنش گفتمان دارد^۲.

۳. شیوه صف‌بندی صرفی نحوی: در چنین زبان‌هایی ترتیب قرارگیری عناصر هسته‌ای تحت تاثیر نقش‌های نحوی، طبقه واژگانی هر سازه و همچنین سنگینی سازه تعیین می‌شود (همان: ۲۴). هنگولد (۲۰۱۳: ۲۱) در این زمینه می‌نویسد که در زبان انگلیسی فعل به جایگاه میانی می‌رود تنها چون متعلق به طبقه واژگانی افعال است، مفعول در انتها قرار می‌گیرد چون مفعول است و فاعل در ابتدا قرار می‌گیرد چون فاعل است. این شرایط تا زمانی پایدار خواهد بود که وزن سازه‌ای خللی در این ترتیب ایجاد نکند^۳.

به اعتقاد هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸) زبان‌های اندکی هستند که منحصرأ یکی از شیوه‌های فوق را برای صف‌بندی عناصر اصلی به کار ببرند و در اکثر زبان‌ها ترکیبی از این ویژگی‌ها دیده می‌شود. با این وجود براساس بسامد می‌توان زبان‌ها را متعلق به یکی از این سه شیوه دانست. به عنوان مثال، فارسی از شیوه صف‌بندی صرفی نحوی استفاده می‌کند اما نقش‌های کاربردی هم در تعیین ترتیب سازه‌ای این زبان موثرند. به عبارتی براساس «د.ن.گ» ترتیب صف‌بندی عناصر هم‌پیکری فارسی همواره براساس نقش‌های نحوی (فاعل، مفعول و فعل) تعیین می‌شود مگر در مواردی که سنگینی سازه و نقش‌های کاربردی مانند تاکید، مبتدا و تقابل این ترتیب را برهم بزنند. در پایان به منظور ورود به بحث تعیین ترتیب سازه‌ای اولویت قرارگیری عناصر واژگانی و دستوری برای ورود به قالب‌های صرفی نحوی از جانب عملیات رمزگذاری با توجه به ویژگی‌های زبان فارسی به ترتیب زیر ارائه می‌گردد: ۱. عناصر واژگانی دارای نقش کاربردی. ۲. عملگرها و توصیف‌گرها به ترتیب لایه محدودکننده خود. ۳. عناصر هم‌پیکری (به ترتیب محمول، کنش‌گر و کنش‌پذیر).

۳.۳ الگویی جدید برای تعیین ترتیب قرارگیری سازه‌ها

اکنون سوال اساسی این است که کنش‌گر، کنش‌پذیر و محمول در چه جایگاه‌های قرار خواهند گرفت؟ در «د.ن.گ» چهار جایگاه مطلق و تعداد زیادی جایگاه نسبی می‌توانند میزبان

1- Participants

۲- برای اطلاعات بیشتر ر.ک (هنگولد و مکنزی، ۲۰۰۸: ۳۱۶-۳۳۳).

۳- زبان فارسی نیز نمونه‌ای از نوع سوم این دسته‌بندی است.

این سه عنصر باشند و بنابراین گستره زیادی از ترتیب توالی سازه‌ای ایجاد خواهد شد. در چنین شرایطی در ازای هر کدام از شش ترتیب سازه‌ای که گرین‌برگ معرفی کرده بود ۱۴ ترتیب سازه‌ای محتمل و در نتیجه به طور کلی ۸۴ ترتیب سازه‌ای در دسترس خواهد بود که چنین تنوعی می‌تواند برخی از تناقضات موجود در ترتیب سازه‌ای زبان‌ها را رفع کند. در این پژوهش براساس نظر بسیاری از دستورنویسان از جمله سهیلی (۱۹۷۶)، حاجتی (۱۹۷۷)، دبیرمقدم (۱۹۸۲)، فرومر (۱۹۸۱)، محموداف (۱۳۶۵) و کریمی (۱۹۸۶) ترتیب سازه‌ای SOV برای بندهای بی‌نشان فارسی در نظر گرفته شده است؛ از این‌رو در ادامه به معرفی ۱۴ احتمال معرفی شده در «د.ن.گ» برای این‌گونه زبان‌ها می‌پردازیم.^۱

جدول ۲. چهارده ترتیب سازه‌ای ممکن در زبان‌هایی که ترتیب AUPred دارند (= SOV)

		P ^I	P ²	P ^M	P ^F
طبقه اول	1	A	U	Pred	
	2	A	U		Pred
	3	A		U	Pred
طبقه دوم	4	A	UPred		
	5	A		UPred	
	6	A			UPred
	7			A	UPred
	8	AU	Pred		
	9	AU		Pred	
	10	AU			Pred
	11			AU	Pred
طبقه سوم	12	AUPred			
	13			AUPred	
	14				AUPred

۳.۱ ترتیب سازه‌ای بند فارسی براساس «د.ن.گ»

همان‌گونه که در بخش قبل اشاره شد زبان‌هایی که ترتیب سازه‌ای SOV دارند از میان ۸۴ ترتیب سازه‌ای «د.ن.گ» در یکی از چهارده حالت جدول ۲ قرار می‌گیرند. در ادامه به دنبال

۱- با توجه به محدودیت در حجم این پژوهش از ارائه ۷۰ حالت دیگر خودداری شده است. برای اطلاع بیشتر رک (هنگولد، ۲۰۱۳: ۲۴-۳۰).

تعیین وضعیت زبان فارسی در میان این ۱۴ احتمال می‌باشیم. به این منظور، پیش از ارائه مثال-هایی از ساخت بند فارسی و تحلیل آنها سعی در محدود کردن گستره موجود (۱۴ احتمال) برای ترتیب سازه‌ای این زبان براساس «د.ن.گ» خواهیم داشت. هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۴۱) عقیده دارند در هر زبانی که بتوان بدون محدودیت میان سه اصطلاح کنش‌گر، کنش‌پذیر و محمول عنصر یا عناصر اختیاری دیگری قرار داد، می‌توان چنین استدلال کرد که هیچ کدام از این سه اصطلاح در حوزه مشترکی با هم قرار ندارند بلکه هر کدام باید به صورت جداگانه در یکی از چهار حوزه مطلق قرار گیرند. براین اساس و با توجه به جدول ۲ مشخص است که سه ترتیب سازه‌ای اول (حالات ۱، ۲ و ۳) از این جهت دارای ویژگی مشترکی هستند و می‌توان آنها را تحت عنوان «طبقه اول» معرفی کرد. ویژگی مشترک دیگر این سه ترتیب سازه‌ای این است که کنش‌گر در جایگاه ابتدایی قرار می‌گیرد. طبقه دوم از الگوهای معرفی شده در جدول ۲ هشت ترتیب سازه‌ای از میان چهارده حالت ممکن را شامل می‌شود که می‌توان به واسطه تفاوت در هم‌حوزه بودن کنش‌گر و کنش‌پذیر و یا کنش‌پذیر و محمول آنها را در دو دسته قرار داد: الف) هم‌حوزه بودن کنش‌پذیر و محمول: در چنین حالتی می‌توان بین کنش‌گر و کنش‌پذیر عناصر دیگری قرار داد اما اضافه کردن عنصر یا عناصری بین کنش‌پذیر و محمول امکان‌پذیر نمی‌باشد (مثل زبان انگلیسی). الگوهای معرفی شده در ردیف‌های ۴، ۵، ۶ و ۷ جدول فوق چنین زبان‌هایی را شامل می‌شوند.

ب) هم‌حوزه بودن کنش‌گر و کنش‌پذیر: در چنین زبان‌هایی امکان اضافه کردن عناصری بین کنش‌گر و کنش‌پذیر وجود ندارد؛ در مقابل می‌توان بین کنش‌پذیر و محمول عناصر اختیاری دیگری اضافه کرد. الگوهای معرفی شده در ردیف‌های ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ جدول فوق چنین زبان‌هایی را شامل می‌شوند.

برهمن اساس می‌توان پیش‌بینی کرد که براساس «د.ن.گ» در هر زبانی که نتوان بین کنش-گر، کنش‌پذیر و محمول عنصر اختیاری دیگری قرار داد، در آن صورت هر سه اصطلاح فوق در یک حوزه قرار خواهند داشت. سه الگوی آخر (۱۲، ۱۳ و ۱۴) جدول ۲ چنین زبان‌هایی را شامل می‌شود. جایگاه قرارگیری سایر عناصر اختیاری بند نیز تعیین کننده یکی از سه حوزه ابتدایی، میانی و یا انتهایی سه اصطلاح هم‌حوزه کنش‌گر، کنش‌پذیر و محمول در اینگونه زبان‌هاست. ذکر این نکته ضروری است که نباید تصور شود که در تمام زبان‌های دنیا ضرورتاً

یکی از این سه جایگاه همواره خالی می‌ماند و سه جایگاه دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند، چراکه در آن صورت این صف‌بندی عناصر بند تفاوت چندانی با ترتیب سازه‌ای گرین‌برگ نخواهد داشت. در حقیقت این نگاه صرفاً بواسطه مقایسه دو نوع صف‌بندی گرین‌برگ و «د.ن.گ» به این شکل مطرح شده است. علاوه بر این، براساس هنگولد (۲۰۱۳: ۲۳) معرفی ۸۴ الگو برای ترتیب سازه‌ای در زبان‌های دنیا به معنی وجود قطعی زبان‌هایی که تمام این الگوها را نشان می‌دهند نیست. وی عقیده دارد این الگوها به صورت جهانی وجود دارند و هر زبانی در صورت مطابقت در یکی از آنها قرار می‌گیرد؛ کما اینکه معرفی شش ترتیب سازه‌ای گرین-برگ نیز به معنی وجود قطعی زبان‌هایی برای هر کدام از این حالات نبوده و پس از گرین‌برگ مدتی طول کشید تا زبان‌شناسان به تدریج برای هر کدام از آن شش ترتیب سازه‌ای، زبانی پیدا کنند.

براساس جدول شماره ۲، چهارده ترتیب سازه‌ای در سه طبقه قرار دارند و این حالت، کار انتخاب ترتیب سازه‌ای فارسی را تا حدی راحت‌تر می‌کند. بر همین اساس و با توجه به مثال ۱ می‌توان ادعا کرد که فارسی اجازه درج عناصر اختیاری بین هر سه مفهوم کنش‌گر، کنش‌پذیر و محمول را می‌دهد و در نتیجه امکان هم‌حوزه بودن این سه مفهوم در فارسی وجود ندارد.

مثال ۱: الف)	علی	حسن را	دید
	A	U	Pred
ب) علی دیروز	A	حسن را	دید
	A	U	Pred

بنابراین یکی از سه الگوی طبقه اول جدول ۲ برای فارسی کاربرد دارد. با این وجود همچنان میان سه الگوی موجود باید الگویی واحد برای جایگاه سه عنصر کنش‌گر، کنش‌پذیر و محمول در حالت بی‌نشان فارسی مشخص شود. پیش از همه مشخص است که کنش‌گر به صورت پیش‌فرض در جایگاه ابتدایی قرار می‌گیرد چراکه «د.ن.گ» الگوی جایگزین دیگری در این زمینه معرفی نکرده است؛ بررسی ساخت بند فارسی نیز موید این مطلب است. علاوه بر این، در زبان‌هایی که محمول در جایگاه میانی قرار می‌گیرد (حالت ۱)، برخی عناصر

اختیاری بند در حالت بی‌نشان می‌توانند، پس از آن ظاهر شوند. بررسی ساخت بند خبری فارسی نشان می‌دهد که قرار دادن عناصری پس از محمول همواره منجر به نشان‌دار شدن جمله می‌شود^۱:

مثال ۲: الف) علی دیروز حسن را در کتابفروشی دید.

Pred	U	A
دید	حسن را	در کتابفروشی

ب) *علی دیروز حسن را دید.

Pred	U	A
دید	حسن را	در کتابفروشی

پ) *علی دیروز حسن را دید.

Pred	U	A
دید	حسن را	در کتابفروشی

در چنین شرایطی نخستین ترتیب سازه‌ای طبقه اول از جدول ۲ از لیست الگوهای احتمالی ترتیب سازه‌ای فارسی کنار گذاشته می‌شود. دو حالت باقیمانده از این جهت که در حالت بی‌نشان بند فارسی کنش‌گر در جایگاه ابتدایی و محمول در جایگاه پایانی قرار دارد با این زبان همخوانی دارند. بنابراین، تعیین جایگاه کنش‌پذیر در فارسی می‌تواند ترتیب سازه‌ای این زبان براساس «د.ن.گ» را معین سازد. در صورتی که کنش‌پذیر فارسی در جایگاه دومین باشد الگوی دوم و در صورتی که در جایگاه میانی قرار گیرد الگوی سوم برای فارسی انتخاب می‌شود. در مثال ۳ جایگاه کنش‌گر (علی) و جایگاه محمول (دید) تاکنون مشخص شده است؛ شک موجود در مورد اینکه آیا کنش‌پذیر (حسن را) در جایگاه دومین قرار دارد یا در جایگاه میانی را می‌توان با اضافه کردن یک توصیف‌گر مثل «دیروز» از بین برد:

مثال ۳: الف) علی حسن را دیروز دید ب) علی دیروز حسن را دید.

در فارسی هر دو جمله مثال ۳ دستوری و پذیرفتنی محسوب می‌شوند که این حالت نشان از هم‌حوزه بودن این دو عنصر دارد. بنابر اصل سلسه‌مراتبی نگاشت عناصر، عملگر «را» نسبت به توصیف‌گر «دیروز» در اولویت قرار دارد. در بخش قبل اشاره شد که حوزه دومین را می‌توان با اضافه کردن عناصری به سمت راست گسترش داد. بنا به این استدلال اگر کنش‌پذیر را در جایگاه دومین تصور کنیم مثال ۳الف قابل توجیه می‌شود اما برای مثال ۳ب توجیهی باقی

۱- چنین جملاتی نشان‌دار محسوب می‌شوند و هدف پژوهش حاضر تنها تعیین ترتیب سازه‌ای جملات بی‌نشان است. هرچند در بخش آخر یک نمونه از ساخت‌های نشان‌دار به طور خلاصه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نمی‌ماند چراکه اگر کنش‌پذیر (حسن را) در جایگاه دومین قرار گیرد، تکلیف جایگاه توصیف-گر (دیروز) نامشخص خواهد بود چراکه جایگاه دومین به سمت چپ (P^{2-n}) گسترده نمی‌شود.^۱

مثال ۳ الف:		P^I	P^2	P^{2+1}	P^F
		علی	را حسن	دیروز	دید
		۱	۶ ۳	۴	۵ ۳

براساس هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۴۶) حوزه میانی را می‌توان با اضافه کردن عناصر هم به سمت راست و هم به سمت چپ گسترش داد. براساس این استدلال هر دو مثال ۳ الف و ب تایید می‌شوند:

مثال ۳ الف:		P^I	P^M	P^{M+1}	P^F
		علی	را حسن	دیروز	دید
		۱	۶ ۳	۴	۵ ۳

مثال ۳ ب:		P^I	P^{M-1}	P^M	P^F
		علی	دیروز	را حسن	دید
		۱	۴	۶ ۳	۴ ۳

بنابراین می‌توان گفت که از میان دو حالت باقی‌مانده از بین چهارده ترتیب سازه‌ای محتمل برای زبان‌هایی که ترتیب AUPred^۲ “دارند، فارسی حالت شماره سه در جدول ۲ را داراست. همان‌گونه که اشاره شد تلاش برای تعیین الگوی ترتیب سازه‌ها در «د.ن.گ» صرفاً به منظور تعیین جایگاه عناصر اصلی در حالت بی‌نشان زبان‌ها و مقایسه این الگو با الگوی گرین‌برگ است. به عبارتی، چنین الگویی تضمین‌کننده جایگاه P^F برای محمول، P^M برای کنش‌پذیر و P^I برای کنش‌گر فارسی نیست. در ادامه به بررسی نحوه نگاشت عناصر بینافردي و بازنمودی روی قالب‌های صرفی نحوی در حالت بی‌نشان بند فارسی می‌پردازیم تا میزان کارایی روش «د.ن.گ» روی زبان فارسی معین شود. پس از آن به منظور تقویت ادعای خود مبنی بر کارایی

۱- الف) اعداد زیر هر قالب نشان‌دهنده ترتیب عناصر بینافردي و بازنمودی هستند که در قالب‌های صرفی نحوی پیاده‌سازی می‌شوند.

ب) ارائه قالب‌های صرفی نحوی طبق الگوی هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸) از چپ به راست (برخلاف خط فارسی) ارائه شده است.

این دستور روی داده‌های فارسی به بررسی چگونگی ترتیب سازه‌ای در بندهایی که تحت تاثیر فرایند قلب نحوی کوتاه‌برد، چپ‌گرا قرار گرفته‌اند نیز می‌پردازیم. به این منظور الگوی رابرتز^۱ (نقل شده در دبیرمقدم، ۱۳۹۰: ۲۴۳) برای ترتیب بی‌نشان سازه‌ای بند فارسی را مبنا قرار می‌دهیم و با ارائه مثال ۴ نحوه تعیین ترتیب سازه‌ای بند براساس «د.ن.گ» بررسی می‌شود:

الگوی رابرتز: فاعل - [افزوده] زمانی - مفعول صریح - مبدأ [افزوده] مکانی - بهره‌ور / مقصد - [افزوده] وسیله‌ای - فعل.

مثال ۴: من دیروز ماشین را از نمایشگاه برای داوود با چک خریدم.

ابتدا عناصر تشکیل‌دهنده این کنش گفتمان بررسی می‌شوند تا عناصر سلسله‌مراتبی و هم‌پایگی آن تعیین شود:^۲

من: عنصر هم‌پایگی (کنش‌گر)

دیروز: عنصر سلسله‌مراتبی (توصیف‌گر لایهٔ اپیزود^۳ - سطح بازنمودی)

ماشین: عنصر هم‌پایگی (کنش‌پذیر)

را: عنصر سلسله‌مراتبی (عملگر لایهٔ زیرکنش ارجاعی^۴ - سطح بینافردی)

از نمایشگاه: عنصر سلسله‌مراتبی (توصیف‌گر لایهٔ وضعیت‌های امر^۵ - سطح بازنمودی)

برای داوود: عنصر سلسله‌مراتبی (توصیف‌گر لایهٔ ویژگی^۶ - سطح بازنمودی)

با چک: عنصر سلسله‌مراتبی (توصیف‌گر لایهٔ ویژگی - سطح بازنمودی)

خرید: عنصر هم‌پایگی (محمول)

م: عنصر سلسله‌مراتبی (عملگر لایهٔ اپیزود - سطح بازنمودی)

همان‌گونه که اشاره شد فرایند نگاشت عناصر طی دو فاز شکل می‌گیرد، در فاز اول و براساس رویهٔ بالا به پایین، عملگرها و توصیف‌گرها به ترتیب سطوح بینافردی و بازنمودی و سپس در فاز دوم عناصر هم‌پیکری در جایگاه مناسب پیاده‌سازی می‌شوند. اما قبل از آن

1- Roberts

۲- با توجه به هدف پژوهش و محدودیت حجم مقاله بحث در مورد مفهوم لایه‌ها در این پژوهش محدود به معرفی سلسله‌مراتب آنها در بخش دوم می‌شود؛ برای اطلاعات بیشتر ر.ک هنگولد و مکزی (۲۰۰۸: ۱۴-۲۰).

3- Episode layer

4- Reference subact layer

5- State of affairs layer

6- Property layer

عناصری که دارای نقش کاربردی باشند در اولویت هستند. براساس هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۲۴۵) دو عنصر اصلی کنش‌گر و کنش‌پذیر در لایه زیرکنش ارجاعی و محمول در سطح بازنمودی بدون داشتن ساخت سلسله‌مراتبی تولید می‌شوند مگر آنکه نقش‌های کاربردی و یا عملگرهای بینافردی و بازنمودی مرتبط با این دو عنصر وجود داشته باشند؛ به عنوان مثال کنش‌پذیر در انگلیسی هیچ نشانه سلسله‌مراتبی ندارد و در نتیجه در فاز دوم وارد قالب صرفی- نحوی می‌شود. چنین حالتی در تمام زبان‌های دنیا پایدار نیست؛ به اعتقاد مکنزی (ارتباط شخصی) در زبان‌های ضمیرانداز همچون فارسی کنش‌گر قابل حذف است، براین اساس وجود کنش‌گر نشان‌دهنده تخصیص نقش مبتدایی در سطح بینافردی به آن است. کنش‌پذیر نیز در فارسی نشاندار (حرف را) است؛ افرادی چون لازار (۱۹۸۲، ۱۹۷۰)، صادقی (۱۹۷۰)، شکوهی و کیپکا (۲۰۰۳) حرف «را» را نشانه معرفگی و زبان‌شناسانی چون بروان (۱۹۷۰)، ویندفور (۱۹۸۷)، کریمی (۱۹۸۹) و دبیرمقدم (۱۹۹۲، ۱۹۹۰) آن را نشانه مشخص-بودگی یا مبتداسازی می‌دانند (نقل شده در دبیرمقدم، ۱۳۹۰: ۲۲۴). براساس هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۱۲۰) در «د.ن.گ» عناصر غیرواژگانی که معرفگی و مشخصگی عناصر را نشان می‌دهند، عملگر لایه زیرکنش ارجاعی هستند. در نتیجه براساس «د.ن.گ» حرف «را» فارسی نوعی عملگر محسوب می‌شود. چنین استدلالی نشان می‌دهد که کنش‌پذیر فارسی (برخلاف انگلیسی) دارای یک عنصر سلسله‌مراتبی (عملگر) است. علاوه براین، سومین عنصر هم‌پیکری یعنی محمول فارسی نیز دارای عنصری سلسله‌مراتبی است. براساس هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۱۲۲) عناصر دستوری که زمان و مکان رخداد کنش‌گفتمان را نشان می‌دهند عملگر لایه‌ایزود به شمار می‌روند؛ شناسه‌های فعلی فارسی چنین وظیفه‌ای دارند و بنابراین نوعی عملگر محسوب می‌شوند. براین اساس و طبق ادعای مکنزی (ارتباط شخصی) فارسی جزو آن دسته از زبان‌هایی است که هر سه عنصر هم‌پیکری آن حاوی عنصری سلسله‌مراتبی نیز هستند. از این رو، از بین این سه عنصر بواسطه اولویت عناصر دارای نقش، ابتدا کنش‌گر (من) در جایگاه P^I قرار می‌گیرد و سپس نوبت به بالاترین عنصر سلسله‌مراتبی یعنی «را» می‌رسد؛ هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۴۴) عقیده دارند در زبان‌هایی که محمول در حالت بی‌نشان در میانه قالب صرفی نحوی (جایگاه‌های P^M و P^2) قرار می‌گیرد معمولاً پیاده‌سازی عناصر سلسله‌مراتبی به

صورت مرکزگرا^۱ (یعنی از جایگاه‌های حاشیه‌ای P^I و P^F) و عناصر هم‌پیکری به صورت مرکزگرایز^۲ (یعنی از جایگاه‌های P^I و P^2) انجام می‌گیرد و در زبان‌هایی که محمول را در حاشیه قالب (جایگاه‌های P^I و P^F) قرار می‌دهند شرایط برعکس است. با در نظر گرفتن این احتمال عملگر زیرکنش ارجاعی فارسی (زبانی که محمول را در P^F قرار می‌دهد) در جایگاه P^M قرار می‌گیرد. این عملگر در این جایگاه منتظر خواهد ماند تا در فاز دوم و به هنگام نگاشت عناصر اصلی، کنش‌پذیر را جذب خود کند. با پر شدن جایگاه مطلق P^M اکنون جایگاه‌های نسبی P^{M-n} و P^{M+n} نیز در دسترس سایر عناصر خواهند بود.

براساس ترتیب سلسله‌مراتبی در این مرحله دو عنصر لایهٔ اپیزود در اولویت قرار می‌گیرند. هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۱۳) اشاره می‌کنند هرگاه عملگر و توصیف‌گر یک لایهٔ واحد در مراحل نگاشت وجود داشته باشند اولویت با عملگر به عنوان عنصری دستوری است؛ در نتیجه عملگر لایهٔ اپیزود که نشان‌دهندهٔ زمان است- با پیش‌فرض محمول پایانی بودن فارسی که در ابتدای این بخش ثابت شد- در جایگاه P^F قرار می‌گیرد، سپس توصیف‌گر این لایه در جایگاه نسبی P^{M-1} پیاده‌سازی می‌شود. براساس ترتیب لایه‌ها نوبت به توصیف‌گر لایهٔ وضعیت‌های امر می‌رسد که در جایگاه نسبی P^{M+1} نگاشت می‌شود. دو عنصر باقی‌ماندهٔ سلسله‌مراتبی توصیف‌گرهایی در لایهٔ ویژگی به عنوان پایین‌ترین لایهٔ سطح بازنمودی هستند. کونولی (۲۰۱۲: ۴۵۵) عنوان می‌کند که هرگاه توصیف‌گرها از لایهٔ یکسانی باشند، در مرحلهٔ نگاشت هیچ کدام بر دیگری اولویتی ندارند. بنابراین ابتدا «برای داوود» در جایگاه P^{M+2} و سپس «با چک» به عنوان آخرین عنصر سلسله‌مراتبی در جایگاه P^{M+3} قرار می‌گیرد:

P^I	P^{M-1}	P^M	P^{M+1}	P^{M+2}	P^{M+3}	P^F
مَـ	دیروز	را	از نمایشگاه	برای داوود	با چک	مَـ
۱	۴	۲	۵	۶	۷	۳
A_{TOP}	MOD_{ep}	$OPER$	MOD_e	MOD_p	MOD_p	OPE_{ep}

در فاز دوم عناصر هم‌پیکری (اصلی) طبق ویژگی صف‌بندی صرفی نحوی فارسی وارد قالب صرفی نحوی می‌شوند. با توجه به مطابقت محمول و کنش‌گر در فارسی عناصر اصلی که در قالب صرفی نحوی قرار می‌گیرند به ترتیب عبارتند از محمول، کنش‌گر و کنش‌پذیر. فارسی

1- Centripetal

2- Centrifugal

بواسطه ویژگی‌های خود (وجود عملگر زمان (شناسه‌ها) برای محمول، نقش مبتدایی برای کنش‌گر و نشانه را برای کنش‌پذیر) از قبل جایگاه این عناصر را تعیین کرده است. کنش‌گر در حالت بی‌نشان به واسطه نقش مبتدایی در فاز نخست در جایگاه مناسب قرار می‌گیرد. بنابراین در این مرحله تنها دو عنصر محمول و کنش‌پذیر وارد قالب می‌شوند. در جایگاه P^F و P^M بند فارسی به ترتیب گروه اسمی و گروه فعلی قرار گرفته است؛ همان‌گونه که ذکر شد قواعدی که برای پیاده‌سازی عناصر بند در «د.ن.گ» معرفی شد در سطح گروه نیز صدق می‌کنند. براین اساس می‌توان اینگونه استدلال کرد که در فاز اول جایگاه P^F گروه فعلی از جانب عملگر زمان (م) پر شده است و در این مرحله محمول در جایگاه P^I این گروه قرار می‌گیرد. کنش-پذیر نیز بواسطه ویژگی زبان فارسی همواره قبل از نشانه مشخص‌گر (معرفگی) «را» قرار می‌گیرد؛ بر همین اساس می‌توان پیش‌بینی کرد که کنش‌پذیر و حرف نشانه «را» یک گروه اسمی می‌سازند که از دو جایگاه P^I و P^F تشکیل شده است. «را» در فاز اول به عنوان عملگر لایه زیرکنش ارجاعی در جایگاه P^F این گروه اسمی قرار گرفته بود؛ در نتیجه کنش‌پذیر در جایگاه P^I این گروه اسمی که در جایگاه P^M بند است قرار می‌گیرد.^۱ به این ترتیب کنش-گفتمان به ترتیب زیر کامل خواهد شد:

P^I	$PM-1$	PM	$PM+1$	$PM+2$	$PM+3$	P^F
مَن‌ا	زیرِ	را	از	برای	با	مَن‌خ
۱	۴	۹	۵	۶	۷	۸
A_{TOP}	MOD_{ep}	U	OPE_R	MOD_e	MOD_p	MOD_p
						$Pred_OPE_{ep}$

مثال بالا چگونگی نگاشت واحدهای سطوح بینافردی و بازنمودی فارسی در حالت بی-نشان روی قالب صرفی نحوی بند را نشان می‌دهد. در این حالت به صورت پیش‌فرض جایگاه P^I برای کنش‌گر، P^M برای کنش‌پذیر و P^F برای محمول در نظر گرفته شد اما در روش پویای رمزگذاری «د.ن.گ» تضمینی برای ثابت ماندن این جایگاه‌ها برای سه عنصر اصلی نیست. فرایند قلب نحوی حالاتی از این موارد را نشان می‌دهد.

۱- «د.ن.گ» در سطح گروه تنها دو جایگاه P^F و P^I را در نظر می‌گیرد.

۳.۲ قلب نحوی فارسی براساس ترتیب سازه‌ای «د.ن.گ»

در «د.ن.گ» برون‌داد عملیات صورت‌بندی روی واحدهای صرفی نحوی براساس سه اصل شمایل‌گونه‌گی^۱، تمامیت دامنه^۲ و ثبات نقشی^۳ نگاشت می‌شود. این سه اصل جهان‌شمول نیستند بلکه زبان‌ها براساس نیاز خود از آنها استفاده می‌کنند. در مثال‌هایی که تا اینجا در مورد ترتیب سازه‌ای زبان فارسی براساس «د.ن.گ» داده شد اصول فوق همواره رعایت شده‌اند. وجود چنین ساخت‌های شفافی^۴ درک گفتار و یادگیری زبان را ساده‌تر می‌کنند. با این حال، عملاً هیچ زبان کاملاً شفافی وجود ندارد؛ اگر چنین بود، در آن زبان لزوم وجود سه سطح مجزا برای تحلیل زبان زیر سوال می‌رفت. عدم رعایت هر کدام از این اصول باعث برهم خوردن توالی سازه‌های بند خواهد شد. راس^۵ نخستین بار اصطلاح قلب نحوی^۶ را برای فرایندی به کار برد که در زبان‌هایی با ترتیب واژگانی آزاد باعث برهم خوردن ترتیب سازه‌ای بدون تغییر در معنای تحلیلی جمله و نقش دستوری سازه می‌شود (راسخ‌مهند، ۱۳۸۵: ۲۲). راسخ‌مهند (همان) در معرفی انواع قلب نحوی به دسته‌بندی‌های سه‌گانه راست‌گرا-چپ‌گرا، کوتاه‌برد-دوربرد و انفرادی-چندگانه اشاره دارد. براساس هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۵۳) در «د.ن.گ» هیچ‌گونه حرکت سازه‌ای^۷ وجود ندارد و در نتیجه اصطلاحاتی همچون قلب نحوی، گشتار و حرکت راست‌گرا و چپ‌گرا در این دستور کاربرد ندارد. طبق نظر آنها برهم خوردن توالی سازه‌ها در هر سطحی از زبان بواسطه برخی عوامل کاربردی، معنایی و صرفی نحوی به صورت پایه‌زایشی رخ می‌دهد. به عبارتی، آنها عقیده دارند که تصور دو سطح زیرساختی و روساختی و حرکت سازه از جایگاه اولیه به جایگاه روساختی مردود است چراکه هرگاه هر واحد زبانی در گفتار در جایگاه معمول خود قرار نداشته باشد به این دلیل است که گوینده از همان مرحله اولیه تولید گفته^۸ (یعنی سطح بینافرادی) با چنین نیتی وارد فرایند ارتباطی شده

1- Iconicity

2- Domain integrity

3- Functional stability

4- Transparent

5- Rass

6- Scrambling

7- Movement

8- Utterance

است. برای بررسی قلب نحوی در چارچوب «د.ن.گ» مثال ۴ را به صورت‌های زیر در نظر بگیرید:

مثال ۵: الف) برای داوود من دیروز ماشین را از نمایشگاه با چک خریدم.

ب) از نمایشگاه من دیروز ماشین را برای داوود با چک خریدم.

ج) دیروز من ماشین را از نمایشگاه برای داوود با چک خریدم.

د) ماشین را من دیروز از نمایشگاه برای داوود با چک خریدم.

«د.ن.گ» در توجیه چنین ساخت‌های نشان‌داری به ویژگی‌های جایگاه‌های ابتدایی و پایانی بند در زبان‌ها اشاره می‌کند. هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۳۰) عقیده دارند در زبان‌هایی که از شیوه صفت‌بندی صرفی نحوی استفاده می‌کنند، جایگاه‌های ابتدایی و پایانی از لحاظ برجستگی روان‌شناختی^۱ متفاوت از سایر جایگاه‌ها هستند. به نظر آنها در برخی زبان‌ها میزان برجستگی و سهولت پردازش ذهنی از جایگاه ابتدایی به انتها افزایش و در برخی دیگر کاهش می‌یابد؛ از این‌رو تغییر در جایگاه عناصر زبانی به دلیل تعیین میزان برجستگی و کمک به پردازش ذهنی آنهاست. راسخ‌مهند (۱۳۸۵: ۲۸) در این رابطه عقیده دارد جایگاه ابتدایی بند در فارسی از ویژگی‌های [+برجسته، -نو] برخوردار است چراکه ادامه جمله در مورد عناصر این جایگاه است اگرچه این بخش حاوی اطلاع کهنه است. براساس نظر وی در زبان فارسی هر چه از مبتدا به سمت انتهای جمله حرکت کنیم از میزان برجستگی عناصر کمتر می‌شود. طبق دیدگاه-های صورت‌گرایی مثال‌های ۵ نمونه‌هایی از قلب کوتاه‌برد چپ‌گرا در فارسی را نشان می‌دهند که عناصری از جایگاه بی‌نشان خود به ابتدای جمله منتقل شده‌اند تا برجسته‌تر شوند^۲. در مثال‌های ۵ به ترتیب «برای داوود»، «از نمایشگاه»، «دیروز» و «ماشین را» از جایگاه بی‌نشان خود به ابتدای جمله حرکت کرده‌اند؛ طبق دیدگاه «د.ن.گ» این عناصر در این شرایط در سطح بینافردی نقش کاربردی مبتدایی پذیرفته‌اند و در نتیجه در اولویت اول برای ورود به قالب صرفی نحوی قرار می‌گیرند. همان‌طور که قبلاً ذکر شد در «د.ن.گ» نقش‌های کاربردی روی

1- Psychological salient

۲- با توجه به محدودیت حجم مقاله تنها نحوه ساخت بندهایی بررسی می‌شود که تحت تاثیر قلب نحوی انفرادی-کوتاه-برد-چپ‌گرا قرار دارند.

ترتیب سازه‌ها تاثیرگذارند. در چنین حالتی کنش‌پذیر فارسی دیگر نقش مبتدایی ندارد و در نتیجه در فاز دوم عملیات پیاده‌سازی وارد قالب صرفی نحوی می‌شود:

مثال ۵: الف)

PI	PI+1	PM-1	PM	PM+1	PM+2	PF
مخرید	با چک	از نمایشگاه	را ماشین	دیروز	من	TOP برای داوود
۳	۷	۶	۵	۲	۹	۴
۸	۱					

مثال ۵: ب)

PI	PI+1	PM-1	PM	PM+1	PM+2	PF
مخرید	با چک	برای داوود	را ماشین	دیروز	من	TOP از نمایشگاه
۳	۷	۶	۵	۲	۹	۴
۸	۱					
$(MOD_e)_{TOP}$	A	MOD_{ep}	U	OPE_R	MOD_p	$Pred_OPE_{ep}$

مثال ۵: ج)

PI	PI+1	PM	PM+1	PM+2	PM+3	PF
مخرید	با چک	برای داوود	از نمایشگاه	را ماشین	من	TOP دیروز
۳	۷	۶	۵	۴	۲	۹
۸	۱					
$(MOD_{ep})_{TOP}$	A	U	OPE_R	MOD_e	MOD_p	$Pred_OPE_{ep}$

مثال ۵: د)

PI	PI+	PM	PM+1	PM+2	PM+3	PF
مخرید	با چک	برای داوود	از نمایشگاه	دیروز	من	TOP (ماشین را)
۳	۷	۶	۵	۴	۲	۹
۸	۱					
$(OPE_R U)_{TOP}$	A	MOD_{ep}	MOD_e	MOD_p	MOD_p	$Pred_OPE_{ep}$

بنابراین مشخص است که ترتیب سازه‌ای طبق «د.ن.گ» شیوه‌ای پویا دارد که در اکثر موارد نمی‌توان جایگاهی را از قبل برای عنصری قطعی دانست. علاوه بر این، ترتیب ورود عناصر به قالب‌های صرفی نحوی نیز دستخوش تغییراتی می‌شود. نادیده گرفتن مفهوم حرکت، این دستور را از استدلال‌های انتزاعی نظریه‌های قبل رها کرده است. در این دستور هر واحد زبانی که تولید می‌شود عیناً همان چیزی است که در ذهن گوینده بوده و چنین تصویری از زبان هدف نهایی بسیاری از رویکردهای نقش‌گرا است؛ چراکه در مکتب نقش‌گرایی زبان ابزار برقراری ارتباط است و تمایزی میان آن و آنچه در ذهن (تحت عنوان ژرف‌ساخت) وجود دارد، نمی‌باشد. براین اساس چون انسان‌ها در شرایط و محیط‌های مختلف به طرق متفاوتی از زبان

استفاده می‌کنند و کاربرد زبان ثابت و از قبل تعیین شده نیست، قاعدتا الگوهایی که برای بررسی آن در نظر گرفته می‌شوند نیز نمی‌بایست ثابت و از پیش تعیین شده باشند.

۴. نتیجه‌گیری

هدف پژوهش حاضر تعیین ترتیب سازه‌ای بند فارسی براساس «د.ن.گ» بود. براین اساس پس از معرفی اصول اولیه این دستور به بررسی نحوه پیاده‌سازی واحدهای زبانی تولید شده بوسیله عملیات صورت‌بندی روی چهار جایگاه مطلق و بی‌نهایت جایگاه نسبی قالب‌های صرفی نحوی پرداخته شد. ویژگی بارز چنین صف‌بندی عناصری این است که معمولاً هیچ جایگاهی از قبل برای عنصر خاصی در نظر گرفته نمی‌شود بلکه براساس بافت زبانی و راهبرد انتخابی گوینده، عناصر می‌توانند در جایگاه‌های مطلق و نسبی مختلفی قرار گیرند. نتایج این بررسی در مورد زبان فارسی نشان داد که در این زبان در موقعیت‌های مختلف تمامی جایگاه‌های مطلق (و به تبع آن جایگاه‌های نسبی) احتمال دارد که از جانب عناصری در سطح بند اشغال شوند. در این بین در حالت بی‌نشان بندهای خبری فارسی، جایگاه ابتدایی به کنش‌گر و در جایگاه پایانی محمول قرار می‌گیرد. با این حال در صورت تغییر در ترتیب عناصر جمله به دلایل کاربردی و پردازشی هیچ تضمینی برای ثابت ماندن جایگاه این عناصر وجود ندارد. چنین صف‌بندی‌ای از ترتیب عناصر سازه‌ای فارسی به عنوان زبانی که آزادی نسبتاً زیادی به عناصر تشکیل دهنده بند داده است می‌تواند برخی تناقض‌های موجود در مورد جایگاه عناصر بند از جمله در رابطه با فرایند قلب نحویرا توجیه کند. نتایج پژوهش در این رابطه نشان می‌دهد که در فرایند قلب چپ‌گرای کوتاه‌برد فارسی عنصری که از جایگاه بی‌نشان خود به جایگاه ابتدایی بند حرکت می‌کند نقش کاربردی مبتدایی می‌پذیرد و در نتیجه به عنوان نخستین عنصر بند زودتر از سایر عناصر سلسه‌مراتبی و هم‌پیکری به صورت پایه‌زایی در این جایگاه قرار می‌گیرد تا میزان برجستگی خود را افزایش دهد.

کتاب‌نامه

۱. دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۰)، معرفی و نقد کتاب مطالعه‌ای در ساخت گفتمانی زبان فارسی، ویژه‌نامه فرهنگستان، شماره ۷، صص ۲۲۳-۲۹۳.

۲. راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۵)، ارتباط قلب نحوی و تاکید در زبان فارسی، دستور، شماره ۲، صص ۲۰-۳۳.
۳. محموداف، ح (۱۳۶۵)، ترتیب توالی کلمات در جملات ساده دوترکیبی فارسی، ترجمه احمد شفائی، مجله زبان‌شناس، (۳)، ۱: ۵۳-۶۶.
4. Connolly, John H (2012). The constituent ordering process in functional discourse grammar. *Language science* 34(4):455-467.
5. DabirMoghadam, M. (1982). *Syntax and Semantics of Causative Constructions in Persian*. Ph.D. dissertation. University of Illinois at Urbana Champaign.
6. Frommer, P. (1981). Post-verbal phenomena in Qolloquial Persian syntax. Ph.D Dissertation. University of Southern California.
7. Hajati, Abdol-Khalili (1977). Ke-Construction in Persian: Descriptive and Theoretical Aspects. Unpublished PhD Dissertation; University of Illinois. Urbana.
8. Hengeveld, K. and L, Mackenzie. (2008). *Functional Discourse Grammar: A Typologically-Based Theory of Language Structure*. Oxford: Oxford University Press.
9. Hengeveld, K (2013). A New approach to clausal constituent order. In "Casebook in Functional Discourse Grammar". Edited by J. L. Mackenzie Hella Olberts.
10. Karimi, Simin and Michael Brame. 1986. A generalization concerning the EZAFE construction in Persian. Ms., University of Washington and University of Arizona, presented at Western Conference of Linguistics, Vancouver, Canada.
11. Keizer, Evelien (2015). *A Functional Discourse Grammar for English*. First edition. Oxford Press.
12. Kroon, Caroline (1995). *Discourse Particles in Latin: A Study of NAM, ENIM, AUTEM, VERO and AT*. Amsterdam: J.C. Gieben.
13. Soheili-Isfahani, Abolghasem (1976). *Noun Phrase Complementation in Persian*. Unpublished PhD Dissertation, University of Illinois. Urbana.

Persian Clausal Constituent order Based on Functional Discourse Grammar

Hamed, mowlai kuhbanani

Ph.D. in Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Ali, Alizadeh¹

Associate Professor, Department of Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (corresponding author)

Shala, Sharifi

Associate Professor, Department of Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Received:15/02/2020

Accepted: 24/06/2020

Abstract

This study wants to present a new approach to clausal constituent ordering of Persian. Functional Discourse Grammar as the latest Functional Grammar (2008) is selected as the framework, for this sake. Unlike Greenberg's typological view (1963), FDG has a dynamic approach for constituent ordering. In this way, there is not any fixed position in clause for language elements already determined; instead, element's position is determined by its original layer, pragmatic and semantic functions and its superordinated elements in the hierarchy of Interpersonal and Representational levels. Furthermore, FDG rules in this respect are proper for the ordering of phrase and word elements too. However, this study aims to focus only on clausal constituent ordering of Persian. FDG considers four Absolute positions (PI,P2,PM,PF) and unlimited number of Relative position for clausal elements. In its top-down fashion, whenever one of these four Absolute positions are occupied by an element, its Relative ones will be available. In this case there will be 14 logically possible word order correspondences to any of Greenberg's word order patterns. In other word, FDG introduces 84 word order patterns for Greenberg's six word order SOV, SVO, OVS, OSV, VOS, and VSO. The results of study show that FDG's proposals for word order can be applied on Persian as a fairly free ordered language. Furthermore, it is possible to justify Persian scrambling (as the pragmatic intention of speaker) in a based-generated way because FDG does not

1- alalizadeh@um.ac.ir

consider movement. For this sake, Persian short-distance leftward scrambling as a frequent phenomenon is investigated on the basis of pragmatic (not syntactic) considerations in the last part of study.

Key Words: Persian Clausal, Functional Discourse Grammar, Grammer

بررسی تطبیقی آثار و اندیشه‌های نیمایوشیج و کریم قربان‌نفس‌آف (شاعر کشور ترکمنستان) بر اساس تقسیم‌بندی فرانسوا یوست

طواق گلدی، گلشاهی، استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

صص: ۶۷-۲۹

چکیده

ادبیات تطبیقی یکی از بخش‌های ارزشمند و مفید ادبیات به شمار می‌آید و ما را از تأثیر و تأثر ادبیات دیگر ملت‌ها آگاه می‌سازد و امکان توسعه و تبادل فرهنگی و ادبی را میان ملت‌ها فراهم می‌سازد. مقایسه ادبیات دو ملت که از نظر زبان و جغرافیای سیاسی با هم تفاوت دارند، به کشف اندیشه‌ها و تحولات ادبی مشترک می‌انجامد و نشان می‌دهد دو شاعر، علی‌رغم تفاوت زبانی و جغرافیایی، تا چه اندازه در سبک و محتوا به هم شبیه و دارای چه شباهت‌ها و اشتراکات فکری و روحی هستند. در این پژوهش، به بررسی و مقایسه آثار، اشعار و اندیشه‌های دو شاعر معاصر و نوپرداز ایرانی و ترکمنستانی، «نیمایوشیج» و «کریم قربان‌نفس‌آف» پرداخته شده است. این دو شاعر، با وجود تفاوت زبانی و جغرافیایی و بدون آگاهی از سروده‌های یکدیگر، به دلیل برخورداری از زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی یکسان و موقعیت‌های زمانی، در ابعاد گوناگون اندیشه و شعر، دارای شباهت‌های زیادی می‌باشند تا اندازه‌ای که علاوه بر شباهت در اندیشه و محتوا، در ساختار زبانی و شیوه‌های بیانی و نگاه‌های هنری آنان نیز شباهت‌های فراوانی وجود دارد. این تحقیق، بر اساس تقسیم‌بندی و دیدگاه تطبیقی «فرانسوا یوست» به دنبال واکاوی تطبیقی آثار و اندیشه‌های این دو شاعر بوده است.

کلید واژه‌ها: نیمایوشیج، کریم قربان‌نفس‌آف، ادبیات تطبیقی، نوپردازی، شعر معاصر ترکمنستان.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۰۴

پست الکترونیکی:

1. tavagh.golshahi@gmail.com

۱. مقدمه

ادبیات تطبیقی به طور سنتی به حوزه‌ای از پژوهش‌های ادبی نسبت داده می‌شود که در آن آثار ادبی یا ادبایی از دو زبان و ملیت متفاوت با یکدیگر مقایسه می‌شوند و یکی تأثیرگذار بر دیگری شمرده می‌شود و در نهایت، شباهت میان دو اثر یا نویسندگان مورد نظر به عنوان یافته‌های اصلی پژوهش مطرح می‌گردد. در این مقاله، سعی شده تا ضمن معرفی «کریم قربان‌نفس‌اف» - که نزد اهالی ادب فارسی‌زبان کمتر شناخته شده اما در میان ترکمن‌ها بسیار مشهور است - به بررسی آثار و اندیشه‌های این دو شاعر پرداخته شود. همچنین سعی شده چاپ‌های معتبر آثار برگزیده «کریم قربان‌نفس‌اف» که توسط فعالان فرهنگی منطقه ترکمن صحرا تهیه و چاپ شده، مورد استفاده قرار گیرد؛ آثاری همچون «یورگ پایاماسی» (۱۳۸۰)، به کوشش مراددوردی قاضی و محمود عطاگزلی)، «ایمان ترکمن» (۱۳۷۶)، ترجمه عبدالرحمن دیه‌جی)، «اویلانما بایری» (۱۳۸۴، به کوشش مراددوردی قاضی)، «فراغینگ قاشیندا» (بی‌تا، به کوشش مراددوردی قاضی و محمود عطاگزلی) و مجموعه دو جلدی آثار «کریم قربان‌نفس‌اف» که به همت آقای «چرکز اونق» گردآوری شده است. مسأله اصلی این پژوهش، بررسی نقاط مشترک و تشابهات مضامین شعری و اندیشه‌های این دو شاعر براساس تقسیم‌بندی «فرانسوا یوست» بوده است.

هدف اصلی پژوهش را می‌توان در «آشنایی با وجوه مشترک افکار و اندیشه‌های نیمایوشیج و کریم قربان‌نفس در اشعارشان؛ آشنایی با زندگی و آثار و بررسی وجوه تشابه زندگی شخصی و ادبی آنان و بررسی و آشنایی با مضامین اجتماعی و سیاسی و غنایی در اشعار این دو شاعر» خلاصه کرد. این پژوهش، با هدف وحدت و تقریب این دو زبان و فرهنگ غنی، به رشته تحریر درآمده و معیار تطبیق نیز تقسیم‌بندی «فرانسوا یوست»^۱ و دیدگاه‌های وی در خصوص حوزه‌های پژوهشی ادبیات تطبیقی بوده است که در کتاب معروفش «درآمدی بر ادبیات تطبیقی»^۲ (۱۹۷۴م.) آمده است.

1- François Jost

2- Jost, Francois. 1974. *Introduction to Comparative Literature*. Indianapolis and New York: Pegasus.

۱.۱ پیشینه تحقیق

درباره «کریم قربان نفس‌آف» مقالاتی چند در نشریه بین‌المللی «یاپراق» به چاپ رسیده از جمله: عطاخانی (۱۳۸۷) در مقاله خود با عنوان «دیوار به دیوار: کریم قربان نفس» به بررسی مختصر زندگی شاعر به همراه بررسی مضامین شعری برخی از آثار برجسته‌تر او پرداخته است. و یا یقه (۱۳۷۷) در مقاله «ترجمه بخشی از یادداشت‌های فصل گرم کریم قربان نفس» بخشی از نظریه‌های مهم ادبی این شاعر و دیدگاه‌های انسانی او را آورده است. همچنین سه کتاب گزیده اشعار از او با نام‌های «یورگ پایاماسی» (منظومه دل) و «فراغینگ قاشیندا» (در پیشگاه فراغی) و «ویلانما بایری» (میدان تفکر) در ایران به وسیله «حاجی مراددوردی قاضی» و «محمود عطاگزلی» چاپ و منتشر گردیده که نگارنده در این پژوهش از آن‌ها بهره جسته است.

دو پایان‌نامه در حوزه ادبیات تطبیقی در مورد نیمایوشیج کار شده است: شکیل‌بیگ (۱۳۸۸) در پایان‌نامه کارشناسی ارشدش در دانشگاه تربیت مدرس، تحت عنوان «نقد و بررسی تطبیقی شعر نو نیمایوشیج و ن.م. راشد (از نظر صورت و محتوا)» به بررسی تطبیقی اشعار نوی نیما از نظر صورت و قالب و درون‌مایه با اشعار نوی راشد، شاعر پاکستانی پرداخته و به این نتیجه دست یافته که هردو شاعر، در صورت، وزن و کوتاهی و بلندی مصراع‌ها، قافیه، ساخت و صورت زبان و در صورت‌های شعر آزاد یا شعر نیمایی، شباهت زیادی دارند. خرمیان (۱۳۹۰) نیز در پایان‌نامه کارشناسی ارشدش در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه یاسوج با عنوان «نوستالژی (غم غربت) در شعر معاصر فارسی (نیمایوشیج و فروغ فرخزاد) و عربی (بدر شاکر السیاب و نازک الملائکه)» به بررسی تطبیقی اصطلاح نوستالژی در شعر دو شاعر معاصر فارسی (نیمایوشیج و فروغ فرخزاد) و دو شاعر معاصر عربی (بدر شاکر السیاب و نازک الملائکه) پرداخته است. حیدری و خرمیان (۱۳۹۵) نیز در مقاله خود با عنوان «شهر و روستا در شعر نیمایوشیج و بدر شاکر السیاب» بر پایه مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، مشترکات موجود در شعر این دو شاعر را در رویارویی با شهر و زندگی مدرن، بررسی کرده و به این نتیجه دست یافته‌اند که هر دو شاعر با بیان برتری‌های روستا بر

شهر، به نكوهش شهر پرداخته و با پناه بردن به طبیعت، مسائل و دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی خود را با توصیف زادگاهشان بیان کرده‌اند.

۲.۱ فرانسوا یوست و ادبیات تطبیقی

«فرانسوا یوست (۲۰۰۱-۱۹۱۸)، استاد فقید ادبیات تطبیقی دانشگاه ایلینوی آمریکا بود. وی اصالتاً سوئسی بود و در دنیای زبان‌ها و فرهنگ‌های درهم‌تنیده، پرورش یافت. سرزمین مادری او محل تلاقی سه و یا حتی چهار فرهنگ مختلف بود و از این رو، با آثار نوشته شده به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی و آلمانی به آسانی، ارتباط برقرار می‌کرد. در میان تألیفات متعدد یوست، کتاب درآمدی بر ادبیات تطبیقی (۱۹۷۴) از جمله مهم‌ترین آثار او در این حوزه به شمار می‌رود. او به صورتی نظام‌مند و به روشنی، در قالب مثال‌هایی کاربردی، مبانی ادبیات تطبیقی مکتب آمریکا را ترسیم می‌کند.» (حسینی، ۱۳۹۲: ۱۴۹)

«از منظر پژوهشگران مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، فلسفه و نظریه جدیدی در مطالعات ادبی است. آنان ادبیات را پدیده‌ای جهانی می‌شمارند که اجزای آن، یعنی ادبیات ملی، وحدتی اندام‌وار و انسجامی یگانه دارد. مکتب آمریکایی از دیدگاهی فراخ، به ادبیات تطبیقی می‌نگرد و با پذیرش عرصه ارتباطات و تأثیرات ادبی، به عنوان یکی از حوزه‌های مهم پژوهشی این رشته، راه را برای مطالعات تطبیقی در زمینه نهضت‌ها، انواع ادبی (ژانر) و مضامین و بن‌مایه‌های ادبی می‌گشاید.» (یوست، ۱۳۸۶: ۳۹). فرانسوا یوست در این اثر، معتقد است: «حوزه‌های پژوهش در ادبیات تطبیقی به چهار گروه اصلی، تقسیم می‌شود: تأثیرات و تشابهات؛ نهضت‌ها و جریان‌ها؛ ژانرها و فرم‌ها؛ و بن‌مایه‌ها، تیپ‌های شخصیتی و مضمون‌ها.» (یوست، ۱۳۹۷: ۶۴) از نظر فرانسوا یوست «روابط ادبی که به واقع، گسترده‌ترین حوزه پژوهش ادبیات تطبیقی و دربرگیرنده بیشترین حجم تحقیقات است، خود به بخش‌های کوچکتری نظیر منبع یا منابع الهام ...، اقبال و پذیرش (پذیرش یا توفیق یا تأثیری که ادبیات یک کشور از ادبیات کشور دیگر کسب می‌کند)، و تصویر یا سراب (ایده درست یا نادرستی که ملتی از ادبیات ملت دیگر دارد) تقسیم می‌شود.» (حسینی، ۱۳۹۲: ۱۵۱)

یوست در خصوص ژانر و فرم می‌گوید: «در نقد ادبی معاصر، ژانر و فرم، از دید نظری، کاملاً مترادف‌اند. اما در عمل، اصطلاح ژانر، بار سنگین اشارات ضمنی کلاسیک و سنتی را به

دوش می‌کشد ... ژانر در بافت‌های فرهنگی مختلف، استفاده می‌شود. در مطالعات ادبی، از این واژه معمولاً در تقسیم‌بندی فهرست جامع ادبیات استفاده می‌شود؛ با نوع و دسته، هم‌معنی است و اغلب به مفهوم یک شکل یا قالب معیار است.» (یوست، ۱۳۹۷: ۲۰۶)

یوست در خصوص چهارمین گروه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی می‌گوید: «بُن‌مایه‌ها، تیپ‌ها و مضمون‌هایی که در ادبیات ملی، از اهمیت اساسی برخوردارند، ضرورتاً از مرزهای زمانی و سیاسی می‌گذرند؛ هرچند در مسیر این فرایند، ویژگی‌های منحصر به فرد خود را به کلی، از دست نمی‌دهند، اما از رنگ و بویی جهانی برخوردار خواهند شد.» (همان: ۲۴۰).

یوست به نقل از ای. اف. اسکات^۱ می‌گوید: «بُن‌مایه، عبارت است از اندیشه‌ای خاص یا عنصری برجسته که در تمام اثر هنری، به چشم می‌خورد و بخشی از مضمون اثر را شکل می‌دهد. به علاوه، مضمون، موضوعی است که کسی راجع به آن، سخن می‌گوید. این عبارت، غالباً برای نشان دادن اندیشه اصلی به کار می‌رود.» (همان: ۲۴۱)

۳.۱ درباره «کریم قربان نفس‌اف»

«کریم قربان نفس‌اف»^۲ شاعری نوپرداز، مترجمی توانا و روزنامه‌نگاری نکته‌سنج بود که در هجدهم اکتبر سال ۱۹۲۹ میلادی در روستای «بیلاولی» از توابع بخش گوگ‌تپه ترکمنستان متولد شد. پس از مرگ پدر به شهر تجن کوچ کرده، تحصیلات ابتدایی را در همان روستا گذراند و تحصیلات متوسطه را در روزهای سخت دوران جنگ دوم جهانی به پایان رسانید. در سال ۱۹۴۹ میلادی به خدمت سربازی رفت و در سال ۱۹۵۲ میلادی پس از بازگشت، در دوره شبانه دانشگاه دولتی مختوم‌قلی ترکمنستان تحصیلاتش را ادامه داد. پس از پایان تحصیلات عالی، به عنوان سردبیر، فعالیت مطبوعاتی خود را آغاز کرد. وی در سن هفت‌سالگی اولین شعرش را سرود و خلاقیت ادبی خود را از زمان تحصیل آشکار ساخت. نخستین بار، شعر وی در روزنامه‌ای محلی به نام «کولخوز سِسی / ندای کالخورچی» در دهه ۱۹۳۰ میلادی به چاپ رسید و پس از آن در نشریات سطح کشور آن زمان همچون «میدام طایار» (همواره آماده)، «توقماق» (باتوم) و غیره به نشر آثار خود پرداخت (عطاخانی، ۱۳۸۷: ۳۸). در سال ۱۹۴۲ میلادی و پس از ناکامی در عشق، شعر «یاشلیق دراماسی / عشق جوانی» را سرود که درباره

1. A. F. Scott

2 Kerim Gurbannepesov

عشق شکست خورده‌اش می‌باشد. این شعر در بین مردم بیشتر با نام «منینگ ییگیت واقتیم، سنینگ قیز واقتینگ/ دوران جوانی من، دوران دختری تو» مشهور می‌باشد و از سروده‌های محبوب وی در بین جوانان است که در سال ۱۹۶۸ میلادی به چاپ رسید و به زبان‌های مختلفی نیز ترجمه گردید و خواننده‌های معروف ترکمن بارها به شکل ترانه، آن را اجرا نموده‌اند و دستمایه اشعار فراوان دیگری نیز گشته است. «کریم قربان نفس‌آف» در دانشگاه «آ. م. گورکی» ترکمنستان موفق به اخذ لیسانس ادبیات شد و به خاطر برخورداری از درک عمیق سیاسی، دو بار به نمایندگی مجلس انتخاب گردید (دیه‌جی، ۱۳۷۶: ۳). وی با کار در یکی از نشریات دولتی و قلم‌فرسایی در آن و نیز در اثر همکاری نزدیک با نویسندگان و مترجمان مشهور ترکمنستان همچون «آنا مُخْدُاف»، «مرد صوفی‌آف» و «کاکا بای مُرادُاف» در زمینه ادبی به تجارب گرانقدری دست یافت که موجب نبوغ و درخشش ادبی بیشتر او شد (قاضی، ۱۳۸۴: ۳). از جمله فعالیت‌های ادبی او ترجمه است. وی علاوه بر ترجمه بیش از بیست کتاب از زبان مادری خود به دیگر زبان‌ها، آثار «شاندور پتوفی» (شاعر انقلابی مجارستانی)، «ق. کنیه» و «ج. پودار» را به زبان خود ترجمه کرده است. وی با بیشتر نویسندگان و مترجمان مشهور ترکمن چون «آنا مُخْدُاف»، «الله‌بردی هایدی‌آف»، «بردی کربابائف»، «ب. سیتاکوف» و ... و با نویسندگان و گویندگان روس و اوکراین ارتباط تنگاتنگ داشت. اولین مجموعه آثار او به نام «گویجومینگ گوز باشی/ سرچشمه‌ی نیروی من» در سال ۱۹۵۱ میلادی منتشر شد. او بعد از مدتی اندک، در سال ۱۹۵۳ میلادی مجموعه اشعار «سالدات یوره‌گی/ قلب سرباز» را به مشتاقان آثار خود عرضه نمود که نشانگر غنای اندیشه وی در بیان مفاهیم و موضوعات مختلف بود. وی از جمله شاعران پرکاری است که طرفداران زیادی دارد و علی‌رغم شعرهای نسبتاً ضعیفی که در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی سروده است، بعدها رفته رفته توانست خود را به عنوان شاعری توانا بشناساند. سبک شعری وی متفاوت‌تر از دیگران و سرشار از بدایع و صناعات ادبی است (عطاخانی، ۱۳۸۷: ۳۸). اثر «قوشغولار و پایامالار/ شعرها و منظومه‌های داستانی» (۱۹۵۸ میلادی) بیانگر تکامل شاعری اوست. شاعر با خلق منظومه‌های معروف خود، سبک خاصی را در ادبیات ترکمن به وجود آورد (قاضی و عطاگزلی، ۱۳۸۰: ۷). منظومه داستانی «تایمازبابا» (۱۹۶۰ میلادی) نیز به عنوان اثری مبتکرانه دارای جایگاه خاصی در ادبیات ترکمن است. «کریم قربان نفس‌آف» در سال ۱۹۶۱ میلادی یکی از معروف‌ترین آثار

خود را که به صورت نمایشنامه نیز اجرا گردیده است با نام «آتا و اوغیل / پدر و فرزند» ارائه کرد. او در سال ۱۹۶۷ میلادی عنوان نویسنده خلق ترکمن (عنوانی که از سوی دولت به بهترین شاعران و نویسندگان اهدا می‌شود) را از آن خود کرد و نشان ویژه‌ای از سوی دولت دریافت نمود (دیه‌جی، ۱۳۷۶: ۳). وی در سال ۱۹۷۷ میلادی کتابی با عنوان «قیرق / چهل» را منتشر کرد که شامل تمامی اشعار سروده شده او بین سال‌های (۱۹۵۷-۱۹۶۷ میلادی) است.

«کریم قربان نفس‌آف»، اساساً در اشعار خویش به وقایع مشهور تاریخی و نقش‌آفرینان آن وقایع و نیز لحظه‌های ماندگار زندگی، نظر دارد. منظومه داستانی «قومدان تاپیلان یورگ / دلی که از خاک پدید آمد» (۱۹۶۵ میلادی) سرگذشت دختر یتیم صحرا و برادر اوست. اشعار وی مملو از احساسات لطیف شاعرانه‌ای است که آن‌ها را با قدرت هر چه تمام‌تری بیان داشته است. شاعر، اشعار و منظومه‌های اواخر عمر خود را در کتاب‌های «انصاف بیلن انسان / انصاف و انسان»، «یورگ پایاماسی / منظومه دل»، «رباعی پایاما / رباعی، منظومه»، «اوغول / فرزند» و «وپا / وفا» آورده است. شاعر، دارای احساسی قوی و سالم است، به طوری که همین احساس، او را به تکامل وصف‌ناشدنی در ادبیات ترکمن رسانده است. دو اثر حجیم «کریم قربان نفس‌آف» به نام‌های «توپراق / خاک» (۱۹۷۸ میلادی) و «منزیل / منزل» شاهد این مدعاست. از دیگر آثار او می‌توان به «عیال باخشی / زن نوازنده» (۱۹۷۲ میلادی)، «عمر» (۱۹۷۵ میلادی)، «روزهای تلخ، روزهای شیرین» و «منظومه‌های بهار» اشاره کرد. برخی از آثار او برای مخاطبین کودک و نوجوان است که از جمله این آثار می‌توان به «بیلچه نظر جان» و «تبل و بخت» (۱۹۵۳ میلادی) اشاره نمود. او به شعر ترکمن خدمات شایانی نموده و جزو معدود شاعران صاحب سبک شعر ترکمن به شمار می‌رود. او که دارنده نشان بین‌المللی «مختوم‌قلی» است به خاطر اشعار جذاب خویش محبوبیت خاصی در بین مردم ترکمن پیدا کرده است و از این حیث، در بین ترکمن‌ها به «کریم آقا» مشهور است. اغراق نیست اگر بگوییم از شاعران معاصر ترکمن کسی نیست که به منزلت و ارزش ادبی او رسیده باشد، مخصوصاً در زمینه شعر و شاعری که قدرت و توانایی و خلاقیت او زبانزد تمام شاعران و هنرمندان معاصر است. این شاعر بزرگ ترکمن، سرانجام در یکم سپتامبر ۱۹۸۸ میلادی در سن ۵۹ سالگی دار فانی را وداع گفت.

۴.۱ بررسی تطبیقی آثار و اندیشه‌های نیما و کریم قربان نفس‌آف بر اساس طبقه‌بندی یوست

بررسی و مقایسه آثار «نیمایوشیج» و «کریم قربان‌نفس‌آف» فتح بابی است برای تداوم تطبیق و مقایسه آثار شاعران ادبیات فارسی و ادبیات ترکمنی. همچنین می‌تواند به شناساندن افکار و اندیشه‌های این دو شاعر بزرگ به دوستداران شعر و ادب کمک کند. وجود تشابهات زیادی که در زندگی و آثار و تفکرات این دو شخصیت برجسته مشاهده می‌شود، موجب گردید تا نگارنده، این موضوع را با جدیت تمام پیگیری نماید تا بتواند روشن‌گر زوایای خاموش اندیشه‌های این دو شاعر در حوزه ادبیات فارسی و ترکمنی باشد و شباهت‌های فکری و تئوریک و مضامین شعری این دو شاعر را در قالب ادبیات تطبیقی بازگو نماید. قلمروهای پژوهش در ادبیات تطبیقی را به چهار حوزه اصلی تقسیم کرده‌اند: ۱. روابط ادبی: شباهت‌ها و تأثیرات؛ ۲. جنبش‌ها و مکتب‌ها و جریان‌های ادبی؛ ۳. انواع و اشکال ادبی یا ژانرها و فرم‌ها؛ ۴. بُن‌مایه‌ها، تیپ‌ها، و مضمون‌های ادبی (یوست، ۱۳۹۷: ۱۰). این قلمروها گهگاه با هم تداخل دارند و بدیهی است که گاه نمی‌توان مرز مشخصی بین آن‌ها ترسیم کرد. اکنون به بررسی شعر دو شاعر از منظر همین تقسیم‌بندی چهارگانه می‌پردازیم.

۵.۱ روابط ادبی: شباهت‌ها و تأثیرات

هر دو شاعر، روستازاده هستند. نیما در دهکده یوش زاده شد و کریم قربان‌نفس‌آف نیز زاده روستای بیلانلی از توابع گوگ‌تپه است. هر دو برای ادامه تحصیلاتشان به شهر می‌روند؛ نیما به تهران و کریم به عشق‌آباد می‌رود. پس از پایان تحصیلات عالی، هر دو به فعالیت مطبوعاتی می‌پردازند. کریم علاوه بر همکاری قلمی با نشریات، عنوان سردبیری یک مجله را هم یدک می‌کشد و نیما با نوشتن مقالات و سرودن اشعار مختلف، با مجلات زمان خودش همکاری قلمی دارد. ضمن این که هر دو شاعر در برهه‌ای از دوران شاعری خود افکاری چپ‌گرایانه داشتند که این افکار در اشعار کریم قربان‌نفس محسوس‌تر است.

نامه‌های نیما و مباحث تئوریک وی در سایر آثار و مقالاتش نشانگر نظریات اوست و نظرات کریم را هم می‌توان در آثار منشورش همچون «یادداشت‌های فصل گرم (تابستان)» و یا «یادداشت‌های فصل پاییز» مشاهده کرد. نیما در جوانی عاشق دختری به نام هلنا شد، اما به دلیل اختلاف مذهبی نتوانست با وی ازدواج کند، پس از این شکست، او عاشق دختری روستایی به نام صفورا شد و می‌خواست با او ازدواج کند اما دختر، حاضر نشد به شهر بیاید.

بنابراین عشق دوم نیز سرانجام خوبی نیافت. نیما برای رهایی از عشق بر باد رفته‌اش، به سراغ دانش و هنر رفت (آرین‌پور، ۱۳۷۹: ۶۷/۲). می‌گویند نیما صغورا را هنگام آب‌تنی در رودخانه دیده بود. این منظره شاعرانه و شکست عشق پیشین، الهام‌بخش او در سرودن افسانه بوده است. «کریم قربان‌نفس‌آف» نیز در سال ۱۹۴۲ میلادی و در چهارده‌سالگی و پس از ناکامی در عشق، شعر «یاشلیق دراماسی / عشق جوانی» را سرود که درباره عشق شکست‌خورده‌اش می‌باشد. این شعر در بین مردم، بیشتر با نام «مینگ ییگیت واقتیم، سنینگ قیز واقتینگ / دوران جوانی من (پسر) و تو (دختر)» مشهور می‌باشد و از سروده‌های محبوب وی در بین جوانان است که در سال ۱۹۶۸ میلادی به چاپ رسید و به زبان‌های مختلفی نیز ترجمه گردید و از لحاظ شهرت، همپایه شهرت افسانه نیماست. اما با یک تفاوت و آن این که نیما در افسانه، خود را عاشقی می‌داند که آماده فدا شدن برای معشوق است و در لابلای شعرش به خصوصیات عشق و خطرات و سایر متعلقات عشق می‌پردازد، اما کریم در یاشلیق دراماسی عاشقی است که معشوق به او توجهی ندارد و همواره او را پس می‌زند و او را از وصال خود محروم می‌دارد، بنابراین در عشق خود شکست خورده و تنها خاطراتی از آن برای شاعر عاشق‌پیشه باقی می‌ماند و به همین علت با سوزناکی و التماس خاصی به تشریح عشق زمینی خود می‌پردازد. به همین علت تفاوت‌های زیادی بین افسانه و یاشلیق دراماسی وجود دارد؛ از جمله این که: نیما در افسانه می‌گوید:

ای فسانه، فسانه، فسانه!

ای خدنگ تو را من نشانه! (نیمایوشیج، ۱۳۸۹: ۵۲).

یعنی شاعر خود را آماج تیر عشق معشوق می‌داند، اما کریم قربان‌نفس در یاشلیق دراماسی می‌گوید:

قانگالینگ او یوندا - تجن ده قالدی،

مینگ ییگیت واقتیم، سنینگ قیز واقتینگ،

«خاطرات عشق من و دوران جوانی و عشق‌ورزی ما در درّه «قانگال» در تجن جا مانده

است»

اوق گچمز ییغینلانگ ایچینه قالدی،

مینگ ییگیت واقتیم، سنینگ قیز واقتینگ،

«خاطرات عشق من همچو تیری که قدرت عبور از لای درختچه‌های انبوه گون را ندارد، در تجن جا مانده است» (قربان‌نفس، ۱۳۸۰: ۹۲).

اما وجه شباهت‌های این دو منظومه نیز، کم نیست. در همین اولین بیت از منظومه یاشلیق دراماسی کریم به نام‌های محلی مکان زندگی‌اش در نوجوانی و جوانی یعنی تجن و درّه «قانگال» اشاره می‌کند و این احتمال وجود دارد که در همین درّه برای اولین بار کریم، عاشق شده باشد و گرنه دلیل دیگری برای ذکر آن در ابتدای شعر نمی‌توان ذکر کرد و آن طور که خود شاعر اظهار می‌دارد عشق او در این درّه جا مانده است. این ویژگی مشخص، یعنی ذکر اسامی مکان‌های بومی محل زندگی شاعر را در شعر نیما نیز می‌بینیم. برای نمونه به این موارد توجه کنید:

یاد دارم شبی ماهتابی
بر سر کوه «نوئن»^۱ نشسته، ...
یاد می‌آوری آن خرابه،
آن شب و جنگل «آلیو»^۲ را ...
بر سر کوه‌های «کُپاچین»^۳
نقطه‌ای سوخت در پیکر دود، ...
ایستاده است، ایستاده گویی
آن نگارین به ویران «ناتل»^۴ ...
بر سر سبزه‌ی «بیشل»^۵، اینک

نازنینی است خندان نشسته، ... (نیمایوشیچ، ۱۳۸۹: ۶۶-۵۴)

به همین ترتیب، اسامی خاص گیاهان بومی مناطق زندگی هر شاعر در شعرشان بازتاب یافته و البته این بازتاب با شباهت‌هایی نیز همراه است. کریم در بیت دوم شعر که در بالا هم بدان اشاره شده است، عشق خود را به تیری که در میان درختچه‌های انبوه گون یا گز (ییلغین)

۱ نوئن کوهی است بین نور و کجور در مازندران.

۲ نام جنگل و مرتعی در کجور.

۳ نام کوهی نه چندان بلند در یوش.

۴ یا: ناهیدتل، شهری قدیمی در نزدیکی آمل.

۵ جلگه‌ی حاصلخیزی در یوش.

در درّه «قانگال» مانده است، تشبیه می‌کند. نیما نیز در برابر «ییلغین»، از «کُرگویج» (نوعی گیاه با گل‌های خاکستری) نام می‌برد که در درّه‌ای تنگ گل کرده است و این گیاه، نمادی است از عشقی شکفته که با دلربایی در درّه‌ای تنگ (استعاره از قلب عاشق) گل کرده است:

گفت با من که: «ای طفل محزون!

از چه از خانه‌ی خود جدایی؟

چیست گمگشته‌ی تو در این جا؟

طفل! گل کرده با دلربایی

کُرگویجی در این درّه‌ی تنگ». (همان: ۵۵).

تفاوت بین محلّ زندگی دو شاعر را نیز از درون همین اشعار می‌توان یافت که حکایت از تأثیر مکان‌ها در زندگی شاعران و شعر آن‌ها دارد. تجن، شهری است در نزدیکی بیابان قره‌قوم که رودخانه تجن (ادامه هریرود) نیز به ریگ‌زارهای آن می‌ریزد و در آن‌جا فرو رفته و پایان می‌یابد. زندگی در دشت و صحرا موجب شده تا شاعر ترکمن از کلمات و اصطلاحات خاصّ صحرا استفاده کند؛ مانند همین گیاه «ییلغین»، یا اصطلاح «اُوی» که به درّه‌های کوچک تپّه-ماهورها اطلاق می‌شود که به هنگام بارندگی، محلّ جاری شدن آب باران است. از این جمله است: «بورگوت» (شاهین)، «توقای» (بیشه‌زار)، «تیکن» (خار) و ... در شعر کریم قربان‌نفس. اما شعر نیما را جدای از نام مکان‌ها، با کلمات و عباراتی همچون «درّه‌ای سرد و خلوت نشسته»، «درّه‌ای تنگ»، «شاخی و شاخساری»، «آشیانه»، «لب چشمه و رودخانه»، «در بر گوسفندان»، «با سبزه جویباران»، «در بُن صخره کوهساران»، «گلِ نار»، «سبزه»، «یک گوزن فراری»، «کله چند بز در چراگاه»، «کلبه خُرد چوبین»، «توده برف»، «قلّه کوه»، و ... همراه می‌بینیم و بدین گونه محلّ زندگی او که کوهستان و مراتع سرسبز شمال است، برای ما مجسّم می‌شود.

وجه تشابه دیگر این دو منظومه در قالب و ساختار شعری آن است. افسانه، منظومه‌ای است تغزلی و با وزن «فاعِلن فاعِلن فاعِلاتن» که هر پنج مصراع، قطعه‌ای جداگانه را تشکیل می‌دهد و وصفی یا حالی جدا از پیش و پس شعر در آن گنجانیده شده و به این طریق مخمّس است. مصرع دوم و چهارم، قافیه دارند و مصرع‌های دیگر آن آزاد هستند (آل احمد، ۱۳۷۶: ۱۵). یاشلیق دراماسی نیز مانند افسانه از قطعات جداگانه تشکیل شده است متنها با چهار

مصراع و همانند رباعی که البته سه مصراع اول، قافیه دارد و مصراع آخر، عبارتی جدا و هم‌وزن و با مصراع آخر باقی قطعات هم‌قافیه هستند. ولی نحوه سخته و پایان بخشی به هر قطعه تقریباً شبیه کاری است که نیما در افسانه می‌کند.

۲. جنبش‌ها و مکتب‌ها و جریان‌های ادبی

درباره گرایش‌های فکری و مکتبی دو شاعر، قبل از هر چیز باید به تقسیم‌بندی این مکاتب اشاره کرد، بدین صورت که در این پژوهش، مکاتب فکری و شعری دو شاعر را به دو بخش سیاسی و ادبی باید تقسیم نمود. درباره گرایش‌های سیاسی باید اظهار داشت که هر دو شاعر، تفکراتی چپ‌گرایانه دارند اما زیاد آن را بروز نمی‌دهند و آشکارا آن را به زبان نمی‌رانند مگر در برخی مواقع. این اظهار در اشعار نیما همراه با به‌کارگیری نمادهای مختلف بر ضد ظلم و حمایت از طبقه کارگر و رنجبر و در اشعار کریم با نمادها و کلمات مرتبط با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - کمونیستی همچون داس و چکش و کالخوز و رنگ سرخ و تفکرات انترناسیونالیستی (جهان‌وطنی)، همراه است. نیما از نظر سیاسی نیز تفکرات چپ‌گرایانه داشت، به طوری که با نشریه *ایران سرخ* یکی از نشریات حزب کمونیست ایران (در دهه ۱۹۲۰ م.) که برادرش لادین سردبیر آن بود و در رشت چاپ و منتشر می‌شد همکاری قلمی داشت و اشعارش در نشریات چپ‌گرای این دوران منتشر می‌گردید (ابراهیموف، ۱۳۶۰: ۱۲۸). کریم نیز مرد سیاست بود و به علت آگاهی و سیاستمداری‌اش دو بار به عنوان نماینده مجلس انتخاب گردید. این مسأله، حقیقت دارد که هر دو شاعر، گرایشی سوسیالیستی و کمونیستی داشتند، اما آنچه این دو را به سوی سوسیالیسم و در نهایت، کمونیسم سوق می‌داد، دل‌بستگی آن‌ها به طبقات فرودست جامعه، و ضدیتشان با استثمار و بهره‌کشی بود، نه مبانی فلسفی این مکاتب. کریم از منظر آموزه‌های لنینیستی و استالینیستی به وطن و ملیت می‌نگرد و نیما هوشمندانه افکار خود را در زیر لایه‌ای از نمادها و ترکیبات دشوار، مخفی می‌دارد. یکی از بارزترین نمونه‌های گرایش به سوسیالیسم و کمونیسم به ویژه تفکرات سرخ اتحاد جماهیر شوروی در اشعار کریم قربان‌نفس، شعر «آدامینگ قاسامی / قسم انسان» است که به سبکی نو سروده شده

است. در این شعر، کریم به عنوان شاعری متعهد و بالاتر از آن، انسانی فداکار و میهن‌پرست قسم یاد می‌کند تا از وطن و ناموس خود در برابر ظلم و بدی‌ها محافظت کند:

عزیز یرجمالیم، مهربان یریم، «ای «زیبا زمین» من! ای خاک مهربان!»

ینه عاشیقنگ دان، «باز هم از دلداددهات،»

شیلہ فاسام آل: «این قسم را بپذیر:»

سن بیر زادی گوم مهک لیگی اینانسانگ، «اگر تو باور بداری که چیزی را خاک کنی،»

من اول زادی گورآم بیلن گؤمه رین. «با تن خویش خاکش خواهم کرد.»

سن بیر زادی دیم مق لیگی اینانسانگ، «اگر سکوت را ترجیح دهی،»

آغزیم، بورنوم، خامیم بیلن دیمه‌رین. «بر دهان و چشمان و پوستم، مهر سکوت خواهم

زد.»

سنی قوراپ یورکام ساتاشسا بیر اوت، «به گاه حراست از تو، اگر به آتشی بر خورم،»

من اول اوت دا گورآم بیلہ اورارین «من با تمام وجود خود را به شعله خواهم زد.»

اوت منی یاندیرماز یاندیرایسا- دا، «آتش نخواهدم سوزاند و اگر چه بسوزاند،»

اوت ایچینده بایداق بولپ دورارین. «در میانش همچون پرچمی به اهتزاز درخواهم آمد.»

یقیلیمان دورارین. لولار دورارین. «موج خواهم خورد، بی آن که فرو افتم.»

بیردهن اولایسم- ده یتپ آجالیم، «اگر روزی مرگم از راه در رسد،»

مینگ سندهن قاجپ گتیجک یریم یوق. «باز هم مرا مجال جدایی از تو نیست.»

ینه یاتجاق یریم، «باز هم خوابگه من،»

مله قوجاغینگ. «آغوش توست.» (قربان نفس، ۱۳۷۶: ۵۷-۵۶)

اما این وطن، کدام است؟ زادگاه شاعر؟ تجن؟ جمهوری سوسیالیستی ترکمنستان؟ اتحاد جماهیر شوروی؟ و یا جایی دیگر؟ در این شعر، جهان به عنوان وطن شاعر مطرح می‌شود. همان دیدگاه انترناسیونالیستی شوروی سابق که شاعر در پرتو تفکر آن، همه روی زمین را وطن خود می‌داند. دقیقاً به همین علت است که بازتاب کلمه دنیا را در این شعر به وفور مشاهده می‌کنیم:

دنیاینگ یوزینده گوزلر کوپ دور «در این جهان، زیبارویان، فراوان هستند.» یا:

دنیاینگ یوزینداکی اهلی آقاچلار «تمام درختان دنیا.» یا:

دنیانگ یوزینداکی اهلی دریالار «تمام روده‌های دنیا» ولگالار، دُن ای لار، آمی دریالار، «ولگا»ها «دونای»ها و «جیحون»ها. یا:

مینگ یرجمالیم پاراخات بولسون «زمین زیبای من در امن و امان باشد». و یا:

عزیز یرجمالیم، مهربان یریم «ای «زیبا زمین» من! ای خاک مهربان!».

او بستر خود را آغوش قهوه‌ای زمین می‌داند. البته کریم در جایی از شعر، طوری بیان می‌کند که انگار وطن او شوروی و شرق اروپاست و این از عبارت «مسکوا دان اوغراپ، برلینه آشپ» (از مسکو حرکت کردم تا به برلین رسیدم) یا «از مسکو تا برلین» مشخص می‌شود که البته می‌تواند اشاره به جنگ روس و آلمان نیز داشته باشد هر چند که کریم در سایر اشعارش از تجن و ترکمنستان نیز به عنوان وطن یاد می‌کند همچون شعر «قوشغی لاریما» که در آن می‌سراید: دنیاا ترکمنیستانا، دیلیان ایلیم بارقا... «تا زمانی که در دنیا و در خطه ترکمنستان ایل و تبار من هستند ...».

نیما نیز تفکراتی این‌چنینی از خود بروز داده است: «چشم‌انداز نگاه نیما آفاق بلند و بی‌انتهای همه عالم بود و تنها به فکر خانه و کاشانه شخصی خویش نبود، زیرا چنان که در آثارش می‌گوید و خود نیز تصریح کرده است، همه دنیا را خانه خود می‌دانست.» (لاهورتی و طاهباز، ۱۳۶۸: ۱۹۶). اما در منظومه افسانه، بعضاً می‌بینیم که افسانه همان سرزمین و وطن شاعر است که با او سخن می‌گوید. منظور ما از وطن در این جا مفهوم انترناسیونالیستی آن است و در ادامه و در بخش بُن‌مایه‌ها و موتیف‌ها دوباره به بحث وطن در اشعار دو شاعر خواهیم پرداخت. اما از سایر مفاهیم و نمادهای خاص در این شعر می‌توان به داس و چکش در ابیات زیر اشاره کرد:

اول دیدی: «بولاری اریدآسینگ سن، «او گفت: «اگر این‌ها را ذوب کنی،»

میلیون چه‌کیش، میلیون تراکتور چیقچاق «میلیون‌ها چکش و تراکتور می‌توان ساخت.»

... اوق‌لاردان یاساندیم مونگ میلیون اوراق، «از گلوله‌ها هزاران داس پدید آوردم،»

ینه- ده یاساندیم مونگ میلیون چکش «و میلیون‌ها چکش.»

صدای دفاع کریم از فقرا، در هم شکستن بنیان اقتصاد سرمایه‌داری با داس و چکش کارگران و ندای برابری و عدالت در اشعار او طنین‌انداز است. داس، نماد ابزار دهقان و چکش نماد ابزار کارگر، که در کنار یکدیگر نماد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تشکیل

می‌دهند، در اشعار کریم اگر چه کم اما بسامد دارد. این تفکر داس و چکشی بسیار پیش‌تر از کریم، در ایران نیز رسوخ کرده بود. «در پایان جنگ اول جهانی، انقلاب بلشویکی روسیه منطقه را تکان داد. طلعه دولت سوسیالیستی پدیدار می‌شود و محیط امیدوارکننده‌ای برای رنجبران و زحمت‌کشان پدید می‌آورد. سرمایه‌داری جهانی در برابر آن موضع می‌گیرد و از این زمان به بعد کشاکش کار و سرمایه، کارگر و سرمایه‌دار آغاز می‌شود. اندیشه‌های سوسیالیستی که از مدت‌ها پیش در بعضی از لایه‌های جامعه ایران رخنه کرده بود و به ویژه در برنامه‌های حزب دموکرات مجلس دوم راه یافته بود، این بار هستی بیشتری می‌گیرد و به پرورش سنت فرهنگی خود می‌پردازد و ذهن و ضمیر و زندگی‌شماری از شاعران را به خود وا می‌دارد و فضایی مساعد برای پشتیبانی از زحمت‌کشان می‌پروراند.» (آژند، ۱۳۸۶: ۱۰۴).

نیما نیز از طوفان این حوادث برکنار نماند. تفکرات چپگرایانه او در قالب اشعار و نوشته‌هایش در نشریات حزب کمونیست آن دوران به چاپ رسید. اما نیما آن جنبه از تفکرات کمونیستی را که بر برابری حقوق افراد جامعه تأکید دارد، در نظر داشت و مانند شاعران کمونیست و سوسیالیست آن روزگار همچون فرخی یزدی که در اشعارش معتقد است که استبداد را تنها با اتحاد داس و چکش (نماد اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی) می‌شود از بین برد، فکر نمی‌کند. اما مانند شاعران متعهد دوره مشروطه از رسالت اجتماعی شعر خویش نیز غافل نمی‌ماند. انتقاد از فقر و نابرابری و مطرح کردن زخم‌های طبقات پایین‌دست جامعه و دفاع از محرومان و زحمتکشان، مضمون اصلی آثار نخستین این شاعر اجتماعی را تشکیل می‌دهد. تبعیض و ستم که لازمه قهری نظام طبقاتی و مناسبات اجتماعی ظالمانه است در نگاه او به هر شکلی محکوم است. مسأله نظام طبقاتی و آثار مستقیم آن بر اجتماع، پدیده‌ای است که در نظام‌های استبدادی خودمحور، ذهن شاعر بامسئولیت و متعهد را هرگز رها نمی‌کند. خاطر پردرد کوهستان که هرگز رویدادها و دگرگونی‌های مهم سیاسی-اجتماعی عصر خود را نادیده نمی‌گیرد از بیان این معضل بزرگ اجتماعی در اشعارش به راحتی عبور نمی‌کند و بیان می‌کند: «نه، من این قدر خوشبخت نیستم که قلب من، مرا آسوده بگذارد.» (طاهباز، ۱۳۸۷: ۵۲۱). نیما به تعبیری عامیانه، سیاسی نیست و کاری به سیاست ندارد ولی به تعبیری نیمایی هرگز از وارسیدن درد دیگران غفلت نمی‌کند و از نابرابری در توزیع درآمدها و ثروت‌ها که سبب پدید آمدن طبقات اجتماعی محروم از هرگونه لذت زندگی می‌شود به راستی می‌نالد.

نیما در «شعر محبس» طبقه فقرای محبوس را به تصویر می‌کشد، طبقه‌ای که در جامعه دیکتاتوری نشانی از زندگی و زنده بودنشان دیده نمی‌شود و اگر هم تلاشی برای معاش خود و فرزندان‌شان کنند در نهایت، حاصلش افتادن در دخمه‌ای چون قفس است با موی ژولیده و جامه‌های پاره و بی‌خبری از وابستگان، چرا که جرم و گناه آن‌ها ریشه در «نیاز انسانی» دارد و مرگ برای «هرزه‌درایان» سزااست:

گفت سرباز دوّمی که: سزااست

مرگ هر آدمی که هرزه‌دراست (نیمایوشیچ، ۱۳۸۹: ۱۰۱).

فراخوانی مردم به اتحاد و ایمان به نیروی نهفته در مردم شبیه به افکار انقلابی کمونیستی است که همراه با افکار سوسیالیستی تا سال ۱۳۳۲ شمسی به شدت، ذهن روشنفکران را به خود مشغول می‌داشت. این، درست است که نیما افکاری چپ‌گرایانه داشته و با نشریات حزب کمونیست نیز همکاری نزدیک داشته است و حتی برادرش سردبیر یکی از این نشریات بوده و عاقبت به روسیه گریخته و در آن‌جا درگذشته، اما نیما نه مثل فرّخی یزدی بود و نه مثل ابوالقاسم لاهوتی («کریم قربان نفس‌اف» به واسطه قرابت فکری با لاهوتی، با اشعار او آشنا بوده و حتی شعری از او را با نام «حاقیق‌تینگ گوزله‌گینده / در جستجوی حقیقت» به ترکمنی ترجمه کرده است). آن‌ها شوروی و مکتب سوسیالیسم و استالین را قبله عالم و راه نجات بشر می‌دانستند. حتی لاهوتی، افکاری مارکسیستی و ماتریالیستی داشت به طوری که در برهه‌ای از دوران شاعری‌اش در شوروی به نفی خدا نیز پرداخته بود.^۱ نیما بر خلاف پیشروان این مکاتب یعنی لنین و استالین که بر این عقیده بودند که «باید علیه مذهب بیداد کرد»، سخت معتقد به مذهب و از عاشقان و محبان حضرت علی (ع) بود.^۲ نیما آگاه است، حقیقت را دریافته و مسیر روشن هدایت را در مقابل دیدگان خود دریافته بود. این را می‌توان از لابلای اشعار و یادداشت‌هایش فهمید همان گونه که مخالف «ژان پل سارتر» و مکتب اگزیستانسیالیسم او بود: «می‌گویی حقیقی نیست. (انکار خدا می‌کند سارتر) همین قدر که توجّه کردی، اقرار تو انکار تو، انکار تو چون اقرار است. آسوده که در بنیان وجود. ایمان تو و انصراف و انحراف تو هر

۱ با این همه هر بنده بگوید که خدا هست بایست که با مشت بکوبی دهنش را (لاهوری، ۱۳۵۸: ۸۸).

۲ رجوع کنید به: ۱- مدح مولای متقیان علی (ع) در قالب قطعه که در روز عید غدیر سروده است (نیمایوشیچ، ۱۳۸۹: ۸۷) و ۲- در وصف بهار و مقبت مولای متقیان علی (ع) در قالب قصیده (همان: ۸۹۱-۸۸۹).

دو یکی است.» (یوشیج، ۱۳۸۸: ۱۳). همچنین به تفکرات مادی‌گرایانه و ماتریالیستی مکاتب لنینیسم و مارکسیسم نیز اعتقادی نداشت: «می‌گویند علوم سطحی و عمومی، کمک به تعلیم تجربی کرده است. بعد علوم تجربی، علوم عقلی را ساخته است. همین علوم سطحی از طرف دیگر دانش‌های حضوری و شهودی و قلبی را ساخته است. از راه این حضور قلب است که انسان درباره اصل وجود، فکر می‌کند. دانش‌های مادی در خصوص وجود واجب حرف‌هایی که می‌زند مرا اقناع نمی‌کند.» (همانجا).

اما نکته مثبت و مشترک هر دو شاعر، در بازگشت و پشت کردن به کمونیسم و اهداف منفی سوسیالیسم شوروی است. نیما در اوایل قرن جدید (سال‌های ۱۳۰۰ هجری شمسی) از کمونیسم دوری می‌جوید و به کنج انزوا پناه می‌برد و به سرودن شعر مشغول می‌شود. کریم نیز بعدها در سال‌های ۱۹۶۰ میلادی که فضای ادبیات در ترکمنستان بازتر شد و به دنبال آن، چهره‌های ممتاز دیگری چون *بردی نظر خدای نظرف* و *قربان‌نظر عزیزآف* در کنار او ظهور کردند، دوران سیاه کمونیستی را در اشعارش می‌کوبد. به ویژه در منظومه «آکتوال پایاما یا- دا قوشغولار چمنی» (منظومه حقیقی یا بوستان اشعار) که در آن به بیان فرهنگ در حال انقراض ترکمن می‌پردازد، فرهنگی که در دوران مخوف کمونیستی به مسلخ کشانیده شده است و شاعر با اشعار خود بر این ظلم و جور می‌تازد و خواهان حفظ ارزش‌های قومی و فرهنگی ترکمن است. علی‌رغم این موارد، کریم با احتیاط گام برمی‌دارد، چرا که جمهوری سوسیالیستی ترکمنستان هنوز هم به اتحاد جماهیر شوروی وفادار است، لذا در این منظومه با استادی تمام در لفافه پنهان اشعارش به حکومت کمونیستی آن دوران هجوم می‌برد. اما در پایان منظومه و آن‌جا که می‌خواهد درباره «عقیده» صحبت کند، سخنانش را به صراحت بر زبان جاری می‌سازد:

عقیده- مستانلیق، بوروکراتچیلیک،

اوغرولیق، مکرلیک، طاراپارزلیک،

عقیده، گچنینگ اینگ یاغشی سین

سایلاماق، یامانین قایتالامازلیق

عقیده دییمکلیک یانگق باتان گون،

ادیل یانگق اوئن سکونت هم مینوت،

اول- شو گونه دناگپ دوینی اؤلچه‌مک

اول حاضیره بویسانچ ارتیره امید (قربان‌نفس، بی‌تا: ۸۰).

خلاصه کلام کریم در این شعر این است که عقیده، هر چیزی می‌تواند باشد چه خوب و چه بد. عقیده می‌تواند بوروکراسی باشد، دزدی باشد، حيله و فریب و نیرنگ باشد اما مهم‌تر از همه می‌تواند انتخاب راه‌های خوبِ گذشتگان و پشت کردن به بدی‌ها باشد. عقیده، همان خورشیدِ غروب کرده است، همین دقیقه و ثانیه‌ای که گذشت؛ عقیده، مقیاسی است برای امروز و امیدی برای فردا ...

اما در خصوص مکاتب شعری، باید گفت که نیمایوشیج تا پایان زندگی از تأثیر شعر اروپایی و جنبش‌هایی همچون سمبولیسم، سوررئالیسم و اکسپرسیونیسم رها نشد. در نتیجه، شعر وی از جریان عادی زندگی به دور افتاد و خاصّ طبقه علاقه‌مندان شعر دشوار شد. لذا شعر نیما که بنیادش به خصوص بر تأمل و تعقل بود، هرگز در میان مردم گسترش نیافت (دستغیب، ۱۳۵۷: ۹۴).

۳. انواع و اشکال ادبی

هر دو شاعر مورد مطالعه در این مقاله، شاعرانی نوپرداز هستند که در فرم درونی و بیرونی اشعار دست برده‌اند. به ویژه نیما که به «پدر شعر نو» هم معروف گشته است. علاوه بر آن هر دو شاعر، نظریه‌پردازان ادبی قدرتمندی هستند و تئوری‌های بحث‌برانگیزی را در باب شعر ارائه داده‌اند که غالباً تحت تأثیر نمونه‌های اروپایی یا روسی آن بوده‌اند. برای مثال، «کریم قربان‌نفس‌اف» تحت تأثیر نظرات «شان‌دور پتوفی» شاعر بزرگ و انقلابی مجارستان قرار داشت و در باب نقش احساس در شعر نوشته است: «استادان بزرگی چون پوشکین، گوته، گورکی، مایاکوفسکی و ... در مورد شاعران بی‌احساس، نظرات مختلفی ارائه داده‌اند. اما من تا به امروز به نظر غضبناکی چون نظر شاعر مجاری «شان‌دور پتوفی» برخورد نکرده بودم. او این‌چنین می‌نویسد: «آیا جاندار بدترکیبی چون شاعر بی‌احساس، یافت خواهد شد؟ هرگز! گناه منتقد ناشی را خدا بخشود، من هم، اما گناه شاعر بی‌احساس را خدا هم نخواهد بخشود، من هم. بی‌عارترین، تبه‌کارترین و بی‌رحم‌ترین جنایت‌کاری که هیچ امیدی به اصلاحش نیست، ممکن است در گذشت زمان اصلاح شود. اما شاعر بی‌احساس را هرگز و به هیچ وجه نمی‌توان

اصلاح کرد. او چیزی نیست که بتوان ساختش.» من چه نظریه جدیدی می‌توانم به نظریه این شاعر بزرگ بیفزایم؟ هیچ! هنگامی که هنوز حتی یکی از هزاران راز ادبیات بر من آشکار نشده است، بخت و اقبالی مانند آن‌چه در بالا آمد، در انتظار من نیز هست، و من از این قضیه بسیار هراسناکم.» (قربان نفس، ۱۳۷۷: ۳۲). هر چند که «کریم قربان نفس‌آف» در ادامه این گفته می‌گوید که: «بعد از نوشتن این سطرها غرقه در فکر شدم و از خود پرسیدم که راستی چرا یادداشت‌هایم را با چنین سخنانی شروع کرده‌ام؟» (همانجا) و جوابی به این پرسش خود نمی‌دهد، اما از این سخنان می‌توان برداشت کرد که شاعر، احساس را اولین شاخص برای شعر می‌داند و باقی موارد همچون وزن و قافیه در رده‌های بعدی اهمیت قرار می‌گیرند. نیما نیز بر این اعتقاد بود که التزام به تساوی مصراع‌ها و قافیه‌ها، معانی عواطف و حتی تخیل و اندیشه شاعر را فدای خود می‌کند. وزن و قافیه اجباری مانند زنجیری، دست و پای احساس، عاطفه و حتی تخیل و اندیشه‌های شاعر را می‌بندد و او را وادار می‌کند که مطالب حشوی در بیت بیاورد. نیما در جایی می‌گوید: «شعرای قدیم - اگر چنانچه آثار شعری آن‌ها از نقطه نظر وزن و ارتباط آن با احساسات و حالات مختلف، تجزیه و تطبیق شود - به طوری که دیدیم آزادی حرف زدن را به قواعد نقلی فروخته بودند. بسیاری از اوقات، احتیاج داشتند که مطلب شعری خود را تمام کنند ولی قافیه و الفاظ، تمام نشده و بلکه به واسطه یک مجبوریت بی‌جا و بی‌مناسبت - وقتی که در وسط بیتی یا مصراعی بودند - تا آخر بیت یا مصرع را مجبور می‌شدند که پر کنند.» (نیمایوشیج، ۱۳۳۵: ۷۴).

«مهدی اخوان ثالث»، نیما را بنیان‌گذار شعر نو معرفی می‌کند: «با اطمینان و یقین می‌گویم که شعر نو راستین در زبان فارسی از وقتی پیدا شد که نیمایوشیج شروع به سرودن شعر کرد ... به هر حال، شعر آزاد از قیود را نیما به وجود آورد و راه را نشان داد، بی‌هیچ شک» (اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۱۵۸). به طور کلی، می‌توان گفت که نیما در پردازش نظری شعر نوی فارسی و همچنین آفرینش‌های هنری‌اش تحت تأثیر چهار لایه مختلف بوده است: «لایه اول، آثار شاعران فرانسوی همچون آرتور رمبو، استفان مالارمه، شارل دو بودلر، پل ورن، پل والری، آلفرد دوموسه، شاتو بریان، فرانسوا لامارتین و دیگر نویسندگان و شاعران سمبولیست فرانسوی؛ لایه دوم: آثار نویسندگان و شاعران روسی همچون لئو تولستوی، فئودور داستایوسکی، الکساندر پوشکین، آنتوان چخوف، نیکلای گوگول و ماکسیم گورکی و ...، لایه

سوم: فرهنگ عامه و ادبیات بومی و محلی (طبری و مازندرانی) و لایه چهارم: فرهنگ کلاسیک فارسی مخصوصاً تصویرسازی نظامی در خمسه» (امین، ۱۳۸۴: ۳۵۵). نیما در لایه دوم کاملاً با تأثیرات این شاعران بر شعر «کریم قربان‌نفس» مشترک است، به ویژه تأثیرات پوشکین بر هر دو شاعر، محرز است. کریم قربان‌نفس مترجم اشعار زیادی از پوشکین به ترکمنی است و همواره جایگاه ویژه‌ای برای او در اشعارش در نظر گرفته است. در ایران هم جشن و همایش یکصد و پنجاهمین سالگرد تولد پوشکین با همت بزرگانی چون ملک‌الشعرا بهار برگزار می‌گردد که نشان از تأثیرگذاری بی‌چون و چرای این شاعر بر ادبیات آن دوران است. یک کار مشترک نیما و کریم قربان‌نفس، تحول در نظام و فرم بیرونی و درونی شعر است. نیما درباره وزن شعر اعتقاد دارد که: «به عکس، من سعی می‌کنم به شعر فارسی، وزن و قافیه بدهم. شعر بی وزن و قافیه، شعر قدیمی‌هاست. ظاهراً بر خلاف این به نظر می‌آید اما به نظر من، شعر در یک مصراع یا یک بیت ناقص است از حیث وزن، زیرا یک مصراع یا یک بیت نمی‌تواند وزن طبیعی کلام را تولید کند. وزن - که طنین و آهنگ یک مطلب معین است - در بین مطالب یک موضوع فقط به توسط «آرمونی» (هارمونی یا هماهنگی کلمات) به دست می‌آید. این است که باید مصراع‌ها و ابیات دسته جمعی و به طور مشترک، وزن را تولید کنند. من واضع این آرمونی هستم ... این وزن را که مقصود من است، قافیه تنظیم می‌دهد. جملات موزیکی را سوا می‌کند. رئیس ارکستر است. اساس این وزن را ذوق ما حس می‌کند که هر مصراع چه قدر باید بلند یا کوتاه باشد. اوزان شعری قدیم ما اوزان سنگ شده‌اند ... وزن، نتیجه‌ی روابط است که بر حسب ذوق، تکوین گرفته‌اند. وزن، جامد و مجرد نیست و نمی‌تواند باشد. وزنی که من به آن معتقدم، جدا از موزیک و پیوسته با آن جدا از عروض و پیوسته به آن فرم اجباری است که طبیعت مکالمه ایجاد می‌کند ... موزیک (موسیقی) ما سوپژکتیو (ذهنی و درونی) است و اوزان شعری ما که بالتبع آن سوپژکتیو شده‌اند، به کار وصف‌های ابژکتیو (واقعی و ملموس)، که امروز در ادبیات هست، نمی‌خورد. در عین حال اوزان قدیم، مثل اشعار قدیم، زیبایی نوع خود را دارند ... هم من معطوف بر این است که زیبایی مطلوب را به اوزان شعری بدهم.» (نیمایوشیج، ۱۳۵۱: ۶۲-۵۹).

این هارمونی که مورد نظر نیماست، در نظریات کریم هم دیده می‌شود: «کریم در دقت و توجه به وزن شعر در حق شاگردانش بسیار سخت‌گیر و تندرftar بود و حتی یک سر سوزن

اشتباه را هم نمی‌بخشید. در سال ۱۹۷۲م. در تماسی که با «خدای‌بردی دیوان‌قلی‌اف» داشت نسبت به ایرادات منظومه «یاش کمونیستی» (کمونیست جوان) به او متذکر می‌شود که در اشعاری از این منظومه همچون «واطان» (وطن)، «پاراحتچیلیق» (امنیت)، «سویگی اولوم» (مرگ عشق) و «یتیم حاقدا» (درباره یتیم) وزن اشعار را به بازی گرفته‌ای و و قافیه‌ها را پس و پیش کرده‌ای، بدون این که به هارمونی (سازش، تناسب، هماهنگی و هم‌آوایی کلمات) توجه داشته باشی. معنی را رها کرده‌ای و نظری به گذشتگان نکرده‌ای و این مثل آن می‌ماند که چشم‌هایت را بسته باشی و توجهی به پشت سرت نداشته باشی در حالی که معنی در پشت سرت (یعنی در شعر گذشتگان) است. این مسأله اصلاً چشم‌نواز نیست. اگر این مسائل را در نظر نداشته باشی و رعایت نکنی، تک‌ستاره‌های روشنی را هم که در لابلای اشعارت دیده می‌شود، به خاطر این ضعف‌ها به چشم نخواهند آمد.» (دیوان‌قلی‌اف، ۱۹۹۲م: ۳۹۷).

نیمایوشیج، اولین کسی است که در صدد برآمد تا به صورت منسجم و مبتنی بر بنیان‌های نظری خلأ انسجام شعر را پر کند و با ارائه مصداق‌های عینی شعری، لزوم رعایت فرم درونی یا تشکل ذهنی شعر را نشان دهد. او می‌گوید: «اگر فرم نباشد هیچ چیز نیست ... عالی‌ترین موضوع‌ها بی‌فرم، هیچ می‌شود. هر موضوع، فرم خاص خود را دارد. فرم که دل‌چسب نباشد، همه چیزها، همه زبردستی‌ها، همه رنگ‌ها و نازک‌کاری‌ها به هدر رفته است. این مسأله در صنعت همان‌قدر دقت لازم دارد که مثلاً در داروسازی، زیرا در غلط ساختن دارو، جسم از دست می‌رود و ناتندرست می‌شود و در غلط ساختن کار، حتی ذوق و سرشت انسان به هم می‌خورد.» (نیمایوشیج، ۱۳۵۱: ۵۵-۵۴). بنابراین «شعر نوگرای امروز، شعر هماهنگی و تناسب و وحدت کلمه‌ها، سطرها و بندهاست و تنها شاعرانی که دارای ذهنیتی متشکل‌اند، به ایجاد این هماهنگی، توفیق خواهند یافت.» (حقوقی، ۱۳۹۱: ۴۰۹).

«کریم قربان‌نفس‌اف» نیز در لابلای اشعارش به این هماهنگی و تناسب کلمات که شعر را مانند دختری زیبا می‌کند؛ اشاره دارد. او، شعر را نهایت پاک‌ها می‌داند و او را به دختری زیبا و فهمیده و مادری پیچیده مانند می‌کند که مخاطب و خواستگار خاص خودش را دارد:

«شعر، نهایت پاک‌هاست

شعر، دختری است در برابر نگاهت

او دختری زیبا است، عاشقانش بسیار

او دختری فهمیده است، عاشقان راستینش انگشت‌شمار
 او مادری پیچیده است، که با دستان خود
 می‌تواند فرزندش را خفه کند.
 اگر فرزند ناقص را، با دستانش خفه نکند
 زیبایی به پایان خواهد رسید

و شعر به خواب فروخواهد رفت» (قربان‌نفس، ۱۳۷۶: ۴۷-۴۶).

در نهایت، هر دو شاعر می‌دانستند که با معیارها در جدال و ستیزند و بر پیروزی خود بر مخالفان شکّی نداشتند. هر دو به کاری که می‌کردند و تحوّلی که می‌خواستند در شعر ایجاد کنند، آگاه بودند. چنان که نیما در مقدمه افسانه می‌گوید: «ای شاعر جوان! این ساختمان که «افسانه» من در آن جا گرفته است و یک طرز مکالمه طبیعی و آزاد را نشان می‌دهد، شاید برای دفعه اول پسندیده تو نباشد و شاید تو آن را به اندازه من نپسندی. همین‌طور شاید بگویی برای چه یک غزل، این قدر طولانی و کلماتی که در آن به کار برده شده است نسبت به غزل قدما، سبک؟ اما یگانه مقصود من همین آزادی در زبان و طولانی ساختن مطلب بوده است ...» (نیمایوشیج، ۱۳۸۹: ۴۸-۴۷).

کریم می‌دانست که کار سختی پیش رو دارد، اما به این نکته هم واقف بود که سخت‌ترین چیزها، مقدّس‌ترین چیزها هم هستند:

دیدی لهر، دیدی لهر، دیدی لهر کان زاد «گفتند، گفتند، چیزهای زیادی گفتند»
 کابیری آنگساد، کوپی سی قین زاد «بعضی چیزها آسان، اما بسیاری از کارها هم سخت
 هستند»

آنگسادین همه لهر باشار دیدی لهر «گفتند آسانش را همه می‌توانند انجام دهند»
 قینی باشارماق- دا ایش بار دیدی لهر «گفتند شرط این است که بتوانی کار سخت را انجام
 دهی»

قین هم بولسا، شو دیر وصیت دیدی لهر «این کار هر چقدر هم که سخت باشد باز هم
 سفارش همین است»

دینگه قین زاد، شول مقدّس دیدی لهر «تنها چیزهای سخت هستند که مقدّس‌اند»
 (قربان‌نفس، ۱۳۸۰: ۶۲).

کریم به رعایت نکردن وزن و قافیه در شعرش واقف است، آن گونه که در شعر «خورشیدگرفتگی» می‌گوید:

در شعر من هماهنگی نیست،

چون حال و هوای امروز.

هوا قابل درک نیست،

چون سؤالی بی جواب.

جهان عبوس، بی هیچ روشنی،

شبیه دوغی که در بازار «جیغیلیق»^۱ به فروش می‌رسد.

نه چون روز است و نه چون شب.

آسمان که خالی می‌نمود،

نمدی است که گرد و غبار بر آن نشسته.

طبیعت زجر می‌کشد

چنان پیرمردی که، پس از شصت سال،

همسرش را از دست داده است (قربان نفس، ۱۳۷۶: ۱۰).

در این منظومه، به نظر می‌آید که کریم به توصیف کُسوف یا همان خورشیدگرفتگی پرداخته باشد، اما اگر از دیدی نمادین و سمبولیک، به این شعر نظر بیندازیم متوجه می‌شویم که شاعر، به تحوُّلی که در شعر سنتی ترکمنی ایجاد نموده اشاره می‌کند. از همان اوّلین بیتش که می‌گوید: «در شعر من هماهنگی نیست». و این ناهماهنگی در شعر مانند کُسوفی بر قامت خورشیدِ ادبیات کهن ترکمن قرار گرفته است و شعر سنتی ترکمن - این پیرمرد شصت‌ساله - در سوگ وزن و قافیه نشسته است و زجر می‌کشد. بدین گونه بود که کریم قربان نفس، نحوه دید شاعران ترکمن و هم‌عصرش را به طبیعت و محیط پیرامونشان تغییر داد و سبکی نو را در شعر ترکمنی بنیان نهاد.

نیما نیز به عنوان مُبدع شعر نو، نحوه دید خود را به پیرامونش تغییر داد و ضمن تغییراتی که در ظاهر شعر به وجود آورد باطن آن را نیز با مسائل اجتماعی، سیاسی و اخلاقی غنا بخشید. او به ویژه در شعر «خانه سربویلی» پس از ذکر چگونگی و حال و هوای اشعار سنتی

۱ جیغیلیق نام یک بازارهای هفتگی شلوغ در عشق‌آباد ترکمنستان است.

و مدحی قدیم، ضرورت تغییر و تحول در شعر سنتی را تبیین می‌کند و با درون آشفته خود که از کودکی با شاعران دوست بوده است، عهد می‌بندد که شعرهای خود را به «دگر قالب» بکشد و «نقطه‌های روشن از معنی دیگر» را به دست دهد:

در میان هلهله‌های کسانم

شعر می‌خوانند خنیاگر خوش الحانان برای من (چه بس از شعرهای تو)

گر بدانی چه ملالت‌آورست آن دم

کآدمی می‌فهمد اما آن توانایی

نیستش تا همچنان که شاعران مقصود خود را بر زبان آرد

از همین ره بس مرا غم‌هاست اندر دل

من غم‌انگیزی شعر شاعران را دوست می‌دارم.

از همین دم می‌کشم من شعرهایم را

به دگر قالب

من فرو خواهم شدن در گود تاریک نهان بیشه‌های دور

بین مرگ و زندگانی در دل سنگین رویای شبی تیره

که خفه گشته ست در آن مردمان را بانگ

نقطه‌های روشن از معنی دیگر را به دست آورد خواهم

زانکه می‌لرزد تنم تا استخوان سخت

آن زمانم که کند همچون تویی تحسین (نیمایوشیج، ۱۳۸۹: ۳۷۸-۳۷۵).

این قسمت از شعر «خانه سربویلی» پس از «افسانه»، دومین مانیفست تحول در شعر فارسی معاصر بود. در واقع ذهن نیما همواره با مسائل تاریخی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، اجتماعی و مردمی درگیر است و این همه - بد و خوب - در اشعار او و در قالبی نو نمود دارد. تصاویری که او از زندگی مردمان ارائه می‌دهد یا اندیشه‌هایی را که برای خوب زیستن مردم مطرح می‌کند گواه این است که او شاعری مردمی است یا به عبارتی حامی مردمان. او به خاطر همین مردم جامعه را به نقد می‌گیرد و ضمن فراخوانی مردم جامعه به همبستگی و اتحاد، توطئه‌های حکومت استبدادی را به آنان گوشزد می‌کند؛ استبداد، نابرابری طبقاتی، خفقان،

ظلمت و جور و ستم از دستاوردهای حکومتی ضد انسان است که جامعه را چونان «بیابان» نموده است.

اما یکی دیگر از اشکال و انواع ادبی در شعر این دو شاعر، هنر شعر داستانی یا حکایات روایی است. «کریم قربان نفس‌آف» به هنر شعر داستانی اهتمام ویژه‌ای داشته که این مسأله را به وضوح در دیوان‌های شعری و قصاید او می‌توان دید. دیوان شعر «یورک پایاماسی» که خوشبختانه در ایران و به اهتمام «حاج مراددوردی قاضی» و «محمود عطاگزی» به چاپ رسیده است، همان گونه که از عنوان آن برمی‌آید شامل اشعار منظومه‌ای یا همان شعر قصصی می‌باشد. اشعار «آلتی نینگ بیری، اوقیچی نینگ، حقینداقی سوال لارینا جوغاب، یاراپ بورقا، قوملی گلین، منینگ گلینیم، عمریمده بیر گزک یالان سوزله‌دیم، اؤزومه، یاسدا، گوللر، یاشلیق دراماسی، یازماسی آغیر دوشن قوشغی، یادلامادان» از نوع اشعار قصصی این دیوان است که در مضامین مختلفی سروده شده است. اما در یک تقسیم‌بندی کلی، اشعار داستانی و روایی کریم را می‌توان از لحاظ مضمون به چند دسته تقسیم کرد:

۱. عاشقانه (شعرهای: آلتی نینگ بیری، یاشلیق دراماسی، یادلامادان)
۲. اجتماعی (شعرهای: گوللر، یازماسی آغیر دوشن قوشغی، یاسدا)
۳. واقع‌گرا (شعرهای: عمریمده بیر گزک یالان سوزله‌دیم، قوملی گلین)
۴. طنز (شعر منینگ گلینیم «عروس من»)

حکایات روایی نیمایوشیج نیز تقریباً به همین گونه هستند. غالب این داستان‌ها روایت یک واقعه و یا روایت تفسیری یک مقوله اجتماعی است. اشعار اجتماعی او از نظر ساختی معمولاً کوتاه و نو هستند زیرا نیما معتقد است که اگر شعر، سرگذشتی را توصیف نکند، بهتر است که خلاصه و کوتاه باشد: «قطعه شعر اگر کوتاه‌تر باشد، بهتر است تا این که مطالبی باشد که با وجود زیبایی آن‌ها، بتوان آن‌ها را حذف کرد. وقتی که شعر، حادثه‌ای را شرح نمی‌دهد و سرگذشتی نیست، هر قدر خلاصه‌تر باشد، مطلوب‌تر است.» (نیمایوشیج، ۱۳۶۸: ۲۷۵).

شکل دیگری از اشعار سنتی نیما مربوط می‌شود به منظومه‌های طنزآمیز. فضای این داستان‌ها با پاسخ‌های خلاف انتظار در گفتار یا عمل شکل می‌گیرد. شخصیت اصلی اغلب این حکایت‌ها مرد یا زن ساده‌دلی است که نمی‌تواند در مقابل بروز حوادث، گُنش منطقی و عاقلانه‌ای داشته باشد. بنابراین تصمیمی خلاف عقل و انتظار می‌گیرد و خواننده را به شگفتی

ناشی از خشم و اندوه دچار می‌سازد. این داستان‌های کوتاه طنزآمیز معمولاً در قالب مثنوی یا قطعه سروده شده‌اند و شخصیت‌های آن، نماد مردم ایران و مکان وقوع آن، نمادی از وطن شاعر است. در مجموع داستان‌های کوتاه نیما بدون مقدمه شروع می‌شود راوی یک یا دو تیپ مورد نظر خود را در طرحی داستانی به صحنه می‌آورد و پس از ارائه طرحی کوتاه از حکایت، به نتیجه‌گیری می‌پردازد. روایت ساده است و زبان و بیان شخصیت یا شخصیت‌ها، همان زبان و بیان راوی است. اما در منظومه‌های بلند، اول مقدمه‌ای وجود دارد. راوی ابتدا صحنه داستان را توصیف می‌کند و سپس به معرفی تیپ مورد نظر خود می‌پردازد. شعر نیما مثل زندگی، شوری و شیرینی، گرمی و سردی، کوتاهی و بلندی، امید و ناامیدی، درد و درمان و غم و شادی را با هم دارد و کمتر شعری را از او سراغ داریم که خالی از زمینه روایی باشد. تقسیم‌بندی حکایات روایی نیمایوشیج به قرار زیر است:

۱. عاشقانه (افسانه)

۲. اجتماعی (محبس، روباه و خروس، مرغ شباویز، تا صبح دمان، هنوز از شب، در شب سرد زمستانی، چراغ، مهتاب)

۳. واقع‌گرا (آنگاسی)

۴. طنز (بز ملا حسن مسأله‌گو، میرداماد، به رسام ارژنگی، عمو رجب، آتش جهنم).

۴. بُن‌مایه‌ها و مضمون‌ها

شاعران و نویسندگان، در هر دوره‌ای، متأثر از اوضاع سیاسی، اجتماعی خویش هستند و این تأثیرپذیری در آثار و نوشته‌هایشان نمود می‌یابد. از عدالت و برابری، خرسند بوده‌اند و زبان به بیان عشق خود به وطن، زن، آزادی و ... گشوده‌اند و از ظلم و ستم، بی‌عدالتی و فقر شکایت کرده‌اند. از مهمترین بُن‌مایه‌های مشترک شعر نیما و کریم قربان‌نفس می‌توان به مضامین سیاسی و اجتماعی همچون مفهوم انسانیت، مردم‌گرایی، نکوهش اخلاق مذموم، نکوهش جامعه، نابرابری اجتماعی، همدردی با مظلومان جهان، توصیف فقر، آزادی، وطن، طبیعت‌گرایی، زن، عشق، شجاعت، عقیده، امید به آینده، استبدادستیزی، طنز، قناعت و دوری از پول و ثروت و مال دنیا اشاره کرد. از این میان به سه مورد برجسته‌تر یعنی وطن، عشق و طنز خواهیم پرداخت.

۴-۱- وطن

اولین وطن نیما در اشعارش، زادگاه سرسبزش یوش است. نیما حتی در تمام دورانی که در تهران به سر می‌برد، یوش را فراموش نمی‌کرد و هر فرصتی را که به دست می‌آورد برای رفتن به یوش غنیمت می‌شمرد. نامه‌ها و اشعار بسیاری از او حاکی از این علاقه شدید به محیط طبیعی یوش است. نیما در یادداشتی به تاریخ مرداد ۱۳۰۷ ش. دهکده یوش و محل تولدش را این طور توصیف می‌کند: «یوش، وطن من است، من وطنم را دوست دارم. برای این که طبیعت آن را خراب می‌کند، نه سستی و بی‌استقلالیتی.» (طاهباز، ۱۳۶۷: ۴۷). علاقه نیما به یوش تا اندازه‌ای است که آن را وطن خود می‌داند و می‌گوید: «کلمه وطن را من همه وقت برای همین نقطه استعمال کرده‌ام، چه در شعر چه در هر نوشته‌ام.» (یوشیج، ۱۳۷۶: ۳۸۶). و دلیل این علاقه را این می‌داند که: «اهل آنجا بودن، به علاوه ماده انسان طبیعتاً مستعد برای هر نوع استفاده از طبیعت است. انسان کم از کبک و بزکوهی نیست. کبک و بزکوهی هم سبزه و آب روان و هوای صاف کوه‌ها را دوست دارند (همانجا). پس می‌بینیم که وطن‌دوستی نیما تا اندازه زیادی تا آن جا که به یوش مربوط می‌شود، در ارتباط با علاقه او به طبیعت است. نیما در تمام طول زندگی خود، نگران اوضاع و احوال اجتماعی وطنش بوده است و در تعدادی از اشعارش معتقد است تا وقتی که هر گوشه‌ای از دنیا سیاه‌روزی، بهره‌کشی و آشفتگی اوضاع اجتماعی حضور دارد، تمامی جهان از تأثیر آن مختل و مکدر و پرخفقان است: «به یگانه فرزندش می‌نویسد: همه زحمت‌های من برای مردمی بود که در سرزمینی به اسم ایران بودند ... ای وطنم! ای وطنم! [و از اعماق وجودش فریاد بر می‌آورد که:] «زیباترین و بزرگ‌ترین کشورها ایران است و زیباترین و بزرگ‌ترین جا در نظرم یوش است، دهکده یوش از پاریس هم بزرگ‌تر است. ای وطنم ای وطنم.»» (طاهباز، ۱۳۶۹: ۲۵۸).

وی در ایام دوری از وطن، شعر «به یاد وطنم» را در ۲۳ فروردین ۱۳۰۵ شمسی سرود:

... وطنم را همیشه دوست دارم

با وجود تمام بی‌بهری.

نرسد سوش تا جهان بدجو است:

دست یک فتنه، پای یک شهری. (نیمایوشیج، ۱۳۸۹: ۱۵۲).

در باقی موارد، وطن با جنبه نمادین در شعر نیما کاربرد می‌یابد. برای مثال در شعر «داروگ»، کشتگاه، استعاره از وطن و سرزمین ایران است و ساحل نزدیک، استعاره از کشور شوروی است:

خشک آمد کشتگاه من

در جوار کشت همسایه (همان: ۷۶۰).

کریم قربان نفس نیز از وطنش با عنوان «توپراغ» (خاک میهن) یاد می‌کند:

زحمت کش توپراغیم، عزیز توپراغیم،
صفینگی از ادیاس هنیز توپراغیم.
بیزینگ یالی یدی ساغت ایشله‌مان،
زحمت چکیان گیجه گوندیز توپراغیم. (قربان نفس، بی تا: ۷).

۴-۲- عشق

معمولاً شعرا در دیوان و کارنامه شعری خود شاهکارهایی با مضمون عشق دارند، «نیمایوشیچ» و «کریم قربان نفس‌اف» نیز از این قاعده مستثنی نیستند؛ آن‌ها نیز شاهکارهایی شعری دارند که بدون شک می‌توان افسانه را برای نیما و «یاشلیق دراماسی» را برای کریم به عنوان شاهکار عشقی‌شان در نظر گرفت. نیما در منظومه‌هایش با مضمون عشق، با ساخت نو، شکل و محتوای اثر را با یکدیگر هماهنگ و متناسب نموده است یعنی اندیشه نو در ساختی نوین ارائه شده است و گرنه صرف وارد کردن لفظ نو موجب نوآوری نمی‌شود. خود او می‌نویسد: «سابقاً شعر با کلمات توپ و تفنگ در آن نو شده بود. در واقع شعر را توپ و تفنگ دار کرده بودند چنان که در زمان مشروطه شعر وطن‌دار شد و بعدها ماشین‌دار گردید. بعضی از اشعار زمان قاجاریه حاکی از این حالت نویی است فقط امروز شعر طور دیگر نو می‌شود.» (نیمایوشیچ، ۱۳۵۰: ۳۱) و بر این اعتقاد است که در این روایت‌های هنرمندانه شاعر عشق به انسان را به نمایش درآورده است. او این عشق را این‌گونه تفسیر می‌کند: «عشق خاص شاعر، مانند همه احساسات او، عشق و احساساتی است که با او تخمیر یافته و به صورت دیگر در آمده است. چه بسا آن را به زبان غزل بیان نکرده بلکه در ضمن هر واقعه و هر روایت، در داستان‌ها و نمایش‌ها یا آثار دیگر خود به زبان آورده» (نیمایوشیچ، ۱۳۶۸:

(۲۳۰). افسانهٔ نیما به همراه قصهٔ رنگ‌پریده، آثاری هستند که در مجموع «بر فضای آن‌ها بیشتر روح رمانتیکِ نیمه عاشقانه حاکم است تا اندیشه‌های ناب اجتماعی و جهان‌بینی عمیق شاعر.» (ثروت، ۱۳۷۷: ۱۳). به افسانه بسیار پرداخته شده است و در این مقاله تلاش داریم تا بیشتر با «کریم قربان نفس‌آف» و آثار و اندیشه‌هایش - که برای خوانندهٔ ایرانی و فارسی‌زبان کمتر شناخته شده است - آشنا شویم.

کریم در منظومه *یاشلیق دراماسی* به ماجرای عشق شکست‌خوردهٔ خود می‌پردازد. وی در این شعر از قدرت شاعری خود برای فضاسازی شعر به بهترین شکل بهره می‌گیرد. او در ابتدای شعر به فضای غمناک، ماتم‌زده و خالی از شور و نشاط و در هوای جنگ و دود و آتش می‌پردازد و گویی کارگردانی است که می‌خواهد فیلمی را براساس افسانه‌ای در قرون وسطی بسازد و او این فضا را با استفاده از کلمات و عبارتی چون «اوروش (جنگ)، حسرات بولچولیک‌دی (حسرت فراوان)، هزیللیک قاحاط (قحطی شوخی)، ایس کویلیاردی، گیدیانلر گلیانندن خاص کویلیاردی (روندگان از آیندگان بیشتر هستند)، تویلار آزالیاردی یاس کویلیاردی (عروسی‌ها کم و عزاها بسیار می‌شود)» عینیت می‌بخشد. در چنین فضای سرد و ماتم‌زده‌ای است که حادثه‌ای شیرین و دلکش به وقوع می‌پیوندد و این حادثه چیزی نیست جز شکفتن عشق که به قول خود شاعر تحت لوای هیچ حکم و دستور و شرایطی قرار نمی‌گیرد و خود حاکم و فرمانرواست. او در این شعر، تصویرهای شاعرانه‌ای از عشق، خلق می‌نماید. تصاویر دیدارهای پنهانی عاشق و معشوق، خلوت و صحبت‌های عاشقانه میان آن دو، وصف طبیعت پیرامون آن دو، وصف روز عروسی و حوادث آن. شاعر در توصیف معشوق، او را در کمال ادب و حرمت، و همانند شاعرانی که غزل عقیفانه می‌سرایند، وصف می‌کند. توصیف‌های شاعر در مورد معشوق به دو گونه است: توصیف‌های صفات ظاهری معشوق و توصیف‌های صفات معنوی معشوق. از توصیفات عقیفانه صفات ظاهری معشوق می‌توان به این ابیات اشاره کرد: «بویونگدان گلردی جنگلینگ ایسی» از قد و اندام تو بوی جنگل به مشام می‌رسد «... / دمینگدان کؤکاردی مونگ گولونگ ایسی» از نفس تو رایحهٔ صد گل به مشام می‌رسد. «اما توصیفات معنوی معشوق، آنجا که از حُجب و حیای معشوق می‌گوید: «کم‌کم دن قولایلاپ لینگه لبیم» آرام آرام لبم به لب تو نزدیک می‌شود» ... / ناز بیلن ایتردینگ هانی ادینگ؟ «با یک عشوه، ادب خود را فراموش کردی؟» / سؤیگی بولاشمازمی / ادب آز وقتی؟ «هنگامی که

ادب نباشد، عشقی هم در کار خواهد بود؟» «(قربان نفس، ۱۳۸۰: ۹۴-۹۲). یکی از نکات بارز این شعر طنین تکرار بیت «منینگ ییگیت وقتیم/ سنینگ قیز وقتینگ» است که شاعر با استفاده از این ترکیب و عبارات شعر خود را آهنگین می‌سازد، که این خود باعث لذت بیشتر خواننده نیز می‌گردد. البته در این لذت بردن، بی‌شک بهره گرفتن از ضمائر اول شخص مفرد و دوم شخص مفرد نیز نقش بسزایی دارد زیرا شعر را برای خواننده - همچون شاعر - قابل لمس‌تر می‌سازد و خواننده، احساس نزدیکی بیشتری می‌کند و به عبارتی دیگر خواننده، هم‌ذات‌پنداری می‌کند. شاعر کریم قربان نفس بی‌شک فردی با روحی بزرگ و نوع‌دوست است. وی پس از جدایی از معشوق، لب به لعن و نفرین نمی‌گشاید بلکه آرزوی خوشبختی یار را می‌کند تا جایی که این گونه می‌گوید که به خاطر خوشبختی و شادی بچه‌هایت، شوهرت سرزنده باشد و این خود دالّ بر بزرگی روح شاعر است؛ روحی که پس از این جدایی، هنوز دوستدار معشوق می‌باشد و حتّی تحمل فرو رفتن خاری بر دستان معشوق ندارد حال آن که خود، خاری بر دلش نشسته است. او هنوز یار، برایش همان یار قدیمی است یار باارزش و دوست داشتنی و ارجمندی که روزگار، دیگر چنین دختری به خود نخواهد دید مگر هر صد سال فقط یک بار به دنیا خواهد آمد آن هم در ساعات پاک و معنوی سحرگاهان. شاعر در این شعر به آفرینش تصاویر خیال‌انگیز و ادبی می‌پردازد که در کل، باعث می‌شود این اثر به شاهکاری مبدل گردد طوری که به قطع و یقین می‌توان گفت که این شعر از جمله کامل‌ترین اشعار است و شاعر با قدرت شاعری خود و همچنین با آشنایی کامل خود با این موضوع و ماجرا، شعری را سروده است که هیچ کم و کاستی ندارد و نمونه‌ی اعلا و واقعی یک شعر عاشقانه در ادبیات ترکمنی است.

۴-۳- طنز

«طنز (Satire) از اقسام هجو است اما فرق آن با هجو این است که آن تندی و تیزی و صراحت هجو در طنز نیست. و آنکه در طنز معمولاً مقاصد اصلاح‌طلبانه و اجتماعی مطرح است. حال آن که هجو، جنبه خصوصی دارد. طنز، کاستن از مقام و کیفیت کسی یا چیزی است به نحوی که باعث خنده و سرگرمی شود و گاهی در آن تحقیری باشد. هزل رکیک و غیراخلاقی و جنبه تفریحی دارد.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۴۹). هدف راستین طنز، اصلاح پلیدی‌ها و

تهذیب عیوب و نواقص جامعه است، نه افراد؛ و «طنز، تنها هنگامی می‌تواند به هدف عالی خود برسد که از روحی بلند و پاک تراوش کند؛ روحی که از مشاهده عمیق و عجیب زندگی موجود با اندیشه یک زندگی ایده‌آل در رنج و عذاب است» (آرین‌پور، ۱۳۷۹: ۳۸-۳۷).

نیما شاعری است که از سادگی مردم روستای «انگاس» می‌گوید. این سادگی، همراه با کنجکاو و تیزبینی یک روستایی هوشمند و رند که با فهم فطری و آگاهی اکتسابی است، در شخص او نیز هست. و در واقع، مجموع همین امتیازهاست که خاستگاه طنز و اثره نیماست. طنزی با سطحی مضحک و وهن‌آمیز و عمقی رقت‌بار و غم‌انگیز و مبین این که او: شاعری است که در طول سال‌های خودشناسی خویش، به تدریج به این خصوصیت پی می‌برد: روحیه طنزآمیزی که آیات آن جز در آثار و اشعار، در حرکات و سکنات او نیز (چنان که از این و آن شنیده شده) به شدت وجود داشته و در حقیقت هم علت و هم معلول توجه او به جامعه انسان‌ها و حساسیت بیش از حد نسبت به زندگی آن‌ها بوده است. نسبت به روستائیان و فقرا و مظلومان و ضعفا از یک سو، و از دیگر سو نسبت به شهریان و اغنیا و ظالمان و اقویا. «انگاسی» بی که می‌خواهد فرزندش را از چاه درآورد، طناب را بر گلوی او سفت می‌کند و ... یا «انگاسی» بی که آینه‌ای بر زمین می‌یابد و از تصویر منعکس در آن عذر می‌خواهد که ببخشید و ... الخ ... یا «انگاسی» دیگری، برای این که زودتر به ده برسد، از دامنه کوه بر ابرها می‌پرد و ... و جز از انگاسی‌ها در قطعات «میرداماد»، «گچبی»، «اسب‌دوانی»، «عمو رجب»، «آتش جهنم» و قطعه‌های دیگر نشانه‌های مختلف این طنز را می‌توان دید. (حقوقی، ۱۳۹۱: ۲۶).

از میان سایر آثار طنز نیما اشعار «خریت»، «خروس و بوقلمون»، «بز ملّا حسن» و «روباه و خروس» شایان توجه بیشتری هستند. نیما در اشعار طنز خود به درستی پی برده است که «از خلال شوخی‌ها و بذله‌گویی‌ها و روایات و ضرب‌المثل‌های مردمی می‌توان تا حدی به برخی خلیات و سلیقه‌های هر قومی پی برد.» (یوسفی، ۱۳۷۶: ۳۱۶/۱).

اما درباره اشعار طنز «کریم قربان نفس‌آف» در مورد شعر «منینگ گلینیم» باید گفت آن را می‌توان از اشعار طنز اجتماعی به حساب آورد، شاعر در این شعر خود از روایت‌گری خود می‌کاهد اما با استفاده از اسامی غذاها و وسایل و اصطلاحات آشپزی: «آش، ککرة، چاپادی، اوناش، خمیر، پلاو، کسمک، چورک، چیشلیک، بورک ...» فضای یک زندگی زنانشویی و

خصوصی را ترسیم می‌کند. او در این شعر با زبان طنز به مادران و دختران جامعه تلویحاً می‌گوید که هر چیزی باید جای خودش باشد و زندگی بدین گونه است که در مسیر واقعی خود قرار می‌گیرد و برایمان لذت‌بخش و تحمل‌پذیر می‌شود. او در این شعر می‌خواهد به نسوان جامعه بگوید درست است که جامعه تغییراتی داشته است و زنان و دختران در جامعه نقش‌های جدیدی را به عهده گرفتند ولی بر اساس مسایل ژنتیکی و فرهنگی و اجتماعی، هنوز زنان و دختران نقش‌هایی در زندگی مشترک مانند مادر و کدبانویی دارند که این نقش‌ها را نمی‌توان یک‌شبه عوض کرد چون که یک‌شبه به وجود نیامدند که این گونه نیز از بین بروند و نادیده انگاشته شوند. بنابراین زنان و دختران با قبول نقش‌های جدید خود نباید بعضی از وظایف خانوادگی خود را در قبال خانواده و در مرحله بالاتر، جامعه از یاد برده و نادیده انگارند. او در طنز اجتماعی خود- به خصوص در دو شعر «منینگ گلینیم» و «گولر» - روش جالبی برای بیان سخن خود دارد و آن بدین گونه است که از ابتدای شعر، خواننده را با خود همراه می‌کند و در صحنه آخر قصه که همانا ابیات پایانی شعرش است، حرف اصلی خود را می‌زند و بدین گونه در یک لحظه، خواننده خود را غافلگیر و ذوق زده می‌کند و توجه خواننده را به نکته جالب و اساسی اجتماعی معروض می‌دارد. چنانچه در شعر «منینگ گلینیم» در دو بیت آخر، مادران را مخاطب خود قرار داده و این چنین می‌گوید: «آلچاقلیق، بالچیک لیک، الی چپرلیک/ قیزلار اوچین جودا گرکدیر ولین،/ جان انه لر، کأته قیزلارینگیزا/ ناهار بیشیرمأنم اووره دورینگ.» (قربان‌نفس، ۱۳۸۰: ۲۱). یعنی ای مادران مهربان، گاه گاهی ناهار پختن را به دخترانتان هم یاد بدهید! شعر «گولر» را هم می‌توان از جمله شعرهای واقعی و رئالیستی و طنز اجتماعی شاعر به حساب آورد. واقعی از آن جهت که برای خود شاعر به‌وقوع پیوسته است و طنز اجتماعی از آن نظر که نگاهی منتقدانه و طنزگونه در آن نهفته است. شاعر در این شعر، آمدن مهمانی را به شعر در می‌آورد که به گل‌هایی که شاعر در حیاط خانه کاشته است خیره شده است و لحظه‌ای از آن چشم برنمی‌دارد؛ شاعر با دیدن این صحنه، فکر می‌کند که او هم مثل خودش عاشق و شیفته گل‌هاست و اگر لب به سخن بگشاید بی‌شک سخنی عجیب و نغز در مورد گل‌ها خواهد گفت. او در این اوهام خود سر می‌کند که مهمان بالأخره لب به سخن گشوده و حرفی را بر زبان می‌آورد که باعث می‌شود کاخ آرزوهای شاعر، ویران و دریای امید او به سراب تبدیل شود زیرا که مهمان پس از سر کشیدن چایی، خطاب به شاعر

می‌گوید: «این همه زمین را چرا بیهوده گذاشتی؟! کاش به جای این‌ها گوجه می‌کاشتی!» (قربان نفس، ۱۳۷۶: ۳۸). همان‌گونه که در شعر، مشخص است شاعر ابتدا با توصیف و قصه‌پردازی، خواننده را با خود تا آخر شعر همراه می‌سازد و در پایان، نکته و سخن نغز و اصلی خود را می‌گوید و خواننده را غافل‌گیر و مجذوب می‌کند و به قولی به او تلنگری می‌زند تا بدین گونه در وی بیشتر تأثیر بگذارد و او را به فکر فرو برد. شاعر در ورای این شعر می‌خواهد تفکر مادی‌گرایان و دنیاپرستان را به نقد بکشد - همان‌گونه که این نکته در بسیاری از گوشه‌های دیگر دیوانش به چشم می‌آید - او می‌خواهد با در مقابل هم قرار دادن یک مادی‌گرا (مهمان) و یک زیبایی‌دوست (صاحبخانه یا همان شاعر) نشان دهد که تفاوت تفکر این دو چگونه است؟ و همچنین در صدد است که در لفافه قصه‌پردازی خود به این نکته اشاره کند که آن چنان که مادی‌گرا فکر می‌کند نیست و همه چیز، سود و منفعت نیست بلکه گاهی اوقات، زیبایی و لذت معنوی و هنر نیز ارزش والایی دارد و نقش بسزایی در زندگی افراد ایفا می‌کند. او با طرح این قصه در صدد بیان آن است که صرف تفکر مادی باعث می‌شود که ما از دیدن زیبایی‌های طبیعی غافل شویم و نتوانیم از نعمات خداوند، لذات معنوی و بهره کافی وافی را ببریم و با ذکر داستانی بسیار ساده و با زبانی نزدیک به زبان عوام مردم و تصویرسازی نزدیک به ذهن، چه نیک از عهده این کار برآمده است که این خود، مؤید هنر شاعری این سخنور دانا و توانای ترکمن است.

نتیجه‌گیری

مشابهت‌های فراوانی در زندگی شخصی و حرفه‌ای دو شاعر مشاهده گردید از جمله این که: هر دو روستازاده هستند؛ هر دو برای ادامه تحصیلاتشان به شهرهای بزرگ و پایتخت می‌روند (نیما به تهران و کریم به عشق‌آباد می‌رود)؛ پس از پایان تحصیلات عالی، هر دو به فعالیت مطبوعاتی می‌پردازند؛ با شاعران و نویسندگان هم‌عصر خود، ارتباط تنگاتنگ دارند؛ «افسانه» و «یاشلیق دراماسی» که از هر لحاظ با یکدیگر قابل مقایسه هستند که از آن میان می‌توان به انعکاس مکان‌های بومی محل زندگی دو شاعر، تجلی عناصر طبیعت و بازتاب اسامی خاص گیاهان بومی مناطق زندگی آنان در سروده‌هایشان اشاره کرد. این دو منظومه در قالب و ساختار شعری نیز تشابهاتی دارند. افسانه نیما، منظومه‌ای است تغزلی و مخمس که هر پنج

مصراع، قطعه‌ای جداگانه را تشکیل می‌دهد. یاشلیق دراماسی نیز از قطعات جداگانه تشکیل شده اما دارای ۴ مصراع که ۳ مصراع اول، هم‌قافیه است و البته، پایان‌بخشی به هر قطعه در شعر کریم، شبیه کاری است که نیما در افسانه کرده است؛ هر دو شاعر، تفکراتی چپ‌گرایانه و گرایشی سوسیالیستی و کمونیستی دارند. کریم قربان نفس‌اف، از منظر آموزه‌های لنینیستی و استالینیستی به وطن و ملت می‌نگرد و نیما، افکار خود را در زیر لایه‌ای از نمادها و ترکیبات دشوار، مخفی می‌دارد. نیما آن جنبه از تفکرات کمونیستی را که بر برابری حقوق افراد جامعه، تأکید دارد در نظر داشت و از نقاط مشترک هر دو شاعر می‌توان به بازگشت و پشت کردن به کمونیسم اشاره کرد؛ نیما و کریم، هر دو، شاعران نوپردازی هستند که در فرم درونی و بیرونی اشعار دست برده‌اند. علاوه بر آن، هر دو شاعر، نظریه‌پردازان ادبی قدرتمندی هستند و تئوری‌های بحث‌برانگیزی را در باب شعر ارائه داده‌اند و غالباً در پردازش نظری شعر نوی فارسی و ترکمنی، تحت تأثیر نمونه‌های اروپایی یا روسی آن بوده‌اند به ویژه تأثیرات «الکساندر پوشکین» بر هر دو شاعر، محرز است. هر دو شاعر گذشته از وزن و قافیه، به تناسب و هارمونی کلمات در شعر، اهمیت ویژه‌ای قائل بودند، تغییر اساسی در قالب شعری و نظام و فرم بیرونی و درونی شعر، استفاده از زبان و بیانی که زبان شعر را به زبان گفتار نزدیک می‌کند و وارد نمودن موضوعات و اصطلاحات روز اجتماعی و سیاسی از نوآوری‌های این دو شاعر است. هر دو شاعر، در همه حال، به فکر مردمانشان هستند. یکی از اشکال و انواع ادبی در شعر این دو شاعر، هنر شعر داستانی یا حکایات روایی است که این اشعار، در آثار هر دو شاعر، در موضوعات عاشقانه، اجتماعی، واقع‌گرا و طنز است. و در نهایت، از مهم‌ترین بئ‌مایه‌های مشترک دو شاعر می‌توان به مضامین سیاسی و اجتماعی همچون مفهوم انسانیت، مردم‌گرایی، نکوهش اخلاق مذموم، نکوهش جامعه، نابرابری اجتماعی، همدردی با مظلومان جهان، فقر، آزادی، وطن، طبیعت‌گرایی، زن، عشق، شجاعت، عقیده، امید به آینده، استبدادستیزی، طنز، قناعت و دوری از پول و ثروت و مال دنیا اشاره کرد.

کتاب‌نامه

۱. آراین‌پور، یحیی (۱۳۷۹). *از صبا تا نیما*. جلد دوم. تهران: زوار.

۲. آزند، یعقوب (۱۳۸۶). *تجدّد ادبی در دوره مشروطه*. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۳. آل احمد، شمس (۱۳۷۶). *نیمای چشم جلال بود*. چاپ اول. تهران: کتاب سیامک و میترا.
۴. ابراهیموف (شاهین)، تقی ابوالقاسم اوغلی (۱۳۶۰). *پیدایش حزب کمونیست ایران*. ترجمه ر. رادنیا. تهران: گونش.
۵. اخوان ثالث، مهدی (۱۳۷۵). *از این اوستا، مجموعه شعر*. چاپ دهم. تهران: مروارید.
۶. امین، سیدحسن (۱۳۸۴). *ادبیات معاصر ایران*. چاپ اول. تهران: دایرة المعارف ایران‌شناسی.
۷. پقه، نازمحمد (۱۳۷۷). «ترجمه بخشی از یادداشت‌های فصل گرم کریم قربان نفس»، فصلنامه بین‌المللی فرهنگی - ادبی یاپراق، سال اول، شماره‌های ۲ و ۳، پاییز ۱۳۷۷.
۸. توفیق‌نیا، فاطمه (۱۳۹۰). *تحلیل تطبیقی اشعار نیمای و بدر شاکر*. (پایان‌نامه کارشناسی ارشد منتشر نشده)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی گرگان.
۹. ثروت، منصور (۱۳۷۷). *نظریه ادبی نیمای*. تهران: پایا.
۱۰. حسینی، مصطفی (۱۳۹۲). «معرفی و نقد کتاب درآمدی بر ادبیات تطبیقی (فرانسوا یوست)». ویژه‌نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی. سال چهارم. شماره ۲. پیاپی ۸. پاییز و زمستان ۱۳۹۲. صص ۱۵۴-۱۴۹.
۱۱. حقوقی، محمد (۱۳۹۱). *شعر زمان ما (۵): نیمایوشیج*. چاپ نهم. تهران: نگاه.
۱۲. _____ (۱۳۸۲). *مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران*. چاپ پنجم. تهران: قطره.
۱۳. حمیدیان، سعید (۱۳۸۱). *داستان دگردیسی: روند دگرگونی‌های شعر نیمایوشیج*. تهران: نیلوفر.
۱۴. حیدری، محمود و خرمیان، امّ‌البنی (۱۳۹۵). «شهر و روستا در شعر نیمایوشیج و بدر شاکر السیاب». پژوهشنامه ادب غنایی. دوره ۱۴. شماره ۲۷. پاییز و زمستان ۱۳۹۵. صص ۸۵-۱۰۰.

۱۵. خرّمیان، أمّ البنی. (۱۳۹۰). نوستالژی (غم غربت) در شعر معاصر فارسی (نیمایوشیج و فروغ فرخزاد) و عربی (بدر شاکر السّیاب و نازک الملائکه). (پایان‌نامه کارشناسی ارشد منتشر نشده)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج.
۱۶. دستغیب، عبدالعلی (۱۳۵۷). نیمایوشیج: نقد و بررسی. تهران: پازند.
۱۷. رادفر، ابوالقاسم (۱۳۸۶). «ادبیات معاصر فارسی در ترازوی ادبیات تطبیقی»، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، دوره اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۶، صص ۷۹-۹۱.
۱۸. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴). آشنایی با نقد ادبی، چاپ سوم، تهران: سخن.
۱۹. سارلی، ارازمحمد (۱۳۷۴). «تأثیر فاجعه گوگ‌تپه در ادبیات ترکمن». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. سال چهارم. دوره دوم. شماره ۱۱. پاییز ۱۳۷۴. صص ۱۹-۳۲.
۲۰. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰). صور خیال در شعر فارسی. چاپ چهاردهم، تهران: آگاه.
۲۱. شکیل‌بیگ، ثمین. (۱۳۸۸). نقد و بررسی تطبیقی شعر نو نیمایوشیج و ن.م. راشد (از نظر صورت و محتوا). (پایان‌نامه کارشناسی ارشد منتشر نشده)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس.
۲۲. شمیسا، سیروس (۱۳۶۳). سیر رباعی در شعر فارسی. تهران: آشتیانی.
۲۳. شورل، ایو (۱۳۸۶). ادبیات تطبیقی. ترجمه طهمورث ساجدی، تهران: نشر مرکز.
۲۴. طاهباز، سیروس (۱۳۶۹). برگزیده آثار نیمایوشیج. چاپ اول. تهران: بزرگمهر.
۲۵. _____ (۱۳۸۷). زندگی و شعر نیمایوشیج: کماندار بزرگ کوهساران. چاپ دوم. تهران: ثالث.
۲۶. عطاخانی، آیتکین (۱۳۸۷). «دیوار به دیوار: کریم قربان‌نفس». فصلنامه یاپراق. شماره ۴۴. زمستان ۱۳۸۷. صص ۳۸-۴۰.
۲۷. غنیمی هلال، محمّد. (۱۳۷۳). ادبیات تطبیقی. ترجمه و تحشیه و تعلیق از سیدمرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
۲۸. فاروقی، فؤاد (۱۳۶۲). کارنامه ادبی ایران. چاپ اول. تهران: موسسه مطبوعات عطایی.

۲۹. قربان‌نفس، کریم (۱۳۷۶). *ایمان ترکمن*. چاپ اول. ترجمه عبدالرحمن دیه‌جی. مؤسسه فرهنگی درچه.
۳۰. _____ (بی‌تا). *فراغینگ قاشیندا*. به کوشش مراددوردی قاضی و محمود عطاگزلی. کلاله: میلاد نور.
۳۱. _____ (۱۳۷۷). «یادداشت‌های فصل گرم». ترجمه نازمحمد پقه. فصلنامه بین‌المللی فرهنگی - ادبی یاپراق. سال اول. شماره‌های ۲ و ۳. پاییز ۱۳۷۷. صص ۳۴-۳۲.
۳۲. _____ (۱۳۸۰). *یورگ پایاماسی (قوشغولار): برگزیده اشعار کریم قربان نفس*. به کوشش حاج مراددوردی قاضی و محمود عطاگزلی. گنبد: ایل آرمان.
۳۳. قربلاش، کمیل (۱۳۸۲). *ارزش مطالعات تطبیقی در ادبیات*. تهران: نشر مرکز.
۳۴. قلی‌آف، خدای بردی (۱۹۹۲ م.). «*قلییمدا قالان کِشپ‌لری*». از کتاب «*چوال باغشی*». ترکمنستان: عشق‌آباد. صص ۴۴۱-۳۹۶.
۳۵. کفافی، محمد عبدالسلام (۱۳۸۲). *ادبیات تطبیقی: پژوهش در باب نظریه ادبیات در شعر روایی*. ترجمه سیدحسن سیدی. چاپ اول. مشهد: به‌نشر.
۳۶. گویارد، م. ف. (۱۳۷۴). *ادبیات تطبیقی*. ترجمه علی‌اکبرخان محمدی، تهران: پازنگ.
۳۷. لاهوتی، ابوالقاسم (۱۳۵۸). *دیوان اشعار*. چاپ اول. به کوشش و مقدمه احمد بشیری. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
۳۸. لاهوتی، محمدرضا و سیروس طاهباز (۱۳۶۸). *یادمان نیمایوشیج*. تهران: مؤسسه فرهنگی گسترش هنر.
۳۹. لنگرودی، شمس (محمدتقی جواهری گیلانی) (۱۳۷۷). *تاریخ تحلیلی شعر نو: جلد اول از ۱۲۸۴ تا ۱۳۳۲*. چهارجلدی. ویرایش دوم. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.
۴۰. ندا، طه. (۱۳۸۴). *ادبیات تطبیقی*. ترجمه دکتر حجّت رسولی، تهران: آوام.
۴۱. نفیسی، سعید (۱۳۵۵). *نیمای بنیان‌گذار، جسور و بی‌باک*. هفته‌نامه اطلاعات. ۱۶ دی ۱۳۵۵.

۴۲. نیمایوشیج (۱۳۳۵). *ارزش احساسات در زندگی هنرپیشگان*. به کوشش ابوالقاسم جنتی عطایی. تهران: صفی‌علیشاه.
۴۳. _____ (۱۳۵۰). *تعریف و تبصره*. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
۴۴. _____ (۱۳۵۱). *حرف‌های همسایه*. چاپ اول. تهران: دنیا.
۴۵. _____ (۱۳۸۵). *حرف‌های همسایه: درباره هنر و شعر و شاعری*. نسخه‌برداری شراگیم یوشیج و تدوین سیروس طاهباز. چاپ اول. تهران: نگاه.
۴۶. _____ (۱۳۶۸). *درباره شعر و شاعری*. به کوشش سیروس طاهباز. تهران: دفترهای زمانه.
۴۷. _____ (۱۳۸۹). *مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج*. به کوشش سیروس طاهباز. چاپ دهم. تهران: نگاه.
۴۸. یوست، فرانسوا (۱۳۸۶). «چشم‌انداز تاریخی ادبیات تطبیقی». فصلنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت. شماره ۳. پاییز ۱۳۸۶. صص ۶۰-۳۷.
۴۹. _____ (۱۳۹۷). *درآمدی بر ادبیات تطبیقی*. ترجمه علیرضا انوشیروانی، لاله آتشی و رقیه بهادری، تهران: سمت.
۵۰. _____ (۱۳۸۷). «مفهوم ادبیات جهان». فصلنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت. سال دوم. شماره ۵.
۵۱. یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۶). *دیداری با اهل قلم*. جلد اول. تهران: علمی.
۵۲. یوشیج، شراگیم (۱۳۷۶). *نامه‌های نیما*. تهران: نگاه.
۵۳. _____ (۱۳۸۸). *یادداشت‌های روزانه نیمایوشیج*. چاپ دوم. تهران: مروارید.

A Comparative Study of the Works and Thoughts of Nima Yoshij and Karim Ghorban Nafs (Turkmen Poet) According to the "François Eust" classification

Tavagh ghaldi

**Ghalshahi, Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature,
Farhangian University, Tehran, Iran**

Received: 11/4/2021 Accepted: 26/7/2021

Abstract

Comparative literature is one of the valuable and useful parts of literature and informs us about the influence of other nations' literatures and enables the development and cultural and literary exchange between nations. A comparison of the literature of two nations, which are different in terms of language and political geography, leads to the discovery of common literary ideas and developments and shows how much the two poets, in spite of linguistic and geographical differences, are in style. And the content is similar and what are the similarities and intellectual and spiritual similarities. In this research, the works, poems and thoughts of two contemporary and new Iranian and Turkmen poets, Nimayoshij and Karim Ghorban Nafs, have been studied and compared. These two poets, despite their linguistic and geographical differences and without being aware of each other's poems, have many similarities in different dimensions of thought and poetry due to having the same political, cultural and social backgrounds and time situations. To the extent that in addition to similarities in thought and content, there are many similarities in their linguistic structure and expressions and artistic views. Demonstrating the common ideas of these two poets can pave the way for similar comparative research, because so far no research has been done on comparing and comparing the works and ideas of Iranian poets with contemporary Turkmen poets. This research, based on the division and comparative view of "François Just" has sought a comparative analysis of the works and ideas of these two poets.

Key Words: Nimayoshij, Karim Ghorban Nafs, Comparative Literature, Modernization, Contemporary Turkmen Poetry.

بررسی بازنمایی زبانی رویداد حرکت از منظر زبانشناسی شناختی: بررسی موردی افعال حرکتی در زبان مازندرانی

زهره گل‌زاده‌گروی، دانشجوی دکتری زبانشناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی بوشهر، بوشهر، ایران
زهره باباسالاری، گروه زبانشناسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه پیام نور تهران، تهران، ایران. نویسنده مسئول
سعید یزدانی، استادیار، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی بوشهر، بوشهر، ایران
محمدحسین شرف‌زاده، استادیار، گروه زبان شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی بوشهر، مرودشت، ایران

صص: ۱۰۴-۶۹

چکیده

این پژوهش به ماهیت معنی‌شناختی افعال حرکتی زبان مازندرانی با تأکید بر الگوی غالب برای توزیع اطلاعات مربوط به شیوه مسیر و حرکت، چگونگی بازنمایی اطلاعات چندگانه مسیر و اطلاعات چندگانه شیوه می‌پردازد. از آنجاکه تقریباً همه پژوهش‌ها در مورد معنی-شناسی افعال حرکتی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی با تکیه بر رویکرد شناختی و الگوهای واژگانی‌شدگی تالمی (۱۹۸۵ و ۲۰۰۰ ب)، درباره زبان فارسی انجام گرفته‌اند. در پژوهش حاضر، افعال ساده و غیرساده‌واژگانی‌شده در یک گروه و در برابر افعال غیرساده‌تابع‌دار قرار می‌گیرند. ۱۴۰ فعل حرکتی پیکره این پژوهش شامل ۳۹ فعل ساده، ۵۷ فعل غیرساده‌واژگانی‌شده و ۴۴ فعل غیرساده‌تابع‌دار هستند. پرسش اصلی این پژوهش آن است که الگوی غالب برای توزیع اطلاعات مربوط به شیوه، مسیر و حرکت در زبان مازندرانی چیست؟ در نتیجه این پژوهش می‌توان به این نکته اشاره کرد که در زبان مازندرانی نمی‌توان الگوی غالبی برای توزیع اطلاعات مربوط به شیوه، مسیر و حرکت تعیین کرد. افعال حرکتی تقریباً به یک میزان این اطلاعات را واژگانی می‌

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۸

- پست الکترونیکی: 1. da.zahragolzadeh@iaubushehr.ac.ir 2. z.babasalari@pnu.ac.ir
3. saeed.yazdani@iaubushehr.ac.ir 4. H.sharafzadeh@miau.ac.ir

کنند. بر اساس این پژوهش، از ۱۴۰ فعل حرکتی مازندران تعداد ۹۶ فعل (۶۸/۵۷ درصد کل افعال) واژگانی شده‌اند و ۴۴ فعل (۳۱/۴۳ درصد کل افعال) تابع‌دار هستند.

کلید واژه‌ها: معنی‌شناسی شناختی، رویدادهای حرکتی، زبان مازندرانی، الگوهای واژگانی شدگی.

۱. مقدمه

تجربه حرکت به عنوان زمینه‌ای مشترک در زبان‌های گوناگون به چشم می‌خورد. در این پژوهش به ماهیت معنی‌شناختی افعال حرکتی زبان مازندرانی با تأکید بر الگوی غالب برای توزیع اطلاعات مربوط به شیوه مسیر و حرکت، چگونگی بازنمایی اطلاعات چندگانه مسیر و اطلاعات چندگانه شیوه پرداخته می‌شود. از آن جایی که تقریباً همه پژوهش‌ها در مورد معنی-شناسی افعال حرکتی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی با تکیه بر رویکرد شناختی و الگوهای واژگانی شدگی تالمی (۱۹۸۵ و ۲۰۰۰ب)، درباره زبان فارسی انجام گرفته‌اند. رویکرد این پژوهش به فعل‌های حرکتی زبان مازندرانی به ویژه افعال غیرساده همسو با دیدگاه ازکیا و همکاران (۱۳۹۴) در باب فعل غیرساده حرکتی در زبان فارسی در چارچوب الگوهای واژگانی شدگی شکل گرفته‌است؛ زیرا الف) نگارنده دیدگاه افراد مختلفی از جمله دبیرمقدم (۱۳۹۲ب)، البرزی ورکی (۱۳۷۷)، ساسانی (۱۳۹۰ و ۱۳۹۳) و ازکیا و همکاران (۱۳۹۴) را در این زمینه مطالعه و بررسی نموده است. با توجه به ویژگی‌های افعال حرکتی مازندرانی و به ویژه افعال غیرساده، دیدگاهی که بتوان تا حد زیادی از آن در این باره استفاده نمود، دیدگاه ازکیا و همکاران (۱۳۹۴) است. ب) این دیدگاه نیز مانند پژوهش حاضر از منظر معنایی و شناختی و در چارچوب الگوهای واژگانی شدگی تالمی به توصیف و تبیین این موضوع پرداخته است. بر اساس این دیدگاه، خود مفهوم حرکت به دو صورت فعل ساده و فعل غیر ساده تجلی می‌یابد. در این دیدگاه، صورت‌های واژگانی شده (اعم از ساده و غیرساده) به گونه‌هایی اطلاق می‌شوند که عناصر معنایی حرکت در آنها ادغام گردیده و منجمدشده^۱ باشد و رابطه نحوی میان آنها مشاهده نگردد. در مقابل، گونه تابع‌دار بر صورت‌هایی دلالت دارد که

تابع‌های فعل ارتباطی نحوی با عنصر فعلی داشته و عناصر معنایی حرکت نه در ریشه فعل بلکه به صورت مجزا در حاشیه فعل حضور می‌یابند.

۲. پیشینه پژوهش

احمدی و داد (۱۳۸۸) به بررسی مقایسه‌ای نقش فعل حرکتی «udmu-xodumb» در روسی در معنای مجازی و در قالب ترکیب واژه‌های پایدار پرداخته‌اند. آنها عنوان می‌دارند که زبان‌های روسی و فارسی تصاویر کم و بیش متفاوتی از حرکت به دست می‌دهند. در عین حال، وجوه مشترکی دارند که با توجه به تعلق آنان به دو خانواده زبانی مختلف، جالب به نظر می‌رسد. کارکرد فعل حرکتی در گروه واژه‌های پایدار فعلی - اسمی به علت کارایی گسترده در همه سبک‌های زبان قابل بررسی است. بیشترین شباهت بین افعال حرکتی روسی و معادل واژه‌های فارسی در معنای اولیه مشاهده می‌شود. برعکس، بیشترین اختلاف وقتی است که در زبان روسی بین یک عمل و «حرکت» ارتباط و پیوستگی وجود دارد و در زبان فارسی این ارتباط نیست، یا برعکس، در زبان عمل یا حالتی به وسیله فعل معادل بیان شود و در روسی نه، که منجر به اختلاف شکل بیان معانی یکسان در این دو زبان می‌شود. با توجه به نسبی بودن معنا و اینکه ادراک استعاری ما مبتنی بر بخش غیر استعاری زبان است، طبیعتاً در کار آموزش هم در وهله اول بخش غیر استعاری زبان آموزش داده می‌شود و سپس به بخش استعاری پرداخته می‌شود.

بابایی (۲۰۱۱) با نگاهی به زبان فارسی، نوع بیان تغییر موقعیت و حرکت را در این زبان بررسی کرده است. وی در ابتدا زبان فارسی را زبانی هند و اروپایی با ساختار «SOV» معرفی می‌کند سپس ساختار افعال فارسی از جهت اطلاعاتی که در اختیار زبان‌وران قرار می‌دهد و جایگاه آن در جمله را، واکاوی کرده و پس از آن به سراغ فعل‌های حرکتی فارسی می‌رود. وی با بیان نحوه شکل‌گیری فعل مرکب در فارسی به بررسی و تحلیل فعل‌های حرکتی فارسی پرداخته است. او با در نظر گرفتن رویکرد تالمی به حرکت، آن را روی فارسی پیاده می‌کند و با ارائه مثال‌هایی به تقسیم‌بندی افعال بر اساس نحوه بازنمایی اطلاعات مسیر و شیوه می‌پردازد. وی عنوان می‌کند که فارسی فعل‌های ساده کمی دارد و بیشتر فعل‌های فارسی مرکب-اند. به این ترتیب وی افعال مرکب را که متشکل از یک عنصر غیر فعلی و یک همکرد است، یک واحد واژگانی در نظر می‌گیرد و به این ترتیب فعل‌های فارسی نشان‌دهنده رویداد حرکت

را به صورت زیر طبقه‌بندی می‌کند: الف) فعل‌هایی که در آنها مسیر در یک ساختار قالبی غیرهسته‌ای بیان می‌شود و فعل اصلی شیوه حرکت را نشان می‌دهد. ب) مسیر از طریق فعل اصلی نشان داده می‌شود و بخش غیرفعلی (تابع/غیرهسته) تأکید و توضیحی مضاعف است. ج) فعل اصلی هم مسیر و هم شیوه را نشان می‌دهد. او به جای اصطلاحات تالمی (الگوهای فعل‌بنیاد و تابع-بنیاد)، از اصطلاحات ساخت هسته‌قالبی و غیرهسته‌قالبی برای فارسی استفاده کرده است. در فارسی هر دو ساخت در دسترس است اما بجز افعال اشاره که در آنها مسیر مشخصی وجود دارد، در موارد دیگر مسیر افعال از طریق ساخت غیرهسته‌ای بیان می‌شود. به باور وی فعل اصلی اغلب شیوه حرکت را بیان می‌کند و مسیر در بخش غیرهسته‌ای یک بند بیان می‌شود.

فیض (۲۰۱۱) به تحلیل تطبیقی بیان حرکت در انگلیسی و فارسی پرداخته است. به طور مشخص با استفاده از رویکرد تحلیل گفتمان این موضوع را بررسی نموده است که گویشوران فارسی و انگلیسی چگونه حرکت و نیز شیوه آن را از طریق مکان در استخراج داستان‌ها و روایات مبتنی بر دو فیلم کوتاه، بیان می‌کنند. واحد تحلیل این مطالعه، واحد تحلیل "رویداد حرکت" مبتنی بر چارچوب تالمی (۱۹۹۱ و ۲۰۰۰ ب) می‌باشد. هدف مطالعه بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های انگلیسی و فارسی و نیز جایگاه فارسی با توجه به رده‌شناسی دوگانه تالمی (زبان‌های فعل / تابع‌بنیاد)، در مقایسه با انگلیسی است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که فارسی دارای رده‌شناسی آمیخته است: آن دارای ویژگی‌های زبان‌های فعل‌بنیاد، تابع‌بنیاد و حتی زبان-های دارای افعال ردیفی است. به علاوه، ساخت‌های فعل سبک، رایج‌ترین صورت‌های فعل در فارسی، ویژگی منحصر به فردی در این زبان است. قابل توجه‌ترین یافته‌های این پژوهش به بیان مسیر مربوط می‌شوند. ماهیت گفتمان-بنیاد این پژوهش در رابطه با کشف چنین تمایزاتی مفهومی در بیان مسیر اهمیتی حیاتی دارد که نحو-ساخت‌واژه به تنهایی قادر به نشان دادن آنها نیست.

ازکیا (۱۳۹۰) در چارچوب الگوهای واژگانی‌شدگی به بررسی الگوی واژگانی‌شدگی زبان فارسی و تعیین رده آن پرداخته است. وی بر این باور است که زبان فارسی مطابق با پیش‌بینی تالمی دارای الگوی واژگانی‌شدگی غالب شیوه و حرکت بوده و مانند دیگر زبان‌های هندواروپایی (غیر از رومیایی) از الگوی واژگانی‌شدگی شیوه و حرکت در واژگانی نمودن

مفاهیم حرکتی استفاده می‌کند و لذا در ردهٔ زبان‌های تابع‌بنیاد جای می‌گیرد. اما برخلاف پیش‌بینی تالمی (۲۰۰۰ب)، عنصر مفهومی مسیر در زبان فارسی تنها تابع زایا در این زبان نبوده و زبان فارسی تابع‌های زایای پیکر و زمینه را نیز در نظام تابع‌های خود دارد.

مسگرخویی (۱۳۹۱) تلاش کرده است توصیفی از چگونگی بازنمود رویداد حرکت در زبان فارسی ارائه دهد. هدف از این توصیف‌ها ارائه الگویی است که بر اساس آن عناصر مفهومی رویداد حرکت در زبان فارسی بازنمود می‌یابد. وی با فزاهم کردن فهرستی از افعال بسیط فارسی از طریق پایگاه داده‌های زبان فارسی، در پی آن است که مشخص سازد رفتار زبان فارسی در چگونگی بازنمود رویداد حرکت چگونه است و این زبان در کدام یک از رده‌های پیشنهادی تالمی می‌گنجد. برای این منظور، افعال بسیط فارسی را با الگوی تالمی سنجیده است و در نهایت الگویی از بازنمود حرکت در فارسی و جایگاه آن در پیوستار برجستگی مسیر و شیوه به دست داده است. نتایج این بررسی، الگوها و رده‌های پیشنهادی نظریه‌پردازان شناختی همچون تالمی را به چالش می‌کشد.

ازکیا و ساسانی (۱۳۹۱) کوشیده‌اند پس از طرح نارسایی‌های نظریهٔ الگوهای واژگانی - شدگی، با توجه به زبان فارسی راه‌حلی ارائه دهند. نتایج پژوهش آنها حاکی از آن است که در تحلیل رویداد حرکت، دو رویکرد مجزا مد نظر است. نخست رویکرد کلی‌نگر که صرفاً سازه‌های مفهومی قانونی را در فعل حرکتی ادغام می‌کند و دوم رویکرد جزئی‌نگر که در آن سازه‌های مفهومی پیرامونی نیز در ادغام در فعل حرکتی مؤثر عمل می‌کنند.

مسگرخویی (۱۳۹۲الف) تلاش کرده است تحلیلی معنی‌شناختی از فعل‌های حرکتی زبان فارسی به دست دهد و به این پرسش پاسخ دهد که اجزای مختلف رویداد حرکت از طریق چه الگوهایی در زبان فارسی بازنمایی می‌شوند و افعال حرکتی فارسی کدام اطلاعات معنایی را دربارهٔ اجزای رویداد حرکت (از جمله مسیر و شیوه) در بر دارند. به این منظور، کلیهٔ افعال حرکتی فارسی را از فرهنگ سخن انتخاب کرده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که ترکیب جزء حرکت با یک واحد معنایی (مسیر یا شیوه)، مهم‌ترین الگوی واژگانی شدگی در فارسی است. همچنین این پژوهش نشان می‌دهد که ۱۴ نوع اطلاعات مسیر و ۲۰ نوع اطلاعات شیوه می‌توانند در فعل‌های حرکتی زبان فارسی بازنمود یابند. از جمله دیگر نتایج این پژوهش آن است که زبان فارسی رده‌شناسی دوگانهٔ پیشنهادی تالمی (۲۰۰۰ب) را به چالش می‌کشد و

نظریات اصلاحی پژوهشگرانی مانند برمن و اسلوبین (۱۹۹۴) و ایبارتس - آنتونانو (۲۰۰۴) را تأیید می‌کند.

مسگرخویی (۱۳۹۲ب) تلاش نموده است با بررسی و تحلیل فعل‌های مسیرنمای فارسی، نوع اطلاعاتی را که در این گونه افعال نهفته است، به دست دهد. به این منظور، ۱۴۸ فعل مسیرنمای فارسی را از فهرست فعل‌های فرهنگ سخن انتخاب و سپس با در نظر گرفتن تعاریف فعل‌های انتخاب‌شده و شاهدهای هر کدام از آنها، فعل‌های مسیرنما را تحلیل و بررسی کرده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که این فعل‌ها ۱۴ نوع مسیر را نمایان می‌کنند. برخی از انواع مسیر در پیکره فعل‌های حرکتی فارسی پربسامدتر از برخی دیگر هستند. رایج‌ترین انواع مسیر در فارسی عبارتند از: «دور از زمینه»، «به پایین»، «به سوی زمینه»، «به بیرون از زمینه»، «به بالا» و «به درون زمینه». انواع دیگری از مسیر که در فارسی رواج کمتری دارند، عبارتند از: «به جلو»، «گذر از زمینه»، «مسیرهای چندگانه از یک نقطه شروع واحد»، «برگشت به زمینه»، «به عقب»، «نزدیکتر به زمینه»، «بعد از زمینه» و «تغییر مسیر». بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که گویشوران فارسی به نوع خاصی از مسیر توجه بیشتری نشان می‌دهند.

پشتوان (۱۳۹۲) با استفاده از کلیپ‌های انیمیشن که در آنها شخصیتی شبیه گوجه‌فرنگی مسیرهای عمودی و افقی مختلف را به شیوه‌های گوناگون می‌پیماید، به بررسی چگونگی رمزگذاری دو مؤلفه مسیر و شیوه حرکت در گفتار روایی کودکان پیش‌دبستانی فارسی‌زبان پرداخته است. گفتار کودکان به منظور آشکار شدن نحوه نگاشت مؤلفه‌های معنایی در صورت‌های زبانی با گفتار بزرگسالان فارسی‌زبان مقایسه شده است و سرانجام این پرسش به بحث گذاشته شده است که آیا زبان فارسی به عنوان یکی از زبان‌های هندواروپایی در رده‌شناسی دوگانه تالمی می‌گنجد یا نه. وی می‌گوید که کودکان فارسی‌زبان هنگام بازگویی شفاهی رویدادهای حرکتی از همان الگویی بهره می‌گیرند که بزرگسالان برای رمزگذاری آنها استفاده می‌کنند: مسیر حرکت را در ستاک فعل‌های مسیرنما ادغام می‌کنند و آنها را با یا بدون تابع‌های مسیر (برای مسیرهای عمودی) و گروه حرف اضافه (برای مسیرهای افقی) به کار می‌گیرند. تنها تفاوت گفتار روایی کودکان با بزرگسالان آن است که کودکان تمایل کمتری به رمزگذاری واژگانی شیوه حرکت نشان می‌دهند، به این ترتیب زبان فارسی ویژگی‌هایی را که

تالمی برای زبان‌های تابع‌بنیاد برشمرده است، ندارد و تا آن جایی که رمزگذاری مسیر در ستاک فعل یا تابع مد نظر است، زبان فارسی در ردهٔ زبان‌های فعل‌بنیاد جای می‌گیرد.

گلفام و همکاران (۱۳۹۲) به بررسی مفهوم‌سازی افعال حرکتی بسیط در زبان فارسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی پرداخته‌اند. پیکرهٔ پژوهش آنها متشکل از ۱۲۶ فعل حرکتی است که از پایگاه دادگان، پایگاه داده‌های زبان فارسی و سایر منابع مکتوب استخراج و در بافت جمله تحلیل شده‌اند. از نتایج این پژوهش می‌توان این گونه بیان نمود که از میان چهار مؤلفهٔ اصلی حرکت از دیدگاه تالمی، مؤلفهٔ "پیکر" و از میان مؤلفه‌های فرعی مسیر، مؤلفهٔ «مقصد» [نقطهٔ پایان] نسبت به سایر مؤلفه‌ها از بسامد بالاتری در مفهوم‌سازی رویدادهای حرکتی برخوردار است. همچنین دو مؤلفهٔ "شیوه" و "گسب" در افعال حرکتی زبان فارسی یا به صورت ادغامی در ریشهٔ فعل یا به صورت جداگانه در سطح جمله در مفهوم‌سازی رویداد حرکتی مؤثرند.

مقدم (۱۳۹۲) به بررسی نحوهٔ مفهوم‌سازی افعال حرکتی بسیط در زبان فارسی از دیدگاه شناختی و آرای تالمی پرداخته است. وی می‌نویسد که از میان چهار مؤلفهٔ اصلی حرکت از دیدگاه تالمی، مؤلفهٔ پیکر و از میان زیرمؤلفه‌های مسیر، مؤلفهٔ مقصد نسبت به سایر مؤلفه‌ها، از بسامد بالاتری در مفهوم‌سازی رویدادهای حرکتی برخوردار است. همچنین دو مؤلفهٔ شیوه و سبب در افعال حرکتی زبان فارسی یا به صورت ادغامی در فعل یا به صورت جداگانه در سطح جمله، در مفهوم‌سازی رویداد حرکتی مؤثر است. به علاوه، از میان همهٔ مؤلفه‌های معنایی، سه مؤلفهٔ عامل، کنشگر و کنش‌پذیر در مفهوم‌سازی افعال حرکتی زبان فارسی نقش متفاوتی را ایفا می‌کنند.

بیشتر پژوهش‌هایی که راجع به چگونگی بازنمایی رویداد حرکت در چارچوب نظریهٔ الگوهای واژگانی‌شدگی تالمی در مورد زبان‌ها و گویش‌های ایرانی انجام گرفته‌اند، مربوط به زبان فارسی هستند. در مورد جایگاه و ردهٔ این زبان نیز به لحاظ چگونگی بازنمایی رویداد حرکت در میان پژوهشگران اتفاق نظر وجود ندارد. برخی آن را تابع‌بنیاد (بابایی، ۲۰۱۱؛ ازکیا، ۱۳۹۰؛ افراشی و همتی، ۱۳۹۴)، بعضی فعل‌بنیاد (پشتوان، ۱۳۹۲؛ همتی و همکاران، ۱۳۹۵) و تعدادی هم هر دو (هم تابع‌بنیاد و هم فعل‌بنیاد) (فیض، ۲۰۱۱؛ مسگرخویی، ۱۳۹۰، ۱۳۹۲) الف و ۱۳۹۳ الف؛ حامدی‌شیروان و شریفی، ۱۳۹۳) دانسته‌اند.

۳. مبانی نظری

پیش از پرداختن به افعال حرکتی در مازندرانی، ذکر نکته‌ای در رابطه با نامگذاری افعال تابع‌بنیاد لازم است. با توجه به اینکه اصطلاح "تابع‌بنیاد" در نظریه الگوهای واژگانی‌شدگی تالمی اساساً اصطلاحی رده‌شناختی برای رده‌بندی دوگانه وی (فعل‌بنیاد و تابع‌بنیاد) براساس چگونگی بازنمایی عنصر معنایی "مسیر" در ریشه فعل (فعل‌بنیاد) یا در تابع (تابع‌بنیاد) است در حالی که در دیدگاه ازکیا و همکاران این اصطلاح مشخصاً برای گروهی از افعال غیرساده به کار می‌رود که بین جزء غیرفعلی و فعلی آنها رابطه نحوی برقرار است و هر یک از عناصر معنایی حرکت در این گونه افعال به صورت مستقل ظاهر می‌شوند، لذا برای جلوگیری از سردرگمی و خلط مبحث، استفاده از اصطلاح "تابع‌دار" به جای "تابع‌بنیاد" در دیدگاه ازکیا و همکاران، مناسب‌تر به نظر می‌رسد و نگارنده از این اصطلاح استفاده می‌کند. به عبارت دیگر، "تابع" در اصطلاح "تابع‌بنیاد" از دیدگاه تالمی، عنصری روساختی است که به طور مشخص عنصر معنایی مسیر را بازنمایی می‌کند اما از دیدگاه ازکیا و همکاران علاوه بر مسیر، عناصر معنایی دیگری را نیز بازنمایی می‌کند.

نخستین فرضیه تالمی بر این امر تأکید می‌ورزد که عناصر را می‌توان هم در حوزه معنا و هم در محدوده صورت‌های روساختی از همدیگر مجزا نمود. برای نمونه عناصر معنایی حرکت، زمینه، پیکر، مسیر، شیوه و سبب و نیز عناصر روساختی مانند فعل، حروف اضافه و بندهای پیرو که در این نظریه با نام تابع شناخته می‌شوند، امکان تفکیک را دارا هستند. دومین فرضیه تالمی به این مهم می‌پردازد که کدامین عنصر معنایی و از طریق چه عناصر روساختی‌ای تجلی می‌یابند. وی بر این باور است که این ارتباط لزوماً یک به یک نبوده و مجموعه‌ای از عناصر معنایی می‌توانند تنها از طریق یک عنصر روساختی واحد تجلی یافته و یا اینکه یک عنصر معنایی به وسیله چندین عنصر روساختی بازنمایی شوند. تالمی به منظور توصیف این ارتباط معنایی دو اصطلاح هم‌معنی «kill» و «make die» را مطرح می‌سازد. به اعتقاد او واژه «kill» به معنی «کشتن»، عنصر معنایی سبب را در خود نهفته دارد حال آنکه این عنصر در صورت روساختی «make die» به معنی «باعث مرگ شدن»، در واژه مستقل «make» بازنمایی می‌شود. بر این اساس تالمی به دو نوع تحلیل برای رویدادهای حرکتی قائل است: الف) رده‌بندی سه‌شقی، ب) رده‌بندی دوشقی. رده‌بندی سه‌شقی بر پایه ادغام عناصر معنایی در

صورت روساختی یا ریشه فعل شکل می‌گیرد. به بیانی دیگر، حرکت می‌تواند با عناصر معنایی دیگری ادغام گردیده و در روساخت تجلی یابد. هر زبانی بر اساس ادغام غالب خود در رده-ای جای می‌گیرد. سه نوع ادغام غالب را در زبان‌ها متمایز شده‌اند: الف) حرکت و شیوه، ب) حرکت و مسیر و ج) حرکت و پیکر. به باور تالمی زبان‌ها بر اساس نوع بازنمایی عناصر معنایی در رده‌های یادشده قرار می‌گیرند. رده‌بندی دوشقی نتیجه نگرش به سازه‌های واژنحوی در رمزگذاری عنصر معنایی مسیر در رویدادهای حرکتی است. در این صورت، زبان‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف) آنهایی که عنصر معنایی مسیر در ریشه فعلی آنها جای می‌گیرد که به آنها فعل بنیاد گفته می‌شود. ب) آنهایی که عنصر معنایی مسیر در آنها از طریق عنصر حاشیه‌ای فعل یعنی تابع بیان می‌گردد که تابع بنیاد خوانده می‌شوند (تالمی، ۲۰۰۰ ب).

۴. تبیین تازه برای فعل غیرساده حرکتی

فعل‌های غیرساده حرکتی را می‌توان به دو گونه غیرساده واژگانی شده و غیرساده تابع‌دار تقسیم کرد. همانگونه که بیان شد، فعل غیرساده واژگانی شده به صورت‌هایی گفته می‌شود که عناصر معنایی در روساخت منجمد گردیده و رابطه‌ای نحوی میان صورت‌های روساختی برقرار نیست. این فعل‌ها زایایی اندکی دارند و به لحاظ معنایی با یکدیگر ادغام می‌شوند. در مقابل، فعل‌های غیرساده تابع‌دار قرار دارند که به لحاظ معنایی، سازه‌های آنها با هم ادغام نمی‌شوند بلکه با هم رابطه‌ای نحوی دارند چنانکه سازه غیرفعلی تنها تابع سازه فعلی محسوب می‌شود. همانگونه که بیان شد، فعل‌های غیرساده از پیوند یک سازه غیرفعلی مانند اسم، صفت، اسم مفعول، گروه حرف اضافه‌ای فعل‌های غیرساده حرکتی و قید با یک سازه فعلی به دست می‌آیند. در ادامه، فعل‌های غیرساده بر پایه سازه غیرفعلی طبقه‌بندی و توصیف می‌شوند.

آنچه در این پژوهش در ارتباط با فعل‌های غیرساده اهمیت دارد این است که الف) بتوان بر اساس ملاکی ساخت‌واژی فعل‌های حرکتی مازندرانی را انتخاب و تحلیل کرد؛ و ب) دریافت که افعال غیرساده مازندرانی به دو دسته واژگانی شده و تابع‌دار تقسیم می‌شوند. در این صورت است که می‌توان دیدگاه ازکیا و همکاران (۱۳۹۴) را با در نظر گرفتن ملاحظات، درباره مازندرانی به کار بست. به این ترتیب، هنگام بررسی افعال حرکتی مازندرانی در پژوهش حاضر، افعال ساده و غیرساده واژگانی شده در یک گروه و در برابر افعال غیرساده تابع‌دار قرار

می‌گیرند و بر این اساس تحلیل می‌شوند. به عبارت دیگر، گروه واژگانی شده شامل همه افعال ساده و برخی از افعال غیرساده است در حالی که گروه تابع‌دار تنها بعضی از افعال غیرساده را در بر می‌گیرد. ۱۴۰ فعل حرکتی پیکره این پژوهش شامل ۳۹ فعل ساده، ۵۷ فعل غیرساده و واژگانی شده و ۴۴ فعل غیرساده تابع‌دار هستند.

۵. فعل‌های حرکتی زبان مازندرانی

برای بررسی افعال حرکتی، نخست اجزای عمومی رویداد حرکت (تالمی، ۲۰۰۰: ۲۵، ۲۶) بررسی می‌شوند. پس از آن مقوله‌های مسیر و شیوه و نوع اطلاعاتی که از آنها در افعال حرکتی مازندرانی بازنمایی می‌شوند و چگونگی بازنمایی این اطلاعات، مورد بررسی قرار می‌گیرند. طبقه‌بندی این اطلاعات به یافتن پاسخ برای پرسش‌های پژوهش و در نتیجه مسئله اصلی آن و سرانجام دستیابی به درکی روشن و بهتر از چگونگی بازنمایی افعال حرکتی در زبان مازندرانی کمک می‌کند.

۱.۵. انواع افعال حرکتی در زبان مازندرانی

پیکره این پژوهش متشکل از ۱۴۰ فعل حرکتی مازندرانی است. این پیکره شامل افعال ساده و غیرساده است که از طریق مصاحبه و گفتگو با گویشوران بومی زبان مازندرانی (۲۰ گویشور) ثبت و ضبط شده‌اند. افعال حرکتی مورد بررسی در پژوهش حاضر شامل فعل‌های حرکتی عمومی (فعل‌هایی بدون اطلاعات معنایی خاص درباره مسیر و شیوه مانند «harket hakerden= حرکت کردن»)، فعل‌های همراهی (مانند «hamre borden= رفتن همراه، اسکورت/ همراهی کردن»)، فعل‌های مسیرنما مانند «biyamoen= آمدن»، «borden= رفتن»، «diya borden= بیرون رفتن»، «bargedten= برگشتن» و غیره) و نیز فعل‌های شیوه‌نما است. فعل‌های شیوه‌نما در چهار دسته کلی زیر قرار می‌گیرند:

الف) افعال نشان‌دهنده جابجایی انسان‌ها و حیوانات (مانند «do hayten- دویدن»، «baperesten= پریدن»، «rah borden= راه رفتن» و غیره)،

ب) افعال نشان‌دهنده حرکت با استفاده از یک وسیله نقلیه یا یک ابزار (مانند «paro baxoen= پارو کردن» و غیره)،

ج) افعال نشان‌دهنده تغییر وضعیت بدن (مانند «deraz bakeδien = دراز کشیدن»، «lab bayyen = خم شدن» و غیره)،

د) افعالی که نشان‌دهنده وضعیت پیکر هستند (مانند «valeg bazoen = شلیدن»، «dar borden = در رفتن؛ فرار کردن» و غیره).

برتله^۱ (۲۰۰۴: ۱۰۸) می‌گوید که افعال شیوه‌نما غالباً فعل‌های نشان‌دهنده وضع^۲ هستند یعنی فعل‌هایی که اطلاعاتی درباره ابعاد و جهت‌گیری افقی و عمودی پیکر رمزگذاری می‌کنند. بنابراین، در پیکره این پژوهش فعل‌های نشان‌دهنده وضع نیز وجود دارند؛ زیرا حرکت پیکر را نشان می‌دهند (حرکت وضعی (تالمی، ۲۰۰۰ ب: ۳۵، ۳۶)). به عبارت دیگر، پیکر بدن خود را با تغییر وضع یا جهت‌گیری آن حرکت می‌دهد و به مکان دیگری جابجا نمی‌شود. داده‌های پژوهش شامل فعل‌های عاملی، خودعاملی و غیرعاملی است. فعل‌های عاملی فعل‌های حرکتی گذرایی هستند که به حرکتی اشاره دارند که عامل دیگری داشته است. مانند:

ferari heda kabke (۱)

۳ش‌م (کبک) - پراند واژه‌بست اش‌م - ح‌ت‌م (مؤنث) - کبک = کبک را پراند.

فعل‌های خودعاملی اساساً فعل‌های ناگذرایی‌اند که نشان می‌دهند پیکر بر حرکات خود کنترل دارد به این معنا که هیچ‌گونه عامل خارجی باعث حرکت آن نشده است. مانند:

do hayte rika onta (۲)

دوید پسر آن پسر دوید /

فعل‌های غیرعاملی نیز فعل‌های ناگذرا هستند اما پیکر آنها بی‌جان است. حرکت غیرعاملی به حرکتی اشاره دارد که پیکر لزوماً بر آن کنترل ندارد. مانند:

jer dakete boδke (۳)

پایین - افتاد ح‌ت‌م (مذکر) - بشکه = بشکه پایین افتاد.

1- R. Berthele

2- posture

۲.۵. انواع مسیر افعال حرکتی

سیفیوانتس فرز (۲۰۰۸: ۱۳۹، ۱۴۰) انواع بازنمایی‌های مسیر را که در زبان‌های مختلف دیده شده است، به صورت زیر فهرست کرده است. مورد آخر یعنی «بازگشت به زمینه» را مسگرخویی (۱۳۹۲: ۱۰۴، ۱۰۵) به این فهرست اضافه نموده است. این نوع مسیر در مورد افعالی استفاده می‌شود که نشان می‌دهند پیکر قبلاً در مکانی بوده است و پس از ترک و دور شدن از آن مکان، اکنون دوباره در حال حرکت و بازگشت به آن مکان قبلی است.

- به سوی زمینه: baresiyen = رسیدن

- دور از زمینه: borden = رفتن

- به درون زمینه: dele biyamo = تو آمدن، داخل شدن

- به بیرون از زمینه: diya borde = بیرون آمدن / رفتن

- به بالا: bala demedaen = بالا انداختن

- به پایین (از زمینه): dakete = افتادن؛ سقوط کردن

- عبور از زمینه: rad bayye = رد شدن

- نزدیک‌تر به زمینه^۱: jelo biyarden = به جلو کشیدن (در پیکره پژوهش حاضر وجود

ندارد)^۲

- به جلو^۳: jelo demedaen = جلو انداختن

- به عقب (زمینه): aqeb borden = عقب رفتن poδte vareki borden

- تغییر جهت: = عقب رفتن

- جهت‌های چندگانه از یک نقطه شروع واحد: taneg hakerden = پخش کردن

- پس از زمینه: denbal hakerden = دنبال کردن

- بازگشت به زمینه: dagerresen = برگشتن

۱- ممکن است گفته شود که «نزدیک‌تر به زمینه» بخشی از «به سوی زمینه» است نه نوع مجزایی از مسیر. دلیل تلقی آن به عنوان نوع مجزایی از مسیر، تبیین ماهیت معنایی افعال مسیرنما از طریق معرفی انواع دقیق‌تر و جزئی‌تر به عنوان انواع مجزا است (سیفیوانتس فرز، ۲۰۰۸: ۱۳۹).

۲- فعل‌هایی هستند که در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارند اما در زبان مازندرانی وجود دارند.

۳- تفاوت «دور از زمینه» و «به جلو» در این است که در اولی ملاک، مبدأ حرکت اما در دومی مقصد حرکت و حرکت رو به جلوی پیکر است.

زبان مازندرانی در بیان حرکت از همه این انواع مسیر استفاده می‌کند. غیر از این ۱۴ نوع مسیر، نگارنده ۳ نوع مسیر دیگر را در افعال حرکتی مازندرانی مشاهده و به این فهرست اضافه نموده است یعنی ۱) در زمینه، ۲) روی زمینه، ۳) به دور از زمینه. «در زمینه» نشان می‌دهد که پیکر در خود زمینه در حال حرکت است، مانند «hesno hakerden = شنا کردن»، «meleg = bazoen = غلتیدن، غلت خوردن: در حالت خوابیده و در جای خواب». «روی زمینه» بیانگر این است که پیکر به صورت ایستاده (قائم) در زمینه وجود دارد و هنگامی که متحمل حرکت می‌شود به صورت افتاده (افقی) در می‌آید و بر روی زمینه قرار می‌گیرد، مانند «dameda = bayye = افتادن»، «jer daketen = افتادن». «به دور از زمینه» نشان‌دهنده این است که پیکر دایره‌وار در اطراف زمینه در حال حرکت است، مانند «گشتن (دایره‌وار)».

۳.۵. وضع

- جهت‌گیری عمودی (به سمت بالا یا به سمت پایین):
- جهت‌گیری افقی: le borden = دراز کشیدن
- جهت‌گیری نامشخص: keδ hedaen = کش دادن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)
- خمیدگی: dela bayen = خم کردن
- حلقه شدن - باز شدن: dapeten = حلقه شدن، va bayen = باز شدن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارند)
- به یک سمت: kaj bayyen = کج کردن
- تکان، تاب، لرزش^۱: Tekan hedaen = تکاندن
- چرخش (دایره‌وار / revolye، به دور نقطه‌ای مرکزی / rotate، سریع / spin): dapej = پیچاندن
- جهش^۲: ben baperessen = بالا و پایین کردن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)
- وارونگی: peδtek bazozen = واژگون شدن (fard bayyen، maleg bazozen)
- حرکت تکرار شونده: Hayzo vayz = حرکت کردن مداوم

۱- حرکات کوتاه و ناگهانی نیز در زیر این مقوله قرار می‌گیرند (سیفیواتس فرز، ۲۰۰۸: ۱۴۰)

۲- افعالی که در این مقوله قرار می‌گیرند، ممکن است دارای حرکت انتقالی نیز باشند (سیفیواتس فرز، ۲۰۰۸: ۱۴۰).

۳- پیکر در جای خود به سمت بالا و پایین حرکت می‌کند.

این مقولات شیوه اساساً با افعال شیوه‌نمایی که حرکت وضعی را توصیف می‌کنند، مرتبط هستند در حالی که مقولات زیر به فعل‌هایی مربوط می‌شوند که حرکت انتقالی را نشان می‌دهند.

۴.۵. الگوی حرکت: توانایی‌های حرکتی اساسی انسان و حیوان.

بدن هنگام حرکت اشکال مختلفی به خود می‌گیرد:

- راه رفتن: valeg bazoen = شلیدن، لنگیدن

- دویدن: do hayten = دواندن

- پریدن^۱: baperren = پریدن

- پرواز کردن: bal bazoen/ par hayten = پرواز کردن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)

- شنا کردن: hesno hakerden = شنا کردن

۵.۵. سرعت: سرعت حرکت:

- زیاد: jeli daketen = جلو افتادن (سبقت گرفتن)

- کم: (1) rah borden = راه رفتن (قدم زدن)

- افزایش: dor gereften = شتاب گرفتن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)

- کاهش: ja bamonesen = جا ماندن

حرکت با نیرو: حرکتی که انجام آن نیازمند نیرو و تلاش است:

- انرژی زیاد: belend hakerden = بلند کردن

- انرژی کم: heva demedaen = بالا انداختن

حرکت پنهانی: پیکر برای خودداری از دیده شدن و شنیده شدن مخفیانه حرکت می‌کند:

= yevaðeki borden = دزدکی رفتن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)

حرکت با مانع: وجود مانع و برخورد با آن: baketen = افتادن

حرکت روان: پیکر (مانند آب) بدون وجود و برخورد با مانع و به طور روان حرکت می‌کند:

کند:

۱- پیکر به کمک نیروی پا (در مورد پرندگان، بال نیز) سریع از جای خود بلند می‌شود و در جای دیگری فرود می‌آید.

- Sarjer baye = سرازیر شدن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)
- حرکت برای لذت: čarx hedaen = گرداندن (گردش دادن)
- حرکت بدون هدف: vel veli hakerden = ول گشتن
- حرکت نامتعادل: (1) δena δena hakerden = تلو تلو خوردن
- حالت پیکر: فیزیکی (آسیب‌دیده): valeg baxoen = شلیدن (لنگیدن) یا روانی (مغرور، بی‌دقت، عصبانی):
- (1) Dar borden = در رفتن (فرار کردن)
- رقص: شیوه‌های مختلف رقصیدن: δena hakerden = رقصیدن
- وسیله نقلیه / ابزار: حمل و نقل با حیوان یا وسایل نقلیه دیگر: (2) = راندن
- تماس بین پیکر و زمینه:
- بدن نزدیک به زمینه: dast meji hakerden = چهار دست و پا رفتن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)
- حرکت آرام و بی‌تکان پیکر روی / در امتداد زمینه: = sor baxerden = liz baxerden
- سُریدن، سُر خوردن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)
- تماس کم: لغزیدن
- کاربرد ویژه پایین تنه^۱:
- طول گام‌ها: اطلاعاتی درباره گام‌هایی که پیکر بر می‌دارد: = gade δab bazoen = با گام-های کشیده و بلند رفتن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)
- شکل گلم‌ها: اطلاعاتی درباره گام‌های پیکر (گام‌های بلند و راست): = با گام‌های بلند و راست رفتن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)
- گام‌های تدریجی و آهسته: las las = آرام و آهسته رفتن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)

۱- در «کاربرد ویژه پایین تنه» قسمت-های مختلف پا از ران تا نوک انگشتان پا درگیرند. این مقوله و مقوله «کاربرد دست و پا» شباهت‌هایی با هم دارند از جمله اینکه در هر دو معمولاً حرکت از نوع تکرارشونده است.

کاربرد دست و پا^۱: حرکتی که در آن دست‌های پیکر نیز درگیر باشند: das meji = چهار دست و پا رفتن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)

حرکت در صف: = به صف رفتن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)

حرکت در ورزش: حرکت بازی‌وار: ؟= جست و خیز کردن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)

حرکت بدون کنترل: part bayen = پرت شدن

حرکت دشوار: valeg = شلیدن (لنگیدن)

حرکت با صدا: čakke = کف زدن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)

شروع حرکت: rah daketen = حرکت کردن (راه افتادن، رهسپار شدن)

مقوله‌های شیوه از «وضع» تا «حالت پیکر» از ایبارتس - آنتونانو (۲۰۰۶ الف)، اوزچالیشکان (۲۰۰۴: ۸۱) و اسلووین (۲۰۰۷: ۱۲)، مقوله‌های «رقص» تا «حرکت با صدا» از سیفیوانتس فرز (۲۰۰۸: ۱۴۲) و مقوله «شروع حرکت» از مسگرخویی (۱۳۹۲: ۱۱۳، ۱۱۸) گرفته شده‌اند.

همه این انواع شیوه در زبان مازندرانی کاربرد دارند. علاوه بر اینها، نگارنده ۵ نوع دیگر از انواع شیوه را در افعال حرکتی مازندرانی مشاهده و به این فهرست اضافه کرده است. این ۵ نوع عبارتند از: ۱) حرکت تدریجی: حرکتی که به تدریج و آرام‌آرام انجام می‌گیرد، مانند «sar biyam0 = بالا آمدن (شیر و غیره)». این نوع با «کاربرد ویژه پایین‌تنه: گام‌های تدریجی و آهسته» تفاوت دارد. «کاربرد ویژه پایین‌تنه: گام‌های تدریجی و آهسته» در مورد حرکت انسان و حیوان به کار می‌رود. ۲) حرکت آهسته: حرکتی که آهسته انجام می‌گیرد، مانند «čeke hakerden = چکیدن». این شیوه حرکت را می‌توان در زیرمقوله «سرعت: کم» قرار داد و به آن اضافه نمود. ۳) حرکت برای ورزش: حرکتی که به هدف و برای ورزش کردن صورت می‌گیرد، مانند «rah borden = راه رفتن (پیاده‌روی کردن)» یا «hesnohakerden = شنا کردن». تفاوت این مقوله با مقوله «حرکت در ورزش» این است که در «حرکت برای ورزش»، ممکن است هدف از کل حرکت و شیوه آن ورزش کردن نباشد و اهداف دیگری از جمله تفریح، سرگرمی و لذت مدنظر باشد اما در «حرکت در ورزش»، هدف کل حرکت ورزش کردن است

۱- می‌توان این مقوله را «کاربرد دیگر اعضای بدن غیر از پاها» نامگذاری کرد تا شامل دیگر اعضای پیکر نیز بشود از جمله سر در انسان یا بال در پرندگان.

و مقوله «حرکت در ورزش» تنها به یکی از حرکات ورزشی اشاره دارد. به عنوان نمونه، در فعل «فوتبال کردن» ممکن است هدف کل حرکت، «حرکت برای ورزش» یا اهداف دیگری باشد که پیشتر اشاره شد اما هنگامی که می‌گوییم در فعل «دریبل کردن» شیوه حرکت، «حرکت در ورزش» است، نشان می‌دهد که هدف کل حرکت در «فوتبال کردن»، «حرکت برای ورزش» است و «دریبل کردن» یکی از آن حرکات ورزشی در «فوتبال کردن» است یا اگر هدف از «شنا کردن»، «حرکت برای ورزش» باشد، آنگاه هدف از «پا زدن»، «حرکت در ورزش» است. ۴) حرکت از ترس: حرکتی که بر اثر ترس انجام می‌گیرد، مانند «dar borden» در رفتن (فرار کردن). ۵) حرکت از شادی: حرکتی که بر اثر شادی صورت می‌گیرد، مانند «sema hakerden» رقصیدن. این دو نوع آخر («حرکت از ترس» و «حرکت از شادی») را می‌توان در زیر مقوله «حالت روانی پیکر» گنجانند و به آن افزود.

۶.۵. الگوی غالب برای توزیع اطلاعات مربوط به شیوه، مسیر و حرکت در زبان مازندرانی

برای بررسی الگوی غالب توزیع اطلاعات مربوط به شیوه، مسیر و حرکت در زبان مازندرانی انواع مختلف ادغام‌هایی که در پیکره پژوهش یافت می‌شوند، مشخص و توصیف می‌گردند. تالمی (۲۰۰۰ب: ۲۷، ۶۰) بر این باور است که به لحاظ رده‌شناختی سه نوع واژگانی‌شدگی اصلی (سه الگوی ادغام) برای ریشه‌های فعل (افعال حرکتی) وجود دارند. در بیشتر موارد، یک زبان تنها از یکی از این سه نوع استفاده می‌کند. علاوه بر این سه الگو، الگوهای دیگری نیز وجود دارند که ممکن است در برخی زبان‌ها وجود داشته باشند یا امکان وقوع نداشته باشند. این سه الگوی اصلی عبارتند از: الف) حرکت + مسیر، ب) حرکت + هم-رویداد (معمولاً شیوه یا سبب حرکت) و ج) حرکت + پیکر. همانگونه که در ادامه می‌آید، در افعال حرکتی مازندرانی، علاوه بر ادغام حرکت و مسیر و حرکت و شیوه، الگوهای واژگانی-شدگی دیگری نیز یافت می‌شوند.

افعال حرکتی با در نظر گرفتن الف) تعداد عناصر معنایی که در هر فعل واژگانی می‌شوند، ب) اطلاعات معنایی‌ای که این افعال رمزگذاری می‌کنند و ج) ساده یا غیرساده واژگانی‌شده بودن به لحاظ ویژگی‌های ساخت‌وازی و نیز ادغام و واژگانی شدن عناصر معنایی در یک مجموعه واحد، دسته‌بندی می‌شوند. بر اساس تعداد عناصر معنایی، افعال حرکتی در ۳ دسته زیر قرار می‌گیرند:

۱- حرکت

۲- حرکت + ۱ جزء معنایی

۳- حرکت + ۲ جزء معنایی

برحسب اطلاعات معنایی‌ای که افعال حرکتی رمزگذاری می‌کنند، الگوهای زیر در پیکره پژوهش دیده می‌شوند.

الف) حرکت، ب) حرکت + مسیر، ج) حرکت + شیوه، د) حرکت + مسیر + شیوه، ه) حرکت + مسیر + پیکر، و) حرکت + شیوه + پیکر

الف) حرکت

در پیکره پژوهش از افعالی که تنها جزء حرکت را رمزگذاری می‌کنند و اطلاعاتی درباره مسیر، شیوه و دیگر مفاهیم معنایی بیان نمی‌کنند، تنها فعل ساده « = حرکت کردن » این ویژگی را دارد. این فعل، یک فعل حرکتی عمومی است که هم تغییر وضع (حرکت وضعی) و هم تغییر مکان (حرکت انتقالی) را در بر دارد.

ب) حرکت + مسیر

در این الگوی رده‌شناختی بیان حرکت، فعل همزمان دو عنصر معنایی (هم حرکت و هم مسیر آن) را بازنمایی می‌کند. چنین افعالی را مسیرنما می‌گویند. اگر هم رویداد شیوه یا سبب در همان جمله بیان شود، باید به صورت سازه‌ای مستقل، معمولاً قیدی یا اسم مصدری، باشد. در بسیاری از زبان‌ها، برای نمونه اسپانیایی، چنین سازه‌ای به لحاظ سبکی مقبول نیست به گونه‌ای که اطلاعات مربوط به شیوه یا سبب اغلب در گفتمان پیرامون می‌آید یا کاملاً حذف می‌شود. در هر حال، هم‌رویداد توسط خود ریشه فعل نشان داده نمی‌شود. زبان‌هایی از این دست دارای مجموعه کاملی از افعال روساختی‌اند که حرکت را در امتداد مسیرهای مختلف نشان می‌دهند. خانواده‌های زبانی یا زبان‌هایی که به نظر می‌رسد از این نوع باشند رومیایی، سامی، ژاپنی، کره‌ای، ترکی، تاملیل، پولینزیایی، نرپرسی و کادویی‌اند.

در اینجا تنها به فهرست کردن افعالی که دارای این الگو هستند، اکتفا می‌شود. این افعال

عبارتند از:

افعال ساده:

Biyamoen = آمدن؛ biyarden = آوردن؛ baverden = بردن؛ Tey kerden = پیمودن؛ jabejs bayyen = انتقال یافتن؛ dor bazozen = گشتن (از جایی به جایی رفتن)؛ čarx (2) = گرداندن (به گردش درآوردن و تعارف کردن)؛ rahi hakerden = روانه کردن (فرستادن)؛ borden = رفتن؛ baδenien = ریختن؛ tanek hakerden = پخش کردن؛ tanek bayye = پخش شدن؛ (1) pali pali bayyen = غلت دادن (از پهلویی به پهلویی دیگر چرخاندن)؛ (2) = غلتاندن (کسی یا چیزی را در سطحی چرخاندن و به جلو یا عقب بردن)؛ maleg bazozen = غلتیدن، غلت خوردن؛ dar biyarden = بیرون کشیدن؛ rad bayyen = ردن شدن؛ baresien = رسیدن؛ bareseniyen = رساندن.

افعال غیر ساده واژگانی شده:

Vel hakerden = ترک کردن؛ biyamo bor hakerden = رفت و آمد (تردد) کردن؛ jabejai = جابجی کردن؛ (2) dar borden = در رفتن (خارج شدن از جای اصلی خود)؛ xali bayen = تخلیه شدن؛ xali hakerden = تخلیه کردن؛ vaft baye = جدا شدن؛ koč kaδi = کوچ کردن؛ sevar bayen = سوار شدن؛ sevar hakerden = سوار کردن؛ piyade bayyen = پیاده شدن؛ pain biyamozen = فرود آمدن؛ (1) piyade hakerden = پیاده کردن (از وسیله نقلیه)؛ (2) = پیاده کردن (پایین آوردن)؛ = بیرون آمدن / رفتن.

ج) حرکت + هم رویداد (شیوه)

در این الگو، فعل همزمان هم حرکت و هم شیوه را بیان می‌کند. چنین افعالی را شیوه‌نما می‌گویند. زبانی از این نوع دارای مجموعه‌ی کاملی از افعال دارای کاربرد مشترک است که حرکتی را بیان می‌کنند که به شیوه‌های گوناگون یا به وسیله‌ی سبب‌های گوناگون اتفاق می‌افتد. همچنین ممکن است مجموعه‌ای از افعال وجود داشته باشند که مکان را با شیوه‌ها یا سبب‌های گوناگون بیان کنند اما ظاهراً همیشه تعدادشان خیلی کمتر است. خانواده‌های زبانی یا زبان‌هایی از این نوع، زبان‌های هندواروپایی (بجز زبان‌های رومیایی پسالاتینی)، فین و اوگریایی، چینی، اوجیبوایی و وارلبری‌اند. انگلیسی بهترین نمونه‌ی این زبان‌ها است. از آن جایی که بررسی هم‌رویداد سبب در راستای اهداف این پژوهش نیست، از تمرکز بر آن خودداری

می‌شود. بررسی این عنصر معنایی به پژوهش‌های بعد موکول می‌گردد. در اینجا تنها به بررسی هم‌رویداد شیوه پرداخته می‌شود.

افعال ساده:

Valeg = شلیدن (لنگیدن)؛ (3) čarx hayten = چرخیدن (به دور خود چرخ زدن؛ چرخیدن)؛ (1) = گرداندن (از جایی به جایی بردن؛ گردش دادن)؛ (3) = گرداندن (چیزی را به دور خود به حرکت درآوردن)؛ = پیچاندن؛ larz bayte = لرزیدن؛ = پارو زدن؛ = دویدن؛ = دواندن؛ tekon heda = تکاندن؛ larzeδ hakerde = لغزیدن.

در افعال زیر (افعال غیرساده متشکل از پیشوند و فعل ساده)، جزء فعلی حرکتی و شیوه را با هم واژگانی می‌کند. مسیر در جزء غیرفعلی یعنی پیشوندهای «- = بالا» و «- = بیرون» واژگانی شده است. این پیشوندها با خط تیره (-) از جزء فعلی جدا شده‌اند.

Biron bazoen = بیرون زدن؛ bala bakeδien = بالا کشیدن؛ bala demeda = بالا

انداختن.

افعال غیرساده واژگانی شده:

Le borden = دراز کشیدن، (2) rah baverden = راندن (به حرکت درآوردن وسایل نقلیه؛ حرکت کردن و راه رفتن با وسایل نقلیه)؛ raqs heda = رقصاندن؛ sema hakerden = رقصیدن؛ kalepa = واژگون کردن (انداختن کسی یا چیزی به گونه‌ای که سر یا بخش فوقانی آن در زیر قرار گیرد)؛ = زیرو رو کردن؛ peδtek bazoen = واژگون شدن (قرار گرفتن به صورت وارونه)؛ rah daketen = حرکت کردن (راه افتادن)؛ lap hakerden = خم کردن؛ lap bayyen = خم شدن؛ kaj bayye = کج شدن؛ kaj daketen = کج کردن؛ = لرزاندن؛ tekonbaxerden = تکان خوردن (مداوم)؛ (1) rah borden = راه رفتن، (2) = راه رفتن (پیاده‌روی کردن)؛ ja bamonese = جا ماندن؛ ta hakerden = تا کردن؛ heniδten = نشستن؛ rah demedaen = به گردش (حرکت) در آوردن؛ = ول گشتن؛ (1) ras bayyen = بلند شدن (از حالت نشسته به حالت قائم درآمدن)؛ (1) = بلند شدن (از حالت نشسته یا خوابیده به حالت قائم درآمدن)؛ (2) = پاشدن.

تقریباً همه افعالی که الگوی «حرکت + شیوه» را واژگانی می‌کنند، یا ساده‌اند یا غیرساده واژگانی شده. در افعال غیرساده‌ای که این الگو را بازنمایی می‌کنند، تمام اجزای غیرفعلی با فعل،

روی هم رفته یک معنی را می‌سازند یعنی امکان تفکیک بین اجزای فعلی و غیرفعلی وجود ندارد و بنابراین شیوه به ندرت در تابع‌بازنمایی می‌شود.

در رابطه با پیشوند «=بالا» و دیگر پیشوندها و پسوندهای مسیرنما در افعال شیوه‌نما، باید گفت که این گونه افعال غیرساده‌واژگانی شده‌اند. زیرا معنی کل فعل شیوه‌نما از تک تک اجزای فعل به دست نمی‌آید. به عنوان نمونه، اگر معنی فعل شیوه‌نمای «=رقصیدن» بر اساس تک‌تک اجزای آن یعنی پیشوند «=بالا» و جزء فعلی «=baperredsn= پریدن» که فعل مسیرنما است، به دست می‌آید، باید به معنی «بالا پریدن» بود نه «رقصیدن». به علاوه، در مواردی نیز جزء فعلی به تنهایی یعنی بدون این پیشوند، هیچ معنایی ندارد، مانند «» در فعل «maleg =bazoen= واژگون شدن». این نشان می‌دهد که تقریباً افعال شیوه‌نمای پیکره پژوهش غیر از دو مورد که دارای پسوند هستند (همانگونه که در بالا اشاره شد)، به لحاظ ساخت‌واژی غیر ساده‌اند اما به لحاظ واژگانی کردن عناصر معنایی واژگانی شده‌اند نه تابع‌دار. این نیز به نوبه خود بیانگر این نکته است که زبان مازندرانی گرایش دارد شیوه را در فعل واژگانی کند نه در تابع.

د) حرکت + مسیر + شیوه

در این الگو، فعل همزمان سه عنصر معنایی حرکت، مسیر و شیوه را واژگانی می‌کند. این گونه فعل‌ها هم مسیرنما و هم شیوه‌نما هستند. از این رو، چنین افعالی را باید مسیر/شیوه‌نما خواند. بنابراین در پیکره افعال حرکتی مازندرانی علاوه بر افعال مسیرنما و شیوه‌نما، دسته سومی نیز قرار می‌گیرند. این دسته از افعال حرکتی ویژگی ربان‌های دوقطبی را تداعی می‌کنند. این به تنهایی می‌تواند موضوع پژوهش مستقلی باشد. افعالی که این عناصر معنایی را بازنمایی می‌کنند، عبارتند از؛ افعال ساده

Kaftel hakerden = پرتاب کردن؛ dapite (2) گشتن (در مسیری منحنی یا مدور حرکت کردن؛ دور زدن)؛ dakete hakerdene = افتادن (از حالت ایستاده (قائم) به حالت افتاده (افقی) در آمدن (انسان و حیوان) و ب روی زمینه افتادن و قرار گرفتن؛ از دست دادن تعادل و افتادن بر روی زمین (معمولاً به دلیل برخورد با مانع)؛ bakeshian = کشیدن.

افعال غیرساده‌واژگانی شده

Rahi hakerden = راندن (به رفتن و داشتن)؛ (1) dar borden = در رفتن (فرار کردن)؛ belend = بلند کردن؛ kaftel = پرت کردن؛ =پرت شدن؛ =بالا آمدن؛ =اوج گرفتن؛ =جلو افتادن (سبقت گرفتن)؛ =بالا رفتن؛ =شنا کردن؛ =چکاندن؛ =چکیدن؛ =دنبال (تعقیب) کردن.

ه) حرکت + مسیر + پیکر

در پیکره فعلی یافت نشد که بیانگر سومین الگوی اصلی واژگانی‌شدگی تالمی یعنی (حرکت + پیکر) باشد. در این الگوی رده‌شناختی اصلی برای بیان حرکت؛ فعل حرکت و پیکر را با هم بیان می‌کند. زبان‌هایی که دارای این الگو هستند دارای مجموعه کاملی از افعال روساختی‌اند که انواع متفاوت اشیا یا مواد را به عنوان در حال حرکت یا مکان‌یابی‌شده بیان می‌کنند. هر چند تالمی (۲۰۰۰ب: ۵۷) الگوی «حرکت + پیکر» را سومین الگوی رده‌شناختی اصلی برای بیان حرکت می‌داند، در عین حال معتقد است که دارای کمترین امکان وقوع می‌باشد (همان: ۶۱). اینکه در پیکره این پژوهش فعلی یافت نشد که این الگو را نشان دهد، می‌تواند تأییدی بر این ادعای وی باشد.

با این حال، افعالی وجود دارند که در آنها پیکر همراه با دیگر عناصر معنایی از جمله مسیر و شیوه واژگانی می‌شود. یکی از این موارد، (حرکت + مسیر + پیکر) است، مانند:

افعال ساده:

Vareδ bazoen = باریدن

Varf/ tevis

افعال غیرساده واژگانی‌شده:

Tof bazien (felik bazoen) = تف کردن.

در فعل غیرساده واژگانی‌شده «felik = تف کردن»، چون جزء فعلی «bazoen = زدن» آمده است، باید آن را غیرساده واژگانی‌شده دانست زیرا عناصر معنایی حرکت، مسیر و پیکر از طریق دو جزء فعل با هم بازنمایی می‌شوند.

و) حرکت + شیوه + پیکر

تنها یک فعل این سه عنصر را بازنمایی می‌کند یعنی فعل غیرساده واژگانی‌شده «pa bazoen = پا زدن». انواع مختلف ادغام‌هایی که در افعال حرکتی مازندرانی وجود دارند، در جدول (۱) آمده‌اند. ادغام‌های فعلی یا الگوهای واژگانی‌شدگی با توجه به تعداد عناصر معنایی

دسته‌بندی شده‌اند. سپس در هر دسته بر اساس بسامد وقوع، از پربسامدترین الگوهای واژگانی شدگی تا کم‌بسامدترین آنها، مرتب گشته‌اند.

جدول ۱ توزیع معنایی افعال حرکتی مازندران

وقوع	عناصر معنایی	تعداد	درصد
۱	حرکت	۱	٪۰/۷۲
۲	حرکت + شیوه	۳۸	٪۲۷/۱۴
	حرکت + مسیر	۳۴	٪۲۴/۲۸
۳	حرکت + مسیر + شیوه	۲۰	٪۱۴/۲۸
	حرکت + مسیر + پیکر	۲	٪۱/۴۴
	حرکت + شیوه + پیکر	۱	٪۰/۷۲
جمع	۶ الگو	۹۶	٪۶۸/۵۷

جدول بالا تنها مربوط به افعال واژگانی شده (اعم از ساده و غیرساده) است. براین اساس، از ۱۴۰ فعل حرکتی مازندرانی تعداد ۹۶ فعل (۶۸/۵۷ درصد کل افعال) واژگانی شده‌اند و ۲۴ فعل (۳۱/۴۳ درصد کل افعال) تابع‌دار هستند.

همانگونه که در این جدول مشاهده می‌شود، در مازندرانی شش الگوی واژگانی شدگی وجود دارند. الگوهای واژگانی شدگی‌ای که حرکت و یک جزء معنایی را رمزگذاری می‌کنند، دو الگو هستند و آن جزء معنایی یا مسیر است یا شیوه. این دو الگو یعنی (حرکت + شیوه) و (حرکت + مسیر) به ترتیب پربسامدترین الگوها در میان همه الگوها می‌باشند. الگوهایی که حرکت و دو جزء معنایی را رمزگذاری می‌کنند، سه الگو هستند. آن اجزای معنایی مسیر و شیوه، مسیر و پیکر و شیوه و پیکر هستند. الگوهای واژگانی شدگی (حرکت + مسیر + شیوه)، (حرکت + مسیر + پیکر) و (حرکت + شیوه + پیکر) به ترتیب پربسامدترین و کم‌بسامدترین الگوها در میان الگوهایی هستند که حرکت و دو جزء معنایی را رمزگذاری می‌کنند. تنها یک الگوی واژگانی شدگی وجود دارد که فقط یک جزء معنایی را بازنمایی کند و آن جزء معنایی هم، حرکت است. این الگو یعنی الگوی (حرکت) همراه با الگوی (حرکت + شیوه + پیکر) دارای کمترین بسامد وقوع هستند. به این ترتیب، الگوهای واژگانی شدگی در زبان مازندرانی از پربسامدترین به کم‌بسامدترین آنها عبارتند از:

۱- حرکت + شیوه

۲- حرکت + مسیر

۳- حرکت + مسیر + شیوه

۴- حرکت + مسیر + پیکر

۵- (حرکت) و (حرکت + شیوه + پیکر).

در پیکره الگویی پیدا نشد که زمینه یکی از عناصر معنایی‌ای باشد که آن را واژگانی کند. این می‌تواند تأییدی بر ادعای تالمی (همان: ۶۰، ۶۱) باشد مبنی بر اینکه الگوی (حرکت + زمینه) نظام اصلی هیچ زبانی را برای بیان حرکت تشکیل نمی‌دهد. چنین ادغامی حتی ممکن است نظامی فرعی را هم تشکیل ندهد.

۷.۵. چگونگی بازنمایی اطلاعات چندگانه مسیر در مازندرانی

برخلاف اهمیت مسیر در رویداد، تأکید پژوهش‌ها دربارهٔ افعال حرکتی معمولاً روی شیوه حرکت بوده است (ایبارتس - آنتونانو، ۲۰۰۳). لازم است اشاره شود که اطلاعات چندگانه مسیر در مازندرانی چگونه بازنمایی می‌شوند؛ انواع اطلاعات مسیر در مازندرانی کدام‌اند و این اطلاعات چگونه در افعال حرکتی بازنمایی می‌شوند. در واقع، در اینجا بر اطلاعات چندگانه مسیر و چگونگی بازنمایی آنها تمرکز می‌شود. افعال حرکتی در زبان‌ها بر اساس نوع مسیر (اطلاعات چندگانه مسیر) و چگونگی بازنمایی آن دسته‌بندی می‌گردند.

در این بخش، افعال حرکتی با توجه به الف) نوع مسیری که بازنمایی می‌کنند و ب) عناصر روساختی‌ای که برای بازنمایی این اطلاعات از آنها استفاده می‌کنند، دسته‌بندی می‌شوند. به این معنی که آیا مسیر در ریشه فعل (افعال واژگانی شده چه ساده و چه غیرساده) رمزگذاری می‌شود یا در تابع (افعال تابع‌دار). به طور کلی ۱۶ نوع مسیر در پیکره پژوهش مشاهده و مشخص شده‌اند که عبارتند از:

- ۱- به سوی زمینه / ۲- دور از زمینه / ۳- به درون زمینه / ۴- به بیرون از زمینه / ۵- به بالا / ۶- به پایین (از زمینه) / ۷- عبور از زمینه / ۸- به جلو / ۹- به عقب (زمینه) / ۱۰- تغییر جهت / ۱۱- جهت‌های چندگانه از یک نقطه شروع واحد / ۱۲- پس از زمینه / ۱۳- بازگشت به زمینه / ۱۴- در زمینه / ۱۵- روی زمینه / ۱۶- به دور زمینه

سه مقوله آخر این فهرست را نگارنده به طبقه‌بندی انواع مسیر اضافه کرده است، همانگونه که اشاره شد. به طور کلی، مسیر با افعالی مرتبط است که حرکت انتقالی را نشان می‌دهند. لازم به ذکر است، برای برخی افعال دو نوع مسیر درج شده است. این بدان معنی نیست که این افعال همزمان دارای دو مسیر هستند بلکه به این دلیل است که این افعال با توجه به تعریف ارائه‌شده برای آنها و بافت خاصی که در آن به کار می‌روند، یکی از انواع مسیر را دارا هستند. به عبارت دیگر، در برخی بافت‌های زبانی یک نوع مسیر و در برخی دیگر نوع دیگری از مسیر را بیان می‌کنند. به طور کلی، به لحاظ منطقی یک پیکر هنگام حرکت نمی‌تواند همزمان چند مسیر داشته باشد اما می‌تواند چند شیوه داشته باشد. در اینجا تنها به اطلاعات مسیری پرداخته می‌شود که در افعال حرکتی پیکره پژوهش بازنمایی شده باشند.

۱- دور از زمینه

این نوع مسیر عموماً بر شروع حرکت از زمینه و دور شدن از آن دلالت دارد. این نوع حرکت می‌تواند نشان‌دهنده موارد زیر باشد: الف) پیکر زمینه را ترک می‌کند: vel hakerden = ترک کردن؛ = جدا شدن. ب) پیکر از زمینه فرار می‌کند تا آزاد باشد یا از خطر در امان بماند: ؟ = در رفتن (فرار کردن). ج) پیکر توسط عاملی خارجی از زمینه مورد نظر دور می‌شود: rahi hakerden = روانه کردن (فرستادن). برخی دیگر از این فعل‌ها معنای عمومی‌تری دارند زیرا به حرکت پیکر به مکانی دورتر اشاره دارند و استلزام معنایی خاصی ندارند: jabejahabaien = انتقال یافتن؛ bordan = رفتن.

افعال واژگانی شده:

Velhakerden = ترک کردن؛ baverden = بردن؛ (1) darbordan (1) = در رفتن (فرار کردن)؛ jabejahabaien = انتقال یافتن؛ = جابجا کردن؛ (1) = گشتن (از جایی به جایی رفتن dorbazoan)؛ siva = جدا شدن؛ kuč hakerden = کوچ کردن؛ = روانه کردن (فرستادن)؛ rahi hakerden = رفتن؛ = پراندن؛ = پریدن - baperesan .

افعال تابع دار:

فعل تابع داری پیدا نشد که این نوع مسیر از طریق تابع آن بازنمایی شده باشد.

۲- دور از زمینه

این نوع مسیر عموماً بر شروع حرکت از زمینه و دور شدن از آن دلالت دارد. این نوع حرکت می‌تواند نشان‌دهنده‌ی موارد زیر باشد: الف) پیکر زمینه را ترک می‌کند: *vel hakerden* = ترک کردن؛ = جدا شدن. ب) پیکر از زمینه فرار می‌کند تا آزاد باشد یا از خطر در امان بماند: = در رفتن (فرار کردن). ج) پیکر توسط عاملی خارجی از زمینه‌ی مورد نظر دور می‌شود: *rahi hakerden* = روانه کردن (فرستادن). برخی دیگر از این فعل‌ها معنای عمومی‌تری دارند زیرا به حرکت پیکر به مکانی دورتر اشاره دارند و استلزام معنایی خاصی ندارند: *bərjaj* = انتقال یافتن؛ = رفتن. افعال واژگانی شده:

Vel = ترک کردن؛ *baverden* = بردن؛ راندن (به رفتن واداشتن)؛ در رفتن (فرار کردن)؛ *bərjaj* = انتقال یافتن؛ = جابجا کردن؛ گشتن (از جایی به جایی رفتن)؛ *siva* = جدا شدن؛ *kuč hakerden* = کوچ کردن؛ = روانه کردن (فرستادن)؛ = رفتن؛ = پراندن؛ = پریدن. افعال تابع‌دار:

فعل تابع‌داری پیدا نشد که این نوع مسیر از طریق تابع آن بازنمایی شده باشد. ۳- به درون زمینه

این نوع مسیر بر حرکت پیکر به درون زمینه دلالت می‌کند. همچنین نوعی عبور از مرز را نشان می‌دهد به این معنا که پیکر برای ورود به زمینه‌ی مورد نظر باید از مرز بین آن زمینه و محیط پیرامون آن عبور کند. افعال واژگانی شده:

Sevar bayyen = سوار شدن؛ *sevar hakerden* = سوار کردن.

افعال تابع‌دار:

Dele biyamoen = تو آمدن (داخل / وارد شدن)؛ *Fero hakerden* = فرو بردن؛ *Fero bore* = فرو رفتن؛ *jer našore* = فرو رفتن؛ *linge dele beδten* = پا گذاشتن توی؛ *demedaen dele* = انداختن توی.

در این افعال تابع‌دار، نوع مسیر (به درون زمینه) د پسوندهای فعلی «توی، فرو، در» و «فرو، فرود، پایین» بازنمایی شده‌است. ، به جملات زیر توجه شود:

<i>ve</i>	<i>sere – dele</i>	<i>borde</i>
= او		رفت

او توی خانه رفت./ او وارد خانه شد.

اگر زمینه نسبت به پیکر در موقعیتی پایین‌تر قرار داشته باشد، از پسوند فعلی «=پایین» استفاده می‌شود:

خانه پایین - رفت او =

او توی خانه رفت./ او وارد خانه شد.

اگر زمینه نسبت به پیکر در موقعیتی بالاتر قرار داشته باشد، از پسوند «= بالا» استفاده می‌شود:

خانه بالا - رفت او (مذکر) =

او توی خانه رفت./ او وارد خانه شد.

در زبان فارسی برای بیان این سه موقعیت معمولاً از یک جمله یعنی «او وارد خانه شد.» استفاده می‌شود. به عبارت دیگر، این سه نوع مسیر با صورت‌های روساختی مجزایی بیان نمی‌شوند.

۵۶ فعل حرکتی مازندرانی (۴۰ درصد کل افعال) در فعل واژگانی می‌کنند که الگوهای (حرکت + مسیر = ۳۴ فعل)، (حرکت + مسیر + شیوه = ۲۰ فعل) و (حرکت + مسیر + پیکر = ۲ فعل) با مجموع ۵۶ فعل را در بر می‌گیرند و در ۴۴ فعل تابع‌دار (۳۱/۴۳ درصد کل افعال) انواع مسیر در تابع‌های فعل بازنمایی می‌شوند. بنابراین از ۱۴۰ فعل حرکتی مازندران مجموعاً ۱۰۰ فعل (۷۱/۴۳ درصد کل افعال) عنصر معنایی مسیر را در افعال واژگانی شده و تابع‌دار بازنمایی می‌کنند.

انواع مسیری که در افعال واژگانی می‌شوند، از پربسامدترین به کم‌بسامدترین آن‌ها عبارتند از:

۱- دور از زمینه

۲- به بیرون از زمینه

۳- به سوی زمینه

۴- در زمینه

۵- به پایین (از زمینه)

۶- به بالا

۷- عبور از زمینه

جدول توزیع افعال حرکتی بازنمایی کننده مسیر در مازندران

ردیف	نوع مسیر	تعداد		درصد	
		افعال واژگانی- شده	افعال تابع‌دار	افعال واژگانی شده	افعال تاب- دار
۱	به سوی زمینه	۸	۰	۵/۷۱٪	۰٪
۲	دور از زمینه	۱۳	۰	۹/۲۸٪	۰٪
۳	به درون زمینه	۲	۶	۱/۴۴٪	۴/۲۸٪
۴	به بیرون از زمینه	۹	۹	۶/۴۲٪	۶/۴۲٪
۵	به بالا	۴	۶	۲/۸۵٪	۴/۲۸٪
۶	به پایین (از زمینه)	۵	۶	۳/۵۷٪	۴/۲۸٪
۷	عبور از زمینه	۳	۱	۲/۱۴٪	۰/۷۲٪
۸	به جلو	۱	۵	۰/۷۲٪	۳/۵۷٪
۹	به عقب (زمینه)	۰	۲	۰٪	۱/۴۴٪
۱۰	تغییر جهت	۰	۱	۰٪	۰/۷۲٪
۱۱	جهت‌های چندگانه از یک نقطه شروع واحد	۲	۰	۱/۴۴٪	۰٪
۱۲	پس از زمینه	۱	۰/۶		
۱۳	بازگشت به زمینه	۰	۰	۰٪	۴/۲۸٪
۱۴	در زمینه	۶	۲	۴/۲۸٪	۰٪
۱۵	روی زمینه	۱	۰	۰/۷۲٪	۰٪
۱۶	به دور زمینه	۱	۰	۴۰٪	۳۱/۴۳٪
جمع		۵۶	۴۴	۴۰٪	۳۱/۴۳٪
جمع کل		۱۰۰		۷۱/۴۳٪	

۸- به درون زمینه/ جهت‌های چندگانه از یک نقطه شروع واحد

۹- به جلو/ پس از زمینه/ روی زمینه/ به دور زمینه

۱۰- به عقب (زمینه)/ تغییر جهت/ بازگشت به زمینه

انواع مسیری که در تابع‌های افعال تابع‌دار بازنمایی می‌شوند، از پراسامدترین به کم-
بسامدترین آن‌ها عبارتند از:

۱- به بیرون از زمینه

۲- به بالا/ به درون زمینه/ به پایین (از زمینه)/ بازگشت به زمینه

جدول توزیع تابع‌های وندی مسیرنما در مازندران

نوع وند	ردیف	وند	معادل فارسی	نوع مسیری که بازنمایی می‌کند	تعداد	درصد	جمع (تعداد)	جمع (درصد)	جمع کل (تعداد)	جمع کل (درصد)	
پیشوند فعلی	۱		بالا	به بیرون از زمینه	۱	۰/۷۲٪	۶	۴/۲۸٪	۹	۶/۴۲٪	
			بالا	به بالا	۵	۳/۵۷٪					
	۲		بیرون، در	به بیرون از زمینه	۳	۲/۱۴٪	۳	۲/۱۴٪			
پسوند فعلی	۱		تو (ی)، فرو، در	به درون زمینه	۵	۳/۵۷٪	۵	۳/۵۷٪			
	۲		پایین، فرود	به پایین (از زمینه)	۶	۴/۲۸٪	۸	۵/۷۱٪			
			فرو	به درون زمینه	۱	۰/۷۲٪					
			رویِ	روی زمینه	۱	۰/۷۲٪					
	۳		دوباره، بر، باز	بازگشت به زمینه	۶	۴/۲۸٪	۹	۶/۴۲٪			
			از	عبور از زمینه	۱	۰/۷۲٪					
			رویِ	روی زمینه	۱	۰/۷۲٪					
			به	به بالا	۱	۰/۷۲٪					
	۵ تابع وندی (پیشوند و پسوند فعلی) مسیرنما					۳۱	۲۲/۱۴٪	۳۱			۲۲/۱۴٪
جمع											

۳- به جلو

۴- به عقب (زمینه) / روی زمینه

۵- عبور از زمینه / تغییر جهت

۶- به سوی زمینه / دور از زمینه / جهت‌های چندگانه از یک نقطه شروع واحد / پس از زمینه / در زمینه / به دور از زمینه

۵- تابع‌وندی (۲ پیشوند و ۳ پسوند فعلی) در افعال حرکتی مازندرانی انواع مختلف مسیر را بازنمایی می‌کنند. تابع ۳۱ فعل تابع‌دار (۲۲/۱۴ درصد) از کل افعال تابع‌دار (۴۴ فعل برابر با ۳۱/۴۳ درصد کل افعال حرکتی مازندرانی پیکره‌ی پژوهش یعنی ۱۴۰ فعل حرکتی) را این‌وندهای مقید مسیرنما تشکیل می‌دهند. از این تعداد، ۹ فعل (۶/۴۲ درصد افعال) تابعشان پیشوند فعلی و ۲۲ فعل (۱۵/۷۱ درصد افعال) تابعشان پسوند فعلی است یعنی پسوندهای فعلی دارای بیش‌ترین بسامد وقوع هستند. این پیشوندها و پسوندهای فعلی عبارتند از: الف) پیشوندها: «بالا»، «بیرون، در»، ب) پسوندها: «در، تو(ی)، فرو»، «از، به، دوباره، بر، باز، پس، روی مداوم»، «فرو، فرود، پایین، روی»، «بالا». همانگونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، در داده‌های پژوهش حاضر «بالا» تنها به‌صورت پیشوند آمده‌است اما می‌تواند با همان معنا به‌صورت پسوند نیز بیاید.

۶. نتیجه‌گیری

اشاره شد که از ۱۴۰ فعل حرکتی مازندرانی تعداد ۹۶ فعل (۶۸/۵۷ درصد افعال) واژگانی شده هستند و ۴۴ فعل (۳۱/۴۳ درصد افعال) تابع‌دار هستند. بر اساس جدول ۲ هم عنوان شد که این ۴۴ فعل تابع‌دار (۳۱/۴۳ درصد افعال) انواع مسیر را در تابع‌های فعل بازنمایی می‌کنند یعنی کل افعال تابع‌دار در تابع خود مسیر را بازنمایی می‌کنند. با توجه به جدول ۳ نیز از کل افعال، ۳۱ فعل تابعشان‌وند مقید (پیشوند و پسوند فعلی) مسیرنما است و در نتیجه تابع ۱۱ فعل باقیمانده، واژه آزاد است. در تابع‌ها چه به‌صورت واژه آزاد و چه وند مقید، عناصر معنایی دیگری مانند «پیکر» و «همراه پیکر» نیز بازنمایی می‌شوند و دلیل اینکه ادعا شده است که همه افعال تابع‌دار مسیر را در تابع خود بازنمایی می‌کنند به این معنا نیست که تنها مسیر را بازنمایی می‌کنند بلکه به این معنا است که در همه موارد مسیر بازنمایی می‌شود و در پاره‌ای موارد نیز علاوه بر مسیر، عناصر معنایی دیگری بازنمایی می‌شوند. به عبارت دیگر، در چنین

افعالی به لحاظ بازنمایی، بین عنصر معنایی مسیر و عناصر دیگر همپوشانی وجود دارد. این همپوشانی‌ها در پاره‌ای موارد تعیین بسامدها را اندکی با مشکل مواجه می‌سازد. برای نمونه، در فعل تابع‌دار «پا گذاشتن توی» هم، مسیر (به درون زمینه) از طریق وند مقید (پسوند فعلی) «توی» بازنمایی می‌شود و واژه آزاد «پا» نیز پیکر را بازنمایی می‌کند. در فعل تابع‌دار «رفتن همراه» نیز، تکواژ آزاد «همراه»، همراه پیکر را نشان می‌دهد و مسیر (دور از زمینه) در فعل ساده «رفتن» واژگانی شده است. وند مقید (پسوند فعلی) هم مسیر را بازنمایی می‌کند و هم شیوه را این وند تنها وندی است که غیر از مسیر، شیوه را هم بازنمایی می‌کند. بقیه وندهای مقید تنها مسیرنما هستند. یافته‌های این پژوهش می‌تواند برای پژوهش‌هایی که تأثیر الگوهای معنی شناختی مختلف را بر روی شناخت غیر زبانی بررسی می‌کنند، مفید باشد. به علاوه، می‌تواند ویژگی‌های زبانی زبان مازندرانی راجع به چگونگی بازنمایی رویداد حرکت و رده شناختی آن و ارتباط این زبان با زبان فارسی و دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی را از دیدگاه رده‌شناسی شناختی نشان دهد. افزودن بر این، نتایج این پژوهش می‌تواند ارزیابی و آزمون عملی نظریه الگوهای واژگانی شدگی تالمی درباره رده شناسی شناختی زبان‌ها به ویژه زبان‌های ایرانی به شمار رود. از دیگر نتایج پژوهش حاضر می‌توان به پی بردن به ویژگی‌های شناختی و فرهنگی گویشوران زبان مازندرانی از راه چگونگی درک و مفهوم سازی رویداد حرکت، اشاره کرد.

کتاب‌نامه

۱. ازکیا، ندا (۱۳۹۰)، حرکت در زبان فارسی: دیدگاهی شناختی و رده شناختی، رساله دکتری زبان شناسی همگانی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
۲. ازکیا، ندا و فرهاد ساسانی (۱۳۹۱)، «واژگانی شدگی در فعل‌های حرکتی فارسی: الگویی تازه»، مجله زبان و زبان‌شناسی، سال ۸، شماره ۱، صص ۸۲-۱۰۲.
۳. ازکیا، ندا، فرهاد ساسانی و آریتا افراشی (۱۳۹۴)، «واژگانی شدگی، چارچوبی برای تبیین فعل غیر ساده حرکتی در زبان فارسی»، زبان‌پژوهی، سال هفتم، شماره ۱۴، صص ۳۱-۵۷.
۴. افراشی، آریتا و آسیه رحمانی (۱۳۹۳)، «حرکت فرضی در زبان فارسی: رویکردی شناختی به مسیرهای گسترشی»، مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران، دوره ۲، شماره ۶، صص ۱-۲۵.

- ۱۰۰ مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد شماره ۶/پیاپی ۲۶
۵. پشتوان، حمیده (۱۳۹۲)، بازنمود رویدادهای حرکتی در گفتار روایی کودکان فارسی زبان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، تهران: دانشگاه الزهرا.
 ۶. دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۰)، زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی (ویراست دوم)، تهران: سمت.
 ۷. (۱۳۹۲)، پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
 ۸. راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۰)، درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم، تهران: سمت.
 ۹. مسگرخویی، مریم (۱۳۹۱)، «بازنمود رویداد حرکت در فارسی: رویکردی شناختی»، مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی ایران (صص ۷۳۷-۷۴۷، شماره ۲۸۱، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی).
 ۱۰. (۱۳۹۲)، بازنمود رویداد حرکت در زبان فارسی: رویکردی شناختی، رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 ۱۱. (۱۳۹۲)، «بازنمود مسیر در افعال حرکتی فارسی»، دستور، شماره ۹، صص. ۷۴-۹۲.
 ۱۲. (۱۳۹۳)، «حرکت‌پنداری در زبان فارسی: رویکرد شناختی»، زبان و زبان‌شناسی، شماره ۹، صص. ۲۳-۳۶.
 ۱۳. (۱۳۹۴)، «بازنمود اطلاعات شیوه در فعل‌های حرکتی فارسی بر اساس نظریه الگوهای واژگانی شدگی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، سال پنجم، شماره ۱۰، صص. ۷۵-۹۰.
 ۱۴. مقدم، غزاله (۱۳۹۲)، بررسی افعال حرکتی زبان فارسی، رویکردی شناختی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
 ۱۵. همتی، طاهره و آریتا افراشی (۱۳۹۵)، «بازنمایی حرکت در ترجمه: رویکردی شناختی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، سال ششم، شماره ۱۱، صص ۷۷-۹۵.
 16. Akhavan, Niloofar, Nazbanou Bonnie Nozari & Tilbe Göksun (2015), Motion event expression in language and gesture: Evidence from

- Persian, proceedings of the 37th Annual Conference of the Cognitive Science Society, Pasadena, CA.
17. Allwood, Jens & Peter Gärdenfors(eds)(1999), Cognitive Semantics: Meaning and Cognition, Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
 18. Babai, Hajar.(2011)«Lexicalization of Motion Event in Persian», Theory and practice in language studies, 1(2), pp. 157-162.
 19. Berman, Ruth A. & Dan Isaac Slobin(1994), Relating Events in Narrative: A Crosslinguistic Developmental Study, Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum Associates.
 20. Croft, William & D. Alan Cruse(2004), Cognitive Linguistics, Cambridge: Cambridge University press.
 21. Evans Vyvyan & Melanie Green(2006), Cognitive Linguistics: An Introduction, Edinburgh University Press.
 22. Cifuentes Férez, Paula(2008), Motion in English and Spanish: A Perspective from Cognitive Linguistics, Typology and Psycholinguistics, PHD Thesis, Spain: Universidad de Murcia.
 23. Feiz, Parastou(2011), «Traveling through space in Persian and English: a comparative analysis of motion events in elicited narratives», Language Sciences, 3e(3), pp. 401-416.
 24. Frawley, William(1992), Linguistic Semantics, Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum.
 25. Gennari, Silvia P. et. al.(2002), «Motion events in language and cognition», Cognition, 83, pp. 49-79.
 26. Goldberg, Adele E(1998b), «patterns of Experience in patterns of Language», In Michael Tomasello(ed.), the New Psychology of Language, Lawrence Erlbaum Publications, pp. 203-219.
 27. Heine, Bernd(1997), Cognitive Foundations of Grammar, Oxford: Oxford University Press.
 28. Ibarretxe-Antoñano, Iraide(2004a), «Motion Events in Basque Narratives», In S.. Strömquist & L. Verhoeven(Eds.), Relating Events in Narrative: Typological and Contextual Perspectives in Translation, Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates, pp. 89-112.
 29. Karimipour, Amir & Vali Rezai(2016), «Typological Analysis of Ilami Kurdish verbs of Motion: With Focus on the Concept of path», DE GRUYTER MOUTON, 69(3), pp. 411-435.
 30. Kersten, Alan W. et. al. (2003), «Differential sensitivity to manner of motion in adult English and Spanish speakers», Paper presented at the Meeting of the Society for Research in Child Development Tampa, FL.
 31. Lassiter, G Daniel et. al.(2002), «Observational Goals and Behavior Unitization: A Reexamination», Journal of Experimental Social Psychology, 36, pp. 649-659.

32. Lee, David(2001), *Cognitive Linguistics: An Introduction*, Oxford: Oxford University Press.
33. Levin, Beth & Malka RappaportHovav(2005), *Argument Realization*, Cambridge: Cambridge University Press.
34. Löbner, Sebastian(2002), *Understanding Semantics*, London: Arnold.
35. Papafragou, Anna et. al.(2002), «Shake, rattle, 'n' roll: the representation of motion in language and cognition», *Cognition*, 84(2), pp. 189-219.
36. Slobon, Dan Isaac(2000), «Verbalized Events: a Dynamic Approach to Linguistic Relativity and Determinism», In S. Niemeier & R. Dirven (Eds.), *Evidence for Linguistic Relativity*, Berlin: Mouton de Gryyter , pp. 107-138.
37.(2004), «The Many Ways to Search for a Frog: Linguistic Typology and the Expressiob of Motion Events», In S. Stromqvist & L. Verhoeven(Eds.), *Relating Events in Narrative: Typological and Contextual Perspectives in Translation*, Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates, pp. 21o-257.
38. Talmy, Leonard(1975), «Figure and Griund in Complex Sentences», *Proceeding of the First Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*, pp. 419-430.
39. (1985), «Lexicalization Patterns: Semantic Structure in Lexical Forms», In T. Shipen(Ed.), *language typology and lexical descriptions: Vol. 3, Grammatical categories and the lexicon*, Cambridge: Cam.ridge University Press, pp. 57-149.
40.(1991), «Path to Realization: A Typology of Event Conflation», In *Berkeley Linguistic Society*, 7, pp. 489-519.
41.(2000), *Toward a Cognitive semantics(Volune II)*, Cambridge , MA: MIT Press.
42. Zaks, Michael A. et. al.(2000), «On Phase Synchronization by Periodic Force in Chaotic Oscillators whit Saddle Equilibria», *Int. J. Bifurcation and Chaos*, 10, pp. 2649-2667.
43. Zlatev, Jordan & Peerapat Yangklang(2004), «A Third Way to Travel: The Place of Thai and Serial Verb Language in Motion Event Typology», In S. Strömqvist & L. Verhoeven(Eds.), *Relating Events in Narrative: Typological and Contextual perspectives in Translation*, Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates, pp. 159-190.
44. Www.unesco.org/languages-atlas/

A Study of the Linguistic Representation of the Movement Event from the Perspective of Cognitive Linguistics: A Case Study of Movement Verbs in the Mazandaran Language

Golzadeh Geravi, Zahra

**PhD Candidate in Linguistics, Department of English Language and Linguistics,
Islamic Azad University, Bushehr Branch, Bushehr, Iran**

Babasalari, Zahra¹

**Department of Linguistics & Foreign Languages, Payam Noor University , Tehran,
Iran**

Yazdani, Saeed

**Assistant Professor, Department of English Language and Linguistics, Islamic Azad
University, Bushehr Branch, Bushehr, Iran**

Mohamah, Hossin, sharafzadeh

**Assistant Professor, Department of Linguistics, Bushehr Branch, Islamic Azad
University, Bushehr, Iran**

Received:03/12/2021

Accepted: 27/02/2022

Abstract

This study deals with the semantic nature of the motor actions of Mazandaran language by emphasizing the dominant pattern for distributing information related to the way and movement, how to represent multiple information of the path and multiple information of the method. Since almost all researches on the semantics of motor actions of Iranian languages and dialects have been done about Persian language based on the cognitive approach and patterns of Talmudic lexicography (1985 and 2000b), the present study can be a step towards filling this gap in the field of other Iranian languages and dialects and a starting point in this regard. The approach of this study to the motor verbs of Mazandaran language, especially non-simple verbs in line with the view of Azkia et al. (2015) about simple motor verbs in Persian language has been formed within the framework of lexical patterns. In the present study, simple and uncomplicated lexical verbs are placed in a group as opposed to functional simple verbs. The 140 body verbs of this study include 39 simple verbs, 57 simple verbal verbs and 44 simple functional verbs. The main question of this research is what is the dominant pattern for distributing information

1- z.babasalari@pnu.ac.ir

about the method, path and movement in Mazandaran language? As a result of this research, it can be pointed out that in the Mazandaran language, it is not possible to determine a dominant pattern for the distribution of information related to method, route and movement. Motor verbs translate this information almost equally. According to this study, out of 140 motor verbs in Mazandaran, 96 verbs (68.57% of the total verbs) have been lexical and 44 verbs (31.43% of the total verbs) are functional.

Keywords: Cognitive semantics, motor events, Mazandaran language, lexical patterns.

ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول در عربی و فارسی: رویکردی تطبیقی-در زمانی

روح‌الله مفیدی، استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، قزوین، ایران

صص: ۱۳۳-۱۰۵

چکیده

این مقاله با نگاهی درزمانی (تاریخی) به بررسی و مقایسه تحولات دو زبان عربی و فارسی در سه حوزه آرایش واژگانی، مطابقه و حالت‌نمایی به‌مثابه ابزارهای متمایزکردن فاعل و مفعول پرداخته‌است. درواقع، مسئله اصلی این پژوهش، بررسی و پیگیری تحولاتی بوده که در تاریخ این دو زبان در زمینه روش‌های تفکیک فاعل و مفعول رخ داده‌است. در زبان عربی، گونه عربی قدیم با دو گونه امروزی‌اش مقایسه شده و در فارسی نیز تحولات مذکور از دوره باستان تا امروز دنبال شده‌است. داده‌های عربی قدیم و فارسی از منابع مکتوب استخراج شده و بخش میدانی این پژوهش، گردآوری داده‌هایی از عربی خوزستان و لبنان از طریق مصاحبه با شش گویشور (سه گویشور از هرکدام) به‌وسیله ابزار پرسشنامه و توصیف تصویر بوده‌است. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که زبان عربی ابزار حالت‌نمایی را ازدست داده، ابزار مطابقه را گسترش داده و میزان اتکای زبان بر ابزار آرایش واژگانی بیشتر شده‌است. درمقابل، فارسی در طول تاریخ خود، ابزارهای حالت‌نمایی و مطابقه را از دست داده و مجدداً هردو را بازسازی کرده و آرایش واژگانی ارکان اصلی جمله‌اش نیز تغییری نکرده‌است. همچنین در این پژوهش، هیچ شواهدی مبنی بر تأثیرگذاری عربی و فارسی بر یکدیگر در این حوزه‌ها یافت نشد و ظاهراً این تحولات، درون‌زبانی بوده‌اند یا دست‌کم این دو زبان در این زمینه تحت تأثیر یکدیگر نبوده‌اند.

کلید واژه‌ها: آرایش واژگانی، حالت‌نمایی، عربی، فارسی، مطابقه.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۱

پست الکترونیکی:

۱. مقدمه

در جملات دارای فعل متعدی که فاعل و مفعول به‌طور همزمان حضور دارند، ساده‌ترین مسیر تشخیص و متمایز کردن این دو از یکدیگر، ملاحظات معنایی است: گاهی معنای فعل، امکان پیش‌بینی و تعیین فاعل و مفعول را هنگام خوانش جمله فراهم می‌کند. مثلاً در جمله «بچه توپ را پرتاب کرد» براساس معنای فعل، معمولاً انتظار می‌رود که فاعلش جاندار و مفعولش بی‌جان باشد. با این حال، این روش فقط در برخی موقعیت‌ها و نمونه‌ها منجر به تفکیک و درک صحیح روابط اسم‌ها با فعل (مطابق نیت گوینده) می‌شود و در اغلب موارد، قابل‌اتکاء نیست. اصولاً زبان‌های جهان از دو ابزار قراردادی در دستور زبان خود برای تعیین روابط مذکور بهره می‌گیرند و درغیاب این ابزارها به ابزار سومی متوسل می‌شوند: (۱) مطابقت فعل با فاعل یا مفعول یا هردو؛ (۲) استفاده از نشانه‌های حالت^۱ برای مشخص کردن فاعل یا مفعول یا دیگر اجزای جمله؛ (۳) در نظر گرفتن توالی ثابتی برای ظهور فاعل و مفعول در جمله^۲ (نک. تالرمین، ۲۰۱۵: ۱۸۸-۱۸۹). میزان استفاده هر زبان از هریک از این ابزارها (و معمولاً از ترکیبی از آن‌ها) در هر مقطع از تاریخ آن زبان، مشخص و ثابت است. درعین حال، این میزان استفاده نیز مانند هر جنبه دیگری از ویژگی‌های زبانی، در معرض تحول تاریخی است و در طول تاریخ می‌تواند تغییر کند و منجر به حذف، شکل‌گیری مجدد یا تقویت هریک از ابزارها شود.

این مقاله بر کاربرد هریک از این سه ابزار در زبان‌های عربی و فارسی در طول تاریخ مستند و مکتوب آن‌ها (یعنی متونی که در طول تاریخ این دو زبان نوشته شده‌اند) تمرکز می‌کند و اولاً به مقایسه این دو زبان از لحاظ چگونگی و میزان استفاده از این ابزارها می‌پردازد (رویکرد تطبیقی) و ثانیاً تحولات تاریخی این ابزارها را پیگیری می‌کند (رویکرد در زمانی). به بیان دیگر، مسئله اصلی پژوهش حاضر، این است که در هریک از دو زبان عربی و فارسی، در طول تاریخشان چه تغییراتی در روش‌های بازنمایی فاعل و مفعول به‌وجود آمده و با مقایسه

1- case

۲- در مطالعات رده‌شناسی (چهارچوب نظری مقاله حاضر) اصطلاح «مفعول» در این مباحث اصولاً معطوف به مفعول مستقیم (بی‌واسطه) است (نک. تالرمین، ۲۰۱۵: فصل‌های ۶ و ۷). مفعول غیرمستقیم اگر با واسطه حرف اضافه در ساخت نحوی ظاهر شود، همین حرف اضافه ابزار تمایز آن از فاعل و مفعول مستقیم خواهد بود؛ و اگر بدون واسطه حرف اضافه بیاید، ملاحظات معنایی و آرایش واژگانی می‌تواند مشخص‌کننده آن باشد.

این تغییرات دستوری در تاریخ دو زبان مذکور، به چه نتایجی می‌توان دست یافت؟ در زبان عربی، گونه تاریخی که در قرآن و متون نظم و نثر (از دوره جاهلی به بعد) دیده می‌شود، عربی قدیم (کلاسیک) نامیده می‌شود و عربی فصیح (معیار)^۱ نیز ویژگی‌های دستوری کم‌وبیش مشابهی با آن دارد. ازسوی دیگر، لهجه‌های محلی عربی که امروزه در جوامع مختلف عربی تکلم می‌شوند، گونه‌های تحول‌یافته عربی قدیم هستند. در این مقاله، تحولات عربی قدیم در دو گونه محلی خوزستان و لبنان از لحاظ ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول، با یکدیگر و با زبان فارسی (از دوره باستان تا امروز) مقایسه شده‌است.

مبنای مقایسه‌های مذکور، الگوهای مطرح در زبان‌شناسی تاریخی در خصوص سیر تدریجی تحولات زبانی در جوامع بشری است. از یک سو، فرض بر این است که عربی قدیم دست‌کم در عصر ظهور اسلام در مناطقی از شبه‌جزیره عربستان به‌عنوان یک زبان زنده رواج داشته و اسناد و مکتوبات مفصلی از آن دوره و قرون بعد به دست ما رسیده که ویژگی‌های واژگانی و دستوری این زبان را ثبت کرده‌اند. ازسوی دیگر، احتمالاً این زبان در همان زمان در مناطقی بیرون از عربستان نیز رواج داشته، یا این‌که بعدها از طریق اسلام به آن مناطق راه یافته و جایگزین زبان بومی آن مناطق شده است. در هر حال، تعامل احتمالی زبان عربی با زبان یا زبان‌های بومی هر منطقه (به‌مثابه پدیده‌ای معمول در جوامع بشری، از منظر جامعه‌شناسی زبان) و همچنین تحولات درون‌زبانی در واژگان و بخش‌های مختلف دستور زبان (آواشناسی، واج‌شناسی، صرف، نحو و معناشناسی) به‌تدریج باعث شده که گونه‌های امروزی عربی (یا همان «لهجه‌های محلی/عامیانه») از دل مادر مشترکشان (عربی قدیم) شکل بگیرند. در عین حال، پایین بودن سطح تماس گویشوران هر منطقه با یکدیگر باعث شکل‌گیری تنوعات گویشی در بین این گونه‌ها شده است. از این منظر، این گونه‌ها اصولاً صورت‌های تحول‌یافته عربی قدیم محسوب می‌شوند و می‌توان در چهارچوب نظریه‌ها و الگوهای زبان‌شناسی تاریخی، ویژگی‌های آوایی، واجی، صرفی، نحوی و معنایی آن‌ها را با عربی قدیم مقایسه کرد و به نتایجی در این خصوص دست یافت. مقاله حاضر، تلاشی در این حوزه مطالعاتی محسوب می‌شود.

1- Standard Arabic

داده‌های تاریخی این پژوهش (در فارسی و عربی) و نیز داده‌های فارسی امروز، از کتاب-های دستور زبان (شامل دستورهای همزمانی و تاریخی و کتب صرف و نحو) گرفته شده است. داده‌های گونه‌های محلی عربی، برگرفته از پیکره‌ای بالغ بر حدود ۹۰۰ جمله است که در یک پژوهش میدانی، از طریق مصاحبه با شش گویشور عربی خوزستان و لبنان (سه گویشور از هر کدام از این دو گونه محلی) با ابزار پرسشنامه شفاهی و توصیف تصویر فراهم شده است (دو پرسشنامه جمعاً شامل ۱۰۳ سؤال و ۱۴ تصویر). گویشوران گونه خوزستان، یک زن ۳۹ ساله از آبادان، یک مرد ۲۹ ساله از شادگان و یک مرد ۴۲ ساله از خرمشهر بوده‌اند و گویشوران گونه لبنان، یک زن ۲۲ ساله از بیروت، یک مرد ۲۵ ساله از نبطیه و یک زن ۲۲ ساله از بعلبک بوده‌اند.^۱ در جلسات مصاحبه با هر گویشور، داده‌های تولید شده ضبط و سپس آوانویسی شده و در مواردی صحت آوانویسی‌ها به تأیید گویشور مربوطه رسیده است.

چهارچوب نظری مقاله رده‌شناسی زبان^۲ است و مفاهیم بخش (۲) در این قالب تعریف شده است. بخش (۳) گزارشی از مطالعات پیشین است و بخش (۴) به تحلیل شواهد عربی و فارسی اختصاص دارد. در بخش (۵) تلاش شده سیر تحولات در این دو زبان و رابطه احتمالی هر تحول با سایر تحولات در همان زبان توضیح داده شود. در عین حال، هیچ شواهدی مبنی بر تأثیرگذاری عربی و فارسی بر یکدیگر در این حوزه‌ها وجود ندارد. بخش (۶) به طرح این مسئله و نیز نتیجه‌گیری و جمع‌بندی کلی مقاله می‌پردازد.

۲. مباحث نظری

ساده‌ترین قرارداد دستوری برای متمایز کردن فاعل و مفعول که مستلزم استفاده از هیچ عنصر واژگانی یا دستوری دیگری نیست، این است که فاعل و مفعول در هر زبان معمولاً توالی ثابتی دارند. در اکثر زبان‌های جهان، ارکان اصلی جمله (فاعل، مفعول و فعل) و اجزای سازنده گروه‌های نحوی (گروه اسمی، گروه حرف اضافه و...) به‌طور منظم با ترتیب ثابتی ظاهر می‌شوند که «آرایش واژگانی» نامیده می‌شود. در سطح جمله، سه آرایش «فاعل-مفعول-فعل»، «فاعل-فعل-مفعول» و «فعل-فاعل-مفعول» معمول‌ترین آرایش‌ها با بیشترین بسامد هستند.

۱- این افراد همگی تحصیلات دانشگاهی دارند و بعضی از آن‌ها در حال حاضر در زادگاه خود زندگی نمی‌کنند، ولی همگی در گفتگوهای روزمره در محیط خانه همچنان از زبان مادری (عربی محلی) استفاده می‌کنند.

بنابراین، در اکثر زبان‌های جهان ابتدا فاعل و سپس مفعول ظاهر می‌شود و از این منظر، آرایش واژگانی را می‌توان یکی از ابزارهای تمایز فاعل و مفعول دانست. به بیان ساده‌تر، دست‌کم در زبان‌های دارای سه آرایش مذکور، آن گروه اسمی که ابتدا می‌آید، فاعل است و گروه اسمی بعدی، مفعول است.^۱

معیار تعیین آرایش واژگانی در زبان‌ها، دو عامل *بسامه* و *ختی‌بودن* است. براساس عامل اول، توالی‌ای که بیشترین فراوانی وقوع را در زبان داشته‌باشد، «آرایش واژگانی بی‌نشان^۲» نامیده می‌شود؛ و سایر توالی‌ها «آرایش واژگانی نشاندار^۳» خواهند بود. براساس عامل دوم، اولاً توالی‌ای که فارغ از هرگونه تأکید و برجسته‌سازی اجزای جمله باشد، ختی و بی‌نشان تلقی می‌شود؛ و ثانیاً جمله خبری مثبت با فاعل و مفعول اسمی (نه بند فاعلی و مفعولی) که غیرضمیری و غیرمستتر باشند، مبنای تعیین آرایش ختی و بی‌نشان قرار می‌گیرد (جمله‌های پرسشی، منفی، دارای بند فاعلی یا مفعولی، دارای ضمیر فاعلی یا مفعولی، و دارای فاعل یا مفعول محذوف، گاهی رفتارهایی استثنایی و آرایش‌هایی نشاندار دارند) (نک. ولویلا، ۲۰۱۲: ۲۸۱-۲۸۴). ازسوی دیگر، گاهی براساس معیارهای فوق نمی‌توان یک آرایش واحد را به‌عنوان آرایش بی‌نشان و ختی در زبان تعیین کرد. یک نمونه از چنین وضعیتی زبان‌های دارای آرایش واژگانی آزاد است و نمونه دیگر، زبان‌هایی است که دو آرایش بی‌نشان دارند (برای وضعیت دوم، نک. درایر، ۲۰۰۷: ۷۷).

دومین روش برای متمایزکردن فاعل و مفعول از یکدیگر، استفاده از ابزارهای مطابقت فاعل با فاعل و گاهی با مفعول است. در زبان‌های جهان، وندها (عمدتاً پیشوند و پسوند) و واژه-بست‌ها ابزارهای مطابقت به‌شمار می‌روند. وندها به فعل جمله و واژه‌بست‌ها به فعل یا عنصر دیگری در جمله متصل می‌شوند و بسته به نوع مطابقت در هر زبان، در ویژگی‌هایی مانند شخص، شمار و جنس، با فاعل یا مفعول یا هر دو مطابقت می‌کنند. درواقع، دستور هر زبان در سیر تحول تاریخی خود، این امکان را دارد که ابزارهایی برای مطابقت ایجاد کند.^۴ ویژگی‌های مطابقت (شخص، شمار و جنس)، هدف مطابقت (فاعل یا مفعول یا هر دو) و درجه اجباری یا

۱- در پژوهش درایر (۲۰۱۳) فقط در ۲/۹٪ از زبان‌ها ابتدا مفعول و سپس فاعل ظاهر شده‌است.

2- unmarked

3- marked

۴- فرایند شکل‌گیری عناصر دستوری اصطلاحاً *دستوری‌شدگی* (grammaticalization) نامیده می‌شود (برای تعریف دقیق و معرفی انواع آن، نک. نغزگوی کهن، ۱۳۸۹).

اختیاری بودن آن، ابعاد مختلف فرایند شکل‌گیری ابزارهای مطابقه در هر زبان محسوب می‌شوند و درعین حال، کاملاً محتمل است که هریک از این موارد در تاریخ زبان دستخوش تحول شوند (همچنان‌که تحول تاریخی الگوهای آرایش واژگانی زبان نیز پدیده‌ای کاملاً محتمل است). با توجه به این‌که مسیر شکل‌گیری عناصر دستوری معمولاً یک‌طرفه است، همواره احتمال اجباری‌تر شدن نشانه‌های مطابقه، تبدیل آن‌ها از واژه‌بست به وند (حرکت آن‌ها به سوی فعل جمله و اتصال کامل به آن) و نهایتاً حذف یکی از ویژگی‌ها یا اهداف مطابقه، یا حذف کامل نشانه‌های مطابقه وجود دارد؛ و ازسوی دیگر، احتمال آغاز شدن چرخه جدیدی از شکل‌گیری هریک از این عناصر نیز همواره وجود دارد (نک. فوس، ۲۰۰۵).

سومین روش برای تمایزگذاری بین فاعل و مفعول، استفاده از نظام حالت‌نمایی به‌مثابه یک ابزار است. نشانه‌های حالت (وندها و واژه‌بست‌ها) معمولاً در انتهای اسم یا گروه اسمی ظاهر می‌شوند و نقش دستوری آن را در جمله نشان می‌دهند (در زبان‌های مختلف، نقش‌هایی مانند فاعل، انواع مفعول و متمم، و انواع قید می‌توانند در این فهرست قرار گیرند). هرچه تعداد نشانه‌های حالت در یک زبان، بیشتر باشد و نقش‌های دستوری مرتبط با حالت‌نمایی، متنوع‌تر باشند، نظام حالت در آن زبان، غنی‌تر و گسترده‌تر است (نک. ولوپیلای ۲۰۱۲: ۱۷۶-۱۷۷ پاورقی). در بعضی زبان‌ها اصولاً نظام حالت و نشانه‌های حالت‌نما شکل نگرفته‌اند و اصطلاحاً چنین تمایزی «دستوری نشده است». در زبان‌هایی که نظام حالت دارند، حداقل دو حالت وجود دارد: حالت فاعلی^۱ درمقابل حالت غیرفاعلی^۲. حالت غیرفاعلی در این زبان‌ها همه نقش‌های دستوری غیر از فاعل را پوشش می‌دهد. زبان‌های دارای نظام حالت گسترده‌تر، پس از حالت فاعلی، به‌ترتیب، حالت‌های مفعولی^۳، مضاف‌الیهی^۴ و مفعول غیرصریح^۵ را نیز می‌توانند داشته باشند (نک. بلیک، ۲۰۰۴: ۱۵۶). نظام‌های حالت نیز کاملاً در معرض تحول تاریخی قرار دارند و همواره احتمال شکل‌گیری نشانه‌های جدید (گسترش نظام)، ادغام نشانه‌ها (تقلیل یافتن نظام) و حتی ناپدید شدن تمام نشانه‌های حالت (فروپاشی حالت‌نمایی) وجود دارد.

1- nominative

2- oblique

3- accusative

4- genitive

5- dative

در پایان، به این نکته کلیدی باید اشاره کرد که زبان‌ها معمولاً از ترکیبی از سه ابزار تمایزگذاری مذکور (با درجات و نسبت‌های مختلف) استفاده می‌کنند و درعین حال، سهم هریک از این ابزارها در طول تاریخ زبان می‌تواند افزایش یا کاهش یابد و حتی به صفر برسد. ازسوی دیگر، باید توجه داشت که شکل‌گیری عناصر تصریفی (وند و واژه‌بست) فرایندی بسیار طولانی است که قرن‌ها و گاهی هزاران سال به طول می‌انجامد، ولی ناپدیدشدن آن‌ها می‌تواند در مدت زمانی نسبتاً کوتاه اتفاق بیفتد (هیگ، ۲۰۱۹: ۷۸). تعبیر استعاری «فاجعه‌بار» را برای توصیف سرعت ناپدیدشدن به کار برده‌است.

۳. پیشینه مطالعات

در این بخش، آثاری که به آرایش واژگانی، مطابقه و حالت در عربی یا فارسی در چهارچوب دستور سنتی یا نظریه‌های زبان‌شناسی پرداخته‌اند، به اختصار معرفی می‌شوند. در این میان، آثاری که رویکرد رده‌شناختی داشته‌اند، طبعاً بیشترین قرابت را با پژوهش حاضر دارند و در بخش (۴) بعضاً به یافته‌هایشان اشاره خواهد شد.

۳-۱. در زبان عربی

نخستین بحثی که در اینجا باید مطرح شود، دستاوردهای سنت دستورنویسی عربی (صرف-ونحو) در مباحث موردنظر است. این دستورها که اصولاً به توصیف عربی قدیم می‌پردازند، در زمینه آرایش واژگانی و مطابقه، توصیفات بسیار دقیقی از رفتار زبان عربی فراهم کرده‌اند. مباحثی چون جایگاه ظهور کلمات در جمله و «تقدیم» و «تأخیر» اجزای جمله (به عنوان اصل یا استثناء) درواقع، انواع الگوهای بی‌نشان و نشاندار را در عربی قدیم فهرست کرده‌اند. صورت‌های تصریف فعل و موارد ظهور و عدم ظهور ضمایر متصل فاعلی نیز درواقع توصیفی از نشانه‌های مطابقه هستند و «حروف مضارعه» هم در نظام مطابقه نقش دارند (نک. بخش ۴-۲ از مقاله حاضر). در مقابل، در بحث «اعراب اسم» (مرفوعات، منصوبات و مجرورات) اولاً دستورهای زبان عربی، این پدیده را با «اعراب فعل» که نوعاً وجه فعل را بیان می‌کند، خلط کرده‌اند؛ و ثانیاً بحث اعراب را به اسم‌هایی که هیچ نشانه صوری ندارند، تحمیل کرده‌اند. دو اعراب «رفع» و «نصب» در فعل مضارع، به ترتیب، برابر با وجه اخباری و التزامی‌اند (نک. شکرانی، ۱۳۷۴؛ متقی‌زاده، عامری و خان‌آبادی، ۱۳۹۷). ازسوی دیگر، دست‌کم در رویکرد

رده‌شناسان زبان، فقط اعراب «ظاهری» با پدیده حالت‌نمایی اسم منطبق است و اعراب‌های «محلی» و «تقدیری» به دلیل فقدان نشانه حالت، فاقد حالت در نظر گرفته می‌شوند (نک. مفیدی، ۱۳۹۸). همچنین در هر سه زمینه آرایش واژگانی، مطابقه و حالت، مشکل اساسی دستورهای سنتی زبان عربی، این است که اصطلاحات توصیفی خاص خودشان را دارند و با این اصطلاحات منحصر به فرد عملاً امکان مقایسه رفتارهای دستوری زبان عربی با زبان‌های دیگر متفی می‌شود.

پژوهش‌های زبان‌شناسی متعددی که به بررسی دستور زبان عربی پرداخته‌اند، عموماً از اصطلاحات نظری (با قابلیت کاربرد جهانی) استفاده کرده‌اند. بهلول (۲۰۰۸) به مسائل صرف فعل شامل زمان، وجه و نمود در عربی فصیح پرداخته و نقش دستوری عناصر صرفی را با نگاه نظری (تا حدی در چهارچوب نظریه زایشی چامسکی) بررسی کرده‌است. مارمورشتاین (۲۰۱۶) با رویکرد گفتمان-محور بر ویژگی‌های وجه اخباری (فعل مضارع) تمرکز کرده‌است. آئون، بن‌مأمون و شویری (۲۰۱۰) در چهارچوب نظریه زایشی، ساختار جمله را در عربی فصیح (با اشاراتی به برخی لهجه‌های امروزی) بررسی کرده‌اند. فاسی فهری (۱۹۹۳) نیز در همین چهارچوب به مباحث صرفی و نحوی جمله پرداخته و در اثر دیگرش (۲۰۱۲) ابعاد معنایی ساخت‌های نحوی را هم مورد بحث قرار داده‌است. اشلونسکی (۱۹۹۷) نیز در همین چهارچوب زایشی، مباحث ساخت جمله و آرایش واژگانی را در عربی و عبری مقایسه کرده و سلطان (۲۰۰۶) با همین رویکرد نظری فقط به مسئله مطابقه فعل پرداخته‌است. در زمینه حالت اسم، قبل از هر اثر دیگری باید به هاسل‌باخ (۲۰۱۳) اشاره کرد که مطالعه‌ای تطبیقی و نوعاً رده‌شناختی در زبان‌های سامی است و زبان‌های متعددی مانند عربی، عبری، اکدی، اوگاریتی (در سوریه قدیم)، جِزِری (در اتیوپی قدیم) و آرامی را مقایسه کرده‌است. هالبرگ (۲۰۱۶) فقط بر کاربرد نظام حالت در عربی فصیح در سخنرانی‌های رسمی تمرکز کرده‌است. البلوشی (۲۰۱۱، ۲۰۱۳ و ۲۰۱۵) با رویکرد زایشی تلاش کرده بین نشانه‌های حالت اسم و نشانه‌های وجه فعل، رابطه برقرار کند. احمد (۲۰۱۶) و بتوش (۲۰۱۷) نیز به ترتیب، نظریه حالت و وابسته و نظریه بهینگی را برای ارائه تحلیل‌های خود برگزیده‌اند.

در زمینه لهجه‌های محلی عربی، نخست باید از واتسون (۲۰۰۲) نام برد که در بخشی از اثر خود، مباحث صرف و مطابقه فعل را در عربی قاهره و صنعاء دنبال کرده‌است. بن‌مأمون

(۲۰۰۰) نیز با رویکرد زایشی به همین مباحث در عربی مصر و مراکش پرداخته‌است. بروسند (۲۰۰۰) عربی مراکش، مصر، سوریه و کویت را در همین مباحث و همچنین آرایش واژگانی بررسی کرده‌است. کوول (۱۹۶۴) هم یک دستور زبان برای عربی سوریه با تمام سرفصل‌های معمول در دستورهایست. محمدیگی و محمدیگی (۱۳۹۵) نیز صورت‌های صرف فعل و مطابقه را در عربی صنعاء نشان داده‌اند.

۳-۲. در زبان فارسی

برخلاف مطالعات زبان عربی که اغلب در قالب نظریه‌هایی متفاوت با چهارچوب مقاله حاضر (رده‌شناسی) انجام شده‌اند، در زبان فارسی، مطالعات رده‌شناختی متعددی در زمینه آرایش واژگانی، مطابقه و حالت انجام گرفته‌است. دبیرمقدم (۱۳۹۲: فصل دوم)، منشی‌زاده و ناصح (۱۳۸۶) و رضائی (۱۳۹۰) با نگاهی در زمانی، مباحث آرایش واژگانی را دنبال کرده‌اند و استیلو (۲۰۰۹) با همین نگاه به بحث حالت پرداخته‌است. در بحث آرایش واژگانی فارسی امروز می‌توان به فقیری و سمولیان (۲۰۱۴) و شریفی (۱۳۸۷) ارجاع داد و راسخ‌مهند (۱۳۸۵) و رضایی و بهرامی (۱۳۹۴) هم به هر سه مبحث آرایش واژگانی و مطابقه و حالت پرداخته‌اند. ازسوی دیگر، کریمی (۲۰۰۵) و معین‌زاده (۲۰۰۱) در چهارچوب نظریه زایشی، آرایش واژگانی فارسی را بررسی کرده‌اند (برای معرفی منابع بیشتر، نک. دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۹۷-۱۱۷).

۴. تحلیل شواهد

در این بخش، رفتار گونه‌های تاریخی و امروزی عربی و فارسی در سه حوزه آرایش واژگانی (بخش ۴-۱)، نظام مطابقه (بخش ۴-۲) و نظام حالت (بخش ۴-۳) با استناد به داده‌ها و توصیفات دستورنویسان و پژوهشگران زبان‌شناسی بررسی می‌شود. نظر به اولویت تحلیل زبان‌شناختی زبان عربی در این مقاله، در هر حوزه ابتدا داده‌های زبان عربی و سپس داده‌های زبان فارسی خواهد آمد. این داده‌ها با الفبای معمول هر زبان ارائه خواهند شد (الفبای عربی برای داده‌های عربی قدیم و امروزی؛ الفبای آوانگار APA برای داده‌های فارسی باستان و میانه؛ و الفبای فارسی برای داده‌های فارسی نو).

۴-۱. آرایش واژگانی

در عربی قدیم، مهم‌ترین عامل ایجاد تنوع در آرایش ارکان جمله، نوع محمول^۱ است که منجر به شکل‌گیری دو الگوی بی‌نشان برای جمله می‌شود. الگوی اول، حول محمول‌های فعلی شکل می‌گیرد: این محمول‌ها گرایش دارند که در ابتدای جمله ظاهر شوند و فاعل و مفعول به ترتیب پس از آن‌ها قرار می‌گیرند (آرایش «فعل-فاعل-مفعول»). الگوی دوم براساس محمول‌های غیرفعلی (شامل اسم، صفت و گروه حرف‌اضافه) شکل می‌گیرد: این محمول‌ها در جایگاهی پس از فاعل^۲ ظاهر می‌شوند و آرایش «فاعل-محمول» تشکیل می‌دهند.^۳ تفاوت اساسی این دو الگو، جایگاه ظهور فاعل است: به ترتیب، میانه و ابتدای جمله. درعین حال، هریک از دو الگوی مذکور حداقل یک جفت نشاندار هم دارند: الگوی اول می‌تواند به صورت «فاعل-فعل-مفعول» نیز ظاهر شود و الگوی دوم می‌تواند به صورت «محمول غیرفعلی-فاعل»^۴ نیز بیاید. جملات (۱.الف-ب) به ترتیب، نمونه‌های الگوی بی‌نشان اول و همتای نشاندار آن هستند و جملات (۲.الف-ب) به ترتیب، نمونه‌های الگوی بی‌نشان دوم و همتای نشاندارش:

۱. الف) وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ... (سوره احزاب، آیه ۲۲)

(هنگامی که مؤمنان، آن گروه‌ها را دیدند...)

ب) لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ. (سوره نساء، آیه ۱۶۲)

(ولی از میان آن‌ها، راسخان در علم و مؤمنان به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده ایمان می‌آورند.)

۲. الف) غَدَائِرُهُ مُسْتَشْزِرَاتٌ إِلَى الْعُلَى.

(دسته‌موهای گیسوانش به هم تابیده و بلند شده‌است.) (امرؤ القیس: ترجمانی‌زاده،

۱۳۴۸: ۲۰-۲۱)

1- predicate

۲- اطلاق نام «فاعل» به ابتدای جمله اسمیه، در راستای گرایش عمومی نظریه‌های زبان‌شناسی است که دریافت‌کننده محمول (یعنی آنچه/آن‌که خبری درباره‌اش بیان می‌شود) را «فاعل» می‌نامند. این یکدست‌سازی اصطلاحات دستوری اصولاً امکان مقایسه زبان‌ها و نیل به شناخت بیشتر از وجوه تفاوت و شباهت آن‌ها را فراهم می‌کند.

۳- در صرف و نحو عربی، این محمول‌های غیرفعلی و محمول‌های فعلی مؤخر را «خبر» می‌نامند و فاعل آن‌ها «مبتدا» نامیده می‌شود که در جایگاه قبل از محمول ظاهر می‌شود.

۴- «خبر مقدم» و «مبتدای مؤخر» در اصطلاح صرف و نحو.

(ب) حَوْلَ الْأَمِيرِ جُنُودُهُ الْمُجَنَّدَةُ.

(الشرتونی، ۱۳۸۷: ج ۴/۱۹۶)

(گرداگرد امیر، لشکریانش جمع‌اند.)

در عربی قدیم، الگوی فاعل/آغازین (مانند جمله ۱.ب) مشخصاً با الگوی فاعل-محمول (مانند جمله ۲.الف) مرتبط است و دستورهای زبان عربی نیز این ارتباط ساختاری را با اصطلاح «جمله اسمیه» توصیف کرده‌اند. در اینجا دلایل شکل‌گیری الگوهای نشاندار مدنظر نیست (برای معرفی موارد «تقدیم خبر» یعنی ظهور محمول غیرفعلی در جایگاه قبل از فاعل، نک. الشرتونی، ۱۳۸۷: ج ۴/۱۹۴؛ ابن‌عقیل، ۱۴۰۰: جزء ۱/۲۳۲-۲۴۳). آنچه در اینجا محل بحث است، وجود تنوع در الگوی بی‌نشان است. پدیده تنوع در آرایش بی‌نشان به‌هیچ‌وجه پدیده‌ای شایع در زبان‌ها نیست و درصددِ پایی از زبان‌ها چنین رفتاری دارند (نک. درایر، ۲۰۱۳). همچنین درموردی، وجود چنین تنوعی نشانه آن است که تحولی در آرایش واژگانی درحال وقوع است. درمورد زبان عربی، پیگیری علت شکل‌گیری چنین تنوعی لااقل مستلزم بررسی زبان‌های کهن‌تر سامی است و صرفاً با داده‌های خود زبان عربی نمی‌توان به علت تنوع دست یافت، زیرا هردو الگوی (۱.الف) و (۲.الف) کاملاً بی‌نشان هستند و هیچ تأکیدی در هیچ‌کدام دیده نمی‌شود. ازسوی دیگر، زبان‌های دارای محمول غیرفعلی (مانند ۲.الف) نیز معمولاً رفتار یکسانی با هردو نوع محمول (فعلی و غیرفعلی) از لحاظ جایگاه ظهورشان دارند؛ مانند روسی (روی، ۲۰۱۳: فصل ۵)، لاتین (بلیک، ۲۰۰۴: ۹۳)، یونانی و لیتوانی (وتسر، ۱۹۹۶: ۱۳۷-۱۳۸). درواقع به‌نظر می‌رسد که تنوع آرایش بی‌نشان در عربی، ابعادی فراتر از بحث تنوع انواع محمول دارد؛ به این معنا که ممکن است این تنوع، مقدمه تحولات بعدی در آرایش واژگانی باشد (هرچند اظهارنظر قطعی دراین‌باب را باید به مطالعات بین‌زبانی خانواده سامی موکول کرد).

دره‌حال، به استناد پیکره نگارنده، وضعیتی که امروزه دست‌کم در دو گونه عربی خوزستان و لبنان دیده می‌شود، این است که آرایش «فاعل-مفعول» (الگوی بی‌نشان اول) کنار گذاشته شده و فاعل همواره در ابتدای جمله ظاهر می‌شود و سپس محمول فعلی یا غیرفعلی می‌آید.^۱ بنابراین، زبان عربی در زمینه آرایش واژگانی، شاهد تحولی اساسی در تاریخ

۱- حذف فاعل در «زبان‌های ضمیرانداز» پدیده نحوی مستقلی است و نباید با بحث آرایش بنیادین جمله خلط شود. در هردو گونه خوزستان و لبنان، امکان تولید ساخت‌های «فاعل-مفعول» با فاعل مستتر وجود دارد، ولی ساخت‌های دارای حذف نحوی، نشاندار هستند.

خود بوده‌است. در مطالعات آتی، بررسی آماری انواع جمله در متون مختلف عربی که در قرن‌های بعد از اسلام تا دوره معاصر نوشته شده‌اند، شاید بتواند روند غلبه تدریجی آرایش «فاعل-فعل-مفعول» (الگوی بی‌نشان دوم) را نشان دهد؛ و البته این احتمال هم وجود دارد که الگوهای نوشتاری قرآن در قرن‌های بعد نیز تقلید شده باشد. جملات (۳.الف-ب) و (۴.الف-ب) به ترتیب، نمونه‌هایی از محمول‌های فعلی و غیرفعلی‌اند:

۳. الف) أفسریة البولیس ما لگو المجرم. (خوزستان)

(افسران پلیس مجرم را پیدا نکردند.)

ب) بکرا الهوا بیصیر أبرد. (لبنان)

(فردا هوا سردتر می‌شود.)

۴. الف) السچاچین باشطات. (خوزستان)

(چاقوها تیز هستند.)

ب) بی‌المريم إنسان کثیر منیج. (لبنان)

(پدر مریم آدم خیلی خوبی است.)

درمقابل، زبان فارسی در طول تاریخ خود، هیچ تغییری را در آرایش ارکان اصلی جمله تجربه نکرده‌است و همواره آرایش بی‌نشان «فاعل-مفعول-فعل» داشته‌است. در قدیمی‌ترین متون این زبان، یعنی کتیبه‌های هخامنشی فارسی باستان، حرکت ارکان جمله و تشکیل انواع آرایش‌های نشاندار، آزاد است، ولی آرایش واژگانی عادی و بنیادین، «فاعل-مفعول-فعل» است (نک. کنت، ۱۹۵۳: ۹۶؛ شروو، ۲۰۰۹: ۹۴). در فارسی میانه شامل کتیبه‌ها و متون دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی نیز «آرایش بنیادین جمله در ساخت‌های بی‌نشان... SOV [فاعل-مفعول-فعل] است. جمله با فاعل آغاز و به فعل تمام می‌شود. جایگاه مفعول در این زبان، پیش از فعل است» (منشی‌زاده و ناصح، ۱۳۸۶: ۲۴۴؛ همچنین نک. برونر، ۱۹۷۷: ۱۸۰). همین آرایش بی‌نشان در فارسی ادبیات قدیم هم ادامه یافته و به امروز رسیده‌است (نک. ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ج ۴۴۸/۳؛ ماهوتیان، ۱۳۷۸: ۱۶). داده‌های زیر به ترتیب، نمونه‌هایی از فارسی باستان، میانه، قدیم و امروز هستند:

۵. الف) *kāra haya nadiⁿtabairahyā tigrām adāraya^t*.

(سپاه ندینتبیئر دجله را در اختیار داشت.)

(چنگیزی، ۱۳۹۷: ۹۷)

ب) amā tō šahr ī nōg dīd hē.

(برونر، ۱۳۷۶: ۳۹۰) (ما تو را ای سرزمینِ نو- دیده‌ایم.)

پ) پنا خسرو آن سرزمین را بخريد. (ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ج ۳/۴۴۸)

ت) علی آبو به مینو داد. (ماهو تیان، ۱۳۷۸: ۱۷)

درمورد آرایش جمله در فارسی امروز، معین‌زاده (۲۰۰۱) با ارجاع به تحقیقات قبلی خود، ادعا کرده است که این زبان در راستای سایر ساخت‌های هسته‌آغازین‌اش، آرایش هسته‌آغازین در گروه فعلی را نیز در گفتمان بی‌نشان (با بسامد بسیار پایین‌تر) می‌پذیرد (ص ۱۰۰). سایر پژوهش‌هایی که بحث روند تاریخی تغییر رده در فارسی را مطرح کرده‌اند (مانند دبیرمقدم، ۱۳۹۲؛ راسخ‌مهند، ۱۳۹۶؛ رضائی، ۱۳۹۰) سخنی از تبدیل آرایش «مفعول-فعل» به «فعل-مفعول» در فارسی امروز نگفته‌اند. ازسوی دیگر، ظهور بند مفعولی در جایگاه پس از فعل (مانند می‌دونم که علی آبو به مینو داد) نیز در چهارچوب اصل سنگینی^۱ به سادگی قابل توجیه است؛ و به استناد مباحث بخش (۲)، الگوی بی‌نشان را نمی‌توان از چنین جملاتی استخراج کرد.

۴-۲. نظام مطابقه

در عربی قدیم، دو دسته عنصر برای بیان مطابقه فعل با فاعل وجود دارد. دسته اول، پیشوندهایی هستند که شخص و گاهی جنس و شمار را مشخص می‌کنند و فقط به فعل زمان حال (با خوانش حال و آینده) متصل می‌شوند («حروف مضارع» در اصطلاح صرف‌ونحو عربی). تکواژگونه‌های این دسته عبارت‌اند از: ی- (برای سوم شخص مذکر؛ و سوم شخص جمع مؤنث)، ت- (برای دوم شخص؛ و سوم شخص مفرد و مثنی مؤنث)، ا- (برای اول شخص مفرد)، ن- (برای اول شخص جمع). حضور اجباری آن‌ها با فعل زمان حال و غیابشان در زمان گذشته (تکمیل وقوع فعل) نشان می‌دهد که این تکواژ، نشانه مقوله نمود ناکامل^۲ است (این مقوله در زمان گذشته نیز با همین صورت زمان حال، همراه با صورت زمان گذشته فعل کمکی «بودن» به کار می‌رود؛ مانند کان یذهب «می‌رفت»). دسته دوم عناصر مطابقه، پسوندهایی هستند که در زمان حال و گذشته متفاوت‌اند. در زمان حال فقط صورت‌های مثنی و جمع (دوم شخص و

۱- heaviness principle براساس این اصل، وابسته‌های سنگین‌تر (مانند بند موصولی) گرایش دارند که پس از هسته واقع شوند (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۳۲).

۲- imperfective aspect: رویداد تکمیل‌نشده‌ای که در زمان حال یا گذشته در حال وقوع است یا به‌مثابه عادت تکرار می‌شود.

سوم شخص) و همچنین دوم شخص مفرد مؤنث، پسوند می‌گیرند (پسوندهای /ن، -ون، -ن، -ین). این پسوندها به وجه فعل^۱ نیز حساس‌اند و در وجه التزامی و امری، تغییراتی ساختوازی در آن‌ها حاصل می‌شود. همچنین پسوندهای زمان حال به آرایش واژگانی جمله حساس‌اند: فقط در آرایش فعل‌میانی اجباراً ظاهر می‌شوند (مثال ۱.ب) و در آرایش فعل‌آغازین نمی‌توانند بیایند (مثال ۱.الف). پسوندهای زمان گذشته مجموعه کاملی را برای تمام شخص‌ها و شماره‌ها و جنس‌ها (به جز سوم شخص مفرد مذکر) تشکیل می‌دهند. این عناصر، تنوعی برای وجه ندارند، ولی همانند پسوندهای زمان حال فقط در آرایش فعل‌میانی ظاهر می‌شوند؛ با این تفاوت که پسوند مؤنث «-ت» معمولاً اجباری است (برای تفصیل جزئیات، نک. ابن‌عقیل، ۱۴۰۰ق: جزء ۲/۸۸-۹۲؛ الشرتونی، ۱۳۸۷: ج ۴/۱۸۴-۱۸۵).

داده‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که شمار مثنی در هردو گونه خوزستان و لبنان از بین رفته‌است. سایر تمایزات عربی قدیم در گونه خوزستان همچنان وجود دارد و پیشوندهای نمود ناکامل و مطابقه نیز دقیقاً همانند عربی قدیم استفاده می‌شوند، ولی صورت دوم شخص مفرد مذکر و اول شخص مفرد در زمان گذشته همانند شده‌اند. پسوندهای مطابقه هم با تحولات آوایی قابل ملاحظه (نسبت به عربی قدیم) به کار می‌روند. در گونه لبنان، اولاً تمایز جنس در افعال جمع، خنثی شده‌است؛ و ثانیاً یک پیشوند ناکامل ساز جدید و بدون کارکرد مطابقه شکل گرفته‌است که کارکردش تقویت پیشوند نمود ناکامل عربی قدیم، یا به احتمال قوی‌تر، خالی کردن پیشوند قدیمی از نقش نمودی و بقای آن برای نقش مطابقه‌است. شکل‌گیری یک عنصر دستوری جدید و ظهور آن همزمان با عنصر قدیمی، پدیده‌ای کاملاً شایع در زبان‌های جهان است. نمونه‌ای از آن در تاریخ زبان فارسی، ظهور همزمان «همی/می» و پسوند «ی» با فعل زمان گذشته‌است. ناتل خانلری (۱۳۶۵: ج ۲/۲۴۳) معتقد است که «جمع دو جزء در یک فعل، دال بر این است که همی/می نشانه استمرار و ی برای افاده معنی تکرار است». لازار (۱۹۶۳) ضمن تأیید وجود دو نقش دستوری در بعضی شواهد (تکرار عمل و همچنین استمرار و دوام) تصریح کرده که «در موارد دیگر به نظر می‌رسد که همی یا می فقط تکرار عمل را تأکید می‌کنند» (نقل از فرشیدورد، ۱۳۹۱: ۲۰۳) و نمونه‌های (۶) را ارائه کرده‌است (برای نمونه‌های بیشتر، نک. احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۲۹۹-۳۰۴؛ و برای توضیحی کوتاه در مورد علت شکل‌گیری نشان‌گذاری مضاعف^۲، نک. مفیدی، ۱۳۹۵: ۶۴-۶۵).

1- verbal mood

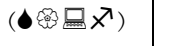
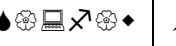
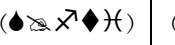
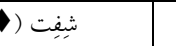
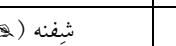
2- double-marking

۶. الف) گروهی مردم به زیر درخت سیب بودند و از او سیب همی افتادی و ایشان همی-خوردندی. (الابنیه)

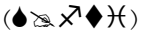
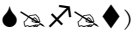
ب) هرکه او را متابع نشدی، همی گشتی. (تاریخ بلعمی)

درهرحال، تصریف فعل «دیدن» در دو گونه خوزستان و لبنان به ترتیب در جدول‌های (۱) و (۲) ارائه شده‌است، و مقایسه آن با تصریف فعل در عربی قدیم، نشان‌دهنده تحولاتی است که در نظام مطابقه عربی رخ داده‌است:

جدول ۱. تصریف افعال در گونه خوزستان

		حال		گذشته	
		مؤنث	مذکر		
سوم شخص	مفرد	ایشوف ()	تشف ()	شاف ()	شافت ()
	جمع	ایشوفون ()	ایشوفن ()	شافو ()	شافن ()
دوم شخص	مفرد	تشف ()	تشفین ()	شفت ()	شفتی ()
	جمع	تشفون ()	تشفن ()	شفتوا ()	شفتن ()
اول شخص	مفرد	اشوف ()	شفت ()		
	جمع	نشوف ()	شفتنه ()		

جدول ۲. تصریف افعال در گونهٔ لبنان

گذشته		حال			
مؤنث	مذكر	مؤنث	مذكر		
شافت  (	شاف  (	بتشوف  (	بیشوف  (	مفرد	سوم شخص
شافوا  (		بیشوفوا  (		جمع	
شِفتی  (	شِفت  (	بتشوفی  (	بتشوف  (	مفرد	دوم- شخص
شِفتوا  (		بتشوفوا  (		جمع	
شِفت  (		بشوف  (		مفرد	اول-
شِفته  (		مِنشوف  (		جمع	شخص

در مقابل، زبان فارسی در حوزهٔ مطابقه شاهد تحولاتی بنیادین در طول تاریخ خود بوده است. در فارسی باستان، فعل در سه شمار مفرد و مثنی و جمع و در سه شخص (اول، دوم و سوم شخص) با فاعل خود مطابقه می کرده است. این شناسه‌های مطابقه به دو گروه تقسیم می شدند: شناسه‌های اولیه برای زمان حال، و شناسه‌های ثانویه برای زمان گذشته (نک. جدول این شناسه‌ها در چنگیزی ۱۳۹۷: ۷۶-۷۷). در مسیر گذار از دورهٔ باستان به میانه، فرایندهای آوایی متعددی مانند تضعیف همخوان‌های غیرآغازی، تخفیف واکه‌های مرکب، و حذف عمومی واکه و پایانه در هجاهای پایانی کلمه (به دلیل انتقال تکیه به هجاهای قبل) رخ داد که حاصل آن‌ها فروپاشی کامل یا نسبی بسیاری از تمایزات دستوری فعل و اسم بود (نک. مگی و اورساتی، ۲۰۱۸: ۱۹-۲۰). آنچه از نظام مطابقهٔ باستان به دورهٔ میانه رسید، صورت تحول یافته و بازتحلیل شدهٔ شناسه‌های خاصی از وجه اخباری و التزامی بود که دستهٔ دوم (شناسه‌های التزامی) نیز بعدها به تدریج کنار گذاشته شدند (نک. ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱۷۰-۱۷۱؛ جوزفسون، ۲۰۱۳). از سوی دیگر، در دورهٔ میانه نظام مطابقه به دو بخش تقسیم شد: (۱) افعال زمان حال و افعال لازم در زمان گذشته که در آن‌ها فعل با فاعل مطابقه می کرد؛ و (۲) افعال متعدی در زمان گذشته که در آن‌ها فعل با مفعول مطابقه می کرد (نک. رضائی باغبیدی، ۱۳۸۸:

۱۵۸-۱۶۰).^۱ نهایتاً در گذار از دوره میانه به دوره نو، بخش دوم نیز به صورت مطابقه با فاعل بازتحلیل شد.

آخرین مسئله‌ای که در این بخش باید به آن پرداخت، بحث قابل مناقشه مطابقه «ضمایر متصل» با مفعول در عربی و فارسی است.^۲ مناقشه بر سر این است که این عناصر، خودشان مفعول هستند یا فقط نشانه مطابقه مفعول‌اند؟ اگر تبدیل شدن به وند و اجباری شدن را لازمه حصول نقش مطابقه برای واژه‌بست‌ها بدانیم، قطعاً پاسخ پرسش، این خواهد بود که این عناصر، نقش مطابقه ندارند. در فارسی، چنین دیدگاهی را دست‌کم در راسخ‌مهند (۱۳۸۹) و هیگ (۲۰۱۹) می‌توان یافت. باین حال، همین دو اثر، به ترتیب، واژه‌بست‌های ضمیری در ساخت-های لازم یک‌شخصه (مانند *خوابم می‌آید*) و نقش معنایی عامل در افعال متعدی زمان گذشته (در فارسی میانه) را دارای نقش مطابقه دانسته‌اند. بهرامی و رضایی (۱۳۹۳) موضعی بینابین اتخاذ کرده‌اند و معتقدند که «نمایه‌های مفعولی زبان فارسی در ۷ معیار از ویژگی واژه‌بست‌ها تبعیت می‌کنند و درعین حال ۴ مشخصه مهم عناصر مطابقه را نیز دارا هستند» (ص ۹۴). رابرتس (۲۰۰۱: ۱۳۸) توزیع تکمیلی واژه‌بست‌ها و وندهای مطابقه را مبنای انتساب نقش مطابقه به واژه‌بست‌ها (در پشتو) قرار داده و مفیدی (۱۳۸۶) نیز به استناد همین دیدگاه و شواهد *واژه‌بست مضاعف*^۳ (حضور همزمان مفعول و واژه‌بست؛ مانند *او را فرود آوردش تا بیاساید*)، به کارکرد مطابقه برای واژه‌بست قائل شده‌است. چنین شواهدی در عربی کاملاً نشاندار هستند و با مفاهیم مبتدا^۴ و کانون^۵ (بسته به جایگاه تأکید و الگوی آهنگ جمله)

۱- مثال‌های زیر از فارسی میانه، نمونه‌هایی از الگوی شماره (۱) هستند که در تقابل با جمله (۵.ب) در بخش قبل به عنوان نمونه‌ای از الگوی شماره (۲) قرار می‌گیرند. در مثال (الف) زیر، فعل جمله زمان حال است و با فاعل (اول شخص مفرد) مطابقه کرده و در مثال (ب) نیز فعل لازم زمان گذشته با فاعل (دوم شخص مفرد) مطابقه کرده است. متقابلاً در جمله (۵.ب) مطابقه بین فعل متعدی زمان گذشته با مفعول (دوم شخص مفرد) صورت گرفته است.

الف) kū-t an nē padīrem.

(... که من تو را نمی‌پذیرم.)

(نودا، ۱۹۸۰؛ در دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۵۴)

ب) āmad hē.

(تو آمدی.)

(همان: ۱۵۵)

۲- این عناصر در فارسی، واژه‌بست ضمیری‌اند، ولی تعیین ماهیت آن‌ها در عربی، نیازمند بررسی رفتار ساختوازی‌شان در مطالعات آتی است.

3- clitic doubling

4- topic

5- focus

منطبق‌اند. در نتیجه، احتمالاً با قطعیت بیشتری بتوان ضمیر متصل عربی را مفعول فعل دانست. جملات (۷) نمونه‌هایی از گونه‌های امروزی‌اند:

۷. الف) الْكِتَابُ خِذِيْتَهُ مِنْ صَاحِبِي. (خوزستان)
 (کتاب رو از دوستم گرفتمش).
 ب) الْأَكْلُ حَضَّرْتُو مَامَا. (لبنان)
 (غذا رو مامان آماده‌اش کرد).

۴-۳. نظام حالت

در چهارچوب مباحث بخش (۲)، در عربی قدیم، سه حالت ساختوازی وجود دارد: فاعلی، مفعولی و مضاف‌الیهی. این سه حالت به ترتیب با سه اصطلاح «اعراب رفع»، «اعراب نصب» و «اعراب جر» در صرف و نحو عربی منطبق‌اند (نک. توضیحات مفیدی، ۱۳۹۸ درباره مصادیق هریک از این حالت‌ها در عربی قدیم، و مقایسه آن‌ها با رفتارهای مشابه در بعضی زبان‌های دیگر). اغلب اسم‌ها و صفت‌ها و قیدها بسته به جایگاه دستوری‌شان در یکی از این سه حالت ظاهر می‌شوند. بررسی شواهد پیکره پژوهش حاضر نشان می‌دهد که در دو گونه امروزی عربی، واژه‌های کوتاه حالت‌نما در اسم‌های مفرد و جمع مکسر و جمع مؤنث، دیگر ظاهر نمی‌شوند. در اسم‌های جمع مذکر سالم نیز نشانه حالت‌نمای غیرفاعلی (شامل حالت‌های مفعولی و مضاف‌الیهی) به اسم‌های دارای حالت فاعلی نیز تعمیم یافته و در نتیجه، تمایز حالت کاملاً خنثی شده‌است.

۸. الف) بَنَاتُ عَمِّي لَيْلٌ وَ نَهَارٌ إِحَاوَلْنَ إِیْصِرْنَ شَاغِرْدُ أَوَّلُ بِالْكَلاَسِ. (خوزستان)
 (دخترعموهام شبانه‌روز تلاش می‌کنن شاگرد اول کلاس بشن).
 ب) بِحَبِّ كَثِيرٍ عِلْمُ اللُّغَةِ. (لبنان)
 (زبان‌شناسی رو خیلی دوست دارم).
 ۹. الف) الْمُتَّهَمِينَ چَانُوْ گَاعَدِيْنُ بَرْدِيْفُ الْأَوَّلِ. (خوزستان)
 (متهمان در ردیف اول نشسته‌بودند).
 ب) الْمُدَرِّبِينَ دَرَبُوا اللَّاعِبِينَ مُنِيْحٌ. (لبنان)
 (مربی‌ان، بازیکنان رو خوب تمرین دادند).

در جملات (الف-ب) نشانه حالت در پایان هیچ یک از اسم‌ها ظاهر نشده و کسره «علم» (مفعول در جمله ۸.ب) هم «واکه میانجی» است و در اصطلاح صرف و نحو عربی، برای جلوگیری از «التقای ساکنین» درج می‌شود (مانند لَا تُضْرِبِ الْعَبْدَ در عربی قدیم). در جملات (الف-ب) (۹.الف-ب) نیز اسم‌های جمع، همگی پسوند «ین» گرفته‌اند و درواقع، نشانه حالت نصب و جر به رفع نیز تسری یافته است و در نتیجه، پسوندها هیچ اطلاعاتی در مورد نقش دستوری اسم ارائه نمی‌دهند.

در نظام حالت زبان فارسی نیز در گذار از دوره باستان به میانه و سپس نو، در چندین مرحله تحولاتی رخ داده است. در فارسی باستان «اسم در شمار مفرد، هفت حالت، در شمار مثنی چهار حالت و در جمع شش حالت را نشان داده است» (چنگیزی، ۱۳۹۷: ۴۸). در فارسی میانه، ضمن حذف شمار مثنی، تمایزهای حالت در مفرد و جمع نیز عموماً خنثی شده است. به بیان دقیق‌تر، در اوایل این دوره (مثلاً در کتیبه‌های اوایل ساسانی) نمونه‌هایی از یک نظام حالت دوعضوی (حالت صریح/مستقیم در مقابل حالت غیر صریح/غیرمستقیم) دیده می‌شود و در متون متأخر (اواخر ساسانی و اوایل دوره اسلامی) این تمایز فقط در ضمیر اول شخص مفرد دیده می‌شود (نک. رضائی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۱۵۶-۱۵۷). از سوی دیگر، از همان دوره میانه شاهد آغاز شکل‌گیری یک نشانه جدید برای حالت مفعولی هستیم که در دوره نو به تدریج تثبیت می‌شود: کاربرد rād/rāy و «را» برای مفعول صریح (دبیرمقدم، ۱۳۸۴: ۱۱۴-۱۱۸). کسره اضافه نیز در بعضی پژوهش‌های زبان فارسی (از جمله سمیعان، ۱۹۹۴؛ لارسن و یاماکی‌دو، ۲۰۰۵؛ استیلو، ۲۰۰۹) «نشانه حالت» یا «شبه نشانه‌های حالت» در نظر گرفته شده است.

۵. تبیین سیر تحولات

۵-۱. حذف، شکل‌گیری یا تقویت ابزار

در بحث ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول در زبان عربی، مهم‌ترین اتفاقی که در طول تاریخ این زبان رخ داده است، حذف کامل ابزار حالت‌نمایی است. در داده‌های نگارنده از عربی خوزستان و لبنان (پیکره ۹۰۰ جمله‌ای) هیچ نمونه‌ای از ظهور نشانه‌های حالت مشاهده نشد. از سوی دیگر، سایر گزارش‌ها نیز حاکی از حذف این نشانه‌ها در سایر گونه‌های امروزی است. برای مثال، واتسون (۲۰۰۲) در پژوهش خود درباره عربی صنعاء و قاهره اشاره کرده است که پایانه‌های حالت «همگی در گویش‌های امروزی عربی ناپدید شده‌اند» (ص ۴). هاسل-

باخ (۲۰۱۳) نیز در پژوهشی تطبیقی در باب زبان‌های خانواده سامی ادعا کرده که «هیچ زبان سامی محاوره‌ایِ امروزی حالت تصریفی را حفظ نکرده است» (ص ۳۳۲).

درعین حال، شواهدی در دست نیست که نشان دهد این اتفاق چگونه و احتمالاً طی چه مراحل محلی به وقوع پیوسته است. به بیان دیگر، از آنجایی که گونه‌های محلی در قرون گذشته به نگارش درنیامده‌اند، مسیر گذار زبان از گونه عربی قدیم به گونه‌های امروزی‌اش ثبت نشده است. گروبر-میلر (۱۹۹۰) متونی مسیحی به زبان عربی فلسطینی از قرن ۲ تا ۴ هجری را معرفی کرده که حذف نشانه‌های حالت در بعضی نمونه‌ها و بی‌قاعدگی در کاربرد آن‌ها در بعضی نمونه‌های دیگر را نشان می‌دهد. وی از مباحث خود نتیجه‌گیری کرده که نشانه حالت مفعولی احتمالاً در مرحله‌ای متأخرتر از دیگر نشانه‌ها ناپدید شده است. با این حال قاعدتاً نتایج او را نمی‌توان به گونه‌های محلی دیگر تعمیم داد و درواقع نمی‌توان تعیین کرد که از چه قرونی نظام حالت در گونه‌های محلی کنار گذاشته شده است.

مشابه همین اتفاق در گذار زبان فارسی از دوره باستان به میانه رخ داده است و وقوع کامل فرایند یعنی ناپدید شدن تمایزهای حالت (حذف کامل ابزارهای حالت‌نمایی) تا انتهای دوره میانه به طول انجامیده است. برخلاف زبان عربی، اطلاعات بیشتری از مسیر وقوع این تحول در فارسی در دست است: ابتدا هفت حالت فارسی باستان به دو حالت در اوایل دوره میانه تقلیل یافته، سپس تمایز در اسم‌ها از بین رفته و صرفاً در ضمیر اول‌شخص مفرد باقی مانده، و نهایتاً در این ضمیر هم از بین رفته است. از سوی دیگر، برخلاف زبان عربی که هیچ نشانه جدیدی را برای حالت‌نمایی شکل نداده، زبان فارسی یک یا دو نشانه جدید ایجاد کرده و درواقع به احیای نظام حالت‌نمایی خودش در گستره‌ای محدودتر دست زده است. می‌دانیم که شکل‌گیری نشانه حالت در زبان، فرایندی بسیار طولانی و زمان‌بر است و نشانه‌های جدید تا حد زیادی در واکنش به خلأ ابزار تمایزگذاری فاعل و مفعول به وجود می‌آیند. براین اساس، این فرضیه قابل طرح است که شاید حذف کامل ابزار حالت‌نمایی در عربی‌های محلی، پدیده‌ای نسبتاً متأخر باشد (یعنی در چند قرن اخیر رخ داده باشد) و نظام‌های دستور زبان گونه‌های محلی هنوز فرصت نکرده‌اند که حالت‌نمایی را احیا کنند و نشانه‌های جدیدی را شکل دهند. درعین حال، در غیاب متون مکتوب از گونه‌های محلی در قرون اخیر (و اساساً در کل دوره تکوین-شان) عملاً راهی برای اثبات یا رد این فرضیه وجود ندارد.

ازسوی دیگر، تحول در آرایش واژگانی عربی و پیامد آن یعنی تقویت ابزار مطابقه می‌تواند بحث فوق را تحت تأثیر قرار دهد. در عربی قدیم، نظام مطابقه فعل در زمان گذشته ۱۳ صورت و در زمان حال ۱۱ صورت داشت. به استناد جدول (۱)، با حذف صورت‌های مثنی در عربی خوزستان، مطابقه فعل به ۹ صورت در هریک از زمان‌های گذشته و حال تقلیل یافته‌است. همچنین به استناد جدول (۲)، با حذف مثنی و خنثی شدن تمایز جنس در صورت-های جمع در عربی لبنان، تعداد صورت‌های مطابقه به ۷ صورت در هریک از زمان‌ها تقلیل یافته‌است. در نگاه اول، این آمارها به معنای کوچک‌تر شدن نظام مطابقه در گونه‌های امروزی است. با این حال، نکته مهمی که باید در نظر گرفت، این است که در عربی قدیم، اغلب نشانه-های مطابقه (ضمایر متصل فاعلی) در آرایش فعل‌آغازین (آرایش فعل-فاعل-مفعول) ظاهر نمی‌شدند. حذف این آرایش در گونه‌های امروزی و غلبه کامل آرایش فعل‌میانی (آرایش فاعل-فعل-مفعول) به معنای حضور اجباری نشانه‌های مطابقه در تمام جمله‌هاست و این وضعیت را می‌توان تقویت ابزار مطابقه نامید. زمان وقوع این تحولات در تاریخ زبان عربی نیز مشخص نیست و در بخش (۴-۱) پیشنهادی برای بررسی سیر این تحولات در پژوهش‌های آینده مطرح شد.

یکی از پیامدهای بحث تقویت مطابقه، این است که ممکن است تقویت این ابزار، منجر به پر شدن خلأ حاصل از ناپدید شدن ابزار حالت‌نمایی شده‌باشد و در نتیجه، دیگر نیاز دستور زبان به احیای حالت‌نمایی مرتفع شده‌باشد. این نحوه تبیین مسئله می‌تواند فرضیه فوق-الذکر درخصوص متأخر بودن حذف حالت‌نمایی در گونه‌های محلی عربی را تحت الشعاع قرار دهد و آن را تضعیف کند. به بیان ساده‌تر، اصولاً این احتمال نیز وجود دارد که قرن‌ها از نابودی کامل حالت‌نمایی در سیر تبدیل عربی قدیم به گونه‌های امروزی‌اش می‌گذرد، ولی با حذف آرایش «فعل-فاعل-مفعول» و نتیجتاً تقویت ابزار مطابقه، دیگر نیازی به احیای مجدد حالت-نمایی وجود نداشته‌است.

در زبان فارسی -همچنان‌که در بخش‌های قبل تشریح شد- تحولی در آرایش واژگانی ارکان جمله صورت نگرفته‌است. ابزارهای مطابقه آن نیز در گذار از باستان به میانه و همچنین در طول دوره میانه حذف شده و شاهد شکل‌گیری مجدد آن‌ها در دوره میانه بوده‌ایم. با این حال، از اوایل دوره نو (متون قرن چهارم هجری) هیچ تحول گسترده‌ای در این ابزارها ایجاد

نشده و صرفاً بعضی صورت‌های نادر و کم‌کاربرد حذف شده‌اند (نک. ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ج ۲/۲۰۲-۲۰۳؛ احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۱۳۱-۱۴۴) و یک صورت گفتاری و تا حدی نشاندار («ش» در سوم‌شخص مفرد زمان گذشته) در بعضی گونه‌ها شکل گرفته‌است (نک. جهان‌پناه تهرانی، ۱۳۸۰).

۲-۵. مقایسه وضعیت نهایی

از لحاظ نظری معمولاً در زبان‌های دارای ابزارهای مطابقه و حالت، ارکان جمله آزادی بیشتری برای جابجایی دارند و انعطاف بیشتری در آرایش آن‌ها دیده می‌شود. به بیان فنی‌تر، در چنین زبان‌هایی تشکیل آرایش نشاندار با سهولت بیشتر و در واقع با بسامد بالاتری انجام می‌شود. در یک نگاه کلی، در دو گونه عربی خوزستان و لبنان، عمده‌ترین ابزار برای تمایزگذاری فاعل و مفعول، نظام مطابقه است. از سوی دیگر، مطابق انتظار، جملاتی چون (۷. الف-ب) دستوری‌اند، ولی تعیین میزان بسامد وقوع آن‌ها نیازمند پژوهش آماری و پیکره‌ای است (به‌طور بالقوه، زبان‌ها برای اهداف گفتمانی خود، از ابزارهای قلب نحوی^۱، تغییر الگوی آهنگ، ساخت‌های نشاندار مانند مجهول‌سازی و /سنادی‌سازی^۲ و... استفاده می‌کنند). در مقابل، در فارسی امروز، دو ابزار برای تحقق تمایزگذاری فاعل و مفعول جمله فعال است: مطابقه و حالت‌نمایی. مطابقه فاعل همواره اجباری است و مطابقه مفعول در بعضی افعال به‌صورت اختیاری ظاهر می‌شود. همچنین ابزار حالت‌نمایی در فارسی امروز (نشانه «را») برای مفعول‌های معرفه یا دارای مصداق مشخص^۳ اجباری است، ولی مفعول‌های دارای مصداق عام^۴ (اسم جنس در اصطلاح دستورهای زبان فارسی) نشانه حالت مفعولی را نمی‌پذیرند. از سوی دیگر، میزان استفاده زبان فارسی از ساخت‌های نشاندار دارای جابجایی ارکان جمله را نیز می‌توان در پژوهش‌های آتی با زبان عربی مقایسه کرد و به نتایجی درخصوص میزان اتکای این دو زبان بر آرایش واژگانی ثابت برای تمایزگذاری فاعل و مفعول دست یافت.

1- scrambling

2- clefting

3- specific

4- generic

۶. نتیجه‌گیری

پیگیری سیر تحول زبان عربی از عربی قدیم به گونه‌های خوزستان و لبنان نشان می‌دهد که این زبان، ابزار حالت‌نمایی را از دست داده و ابزار مطابقه را گسترش داده‌است. همچنین با تثبیت یکی از دو آرایش عربی قدیم در گونه‌های امروزی‌اش، میزان اتکای زبان بر ابزار آرایش واژگانی بیشتر شده‌است. درمقابل، زبان فارسی در طول تاریخ خود، ابزارهای حالت‌نمایی و مطابقه را از دست داده و مجدداً هر دو را بازسازی کرده‌است. آرایش واژگانی ارکان اصلی جمله نیز در تاریخ زبان فارسی اصولاً تغییری نکرده‌است. ازسوی دیگر، درزمینه ابزارهای تمایزگذاری، نگارنده هیچ‌گونه شواهدی برای تأثیرگذاری عربی بر فارسی یا بالعکس در طول تاریخ آن‌ها مشاهده نکرده‌است و به‌نظر می‌رسد تحولات مذکور در زبان عربی و فارسی همگی درون‌زبانی بوده‌اند یا لاقلاً تحت تأثیر همدیگر نبوده‌اند. مشابهت زیاد تحولات در عربی خوزستان و لبنان (با وجود فاصله جغرافیایی) نشان‌دهنده آن است که این تحولات در گستره وسیعی از جوامع عربی رخ داده و احتمالاً تحت تأثیر زبان‌های مجاور نبوده‌است.

کتاب‌نامه

۱. ابن عقیل، بهاء‌الدین عبدالله (۱۴۰۰ق). شرح ابن عقیل علی ألفیه. الطبعه العشرون. القاهرة: دارالتراث.
۲. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵). دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سمت.
۳. احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۰). دستور تاریخی فعل. تهران: قطره.
۴. برونر، کریستوفر ج. (۱۳۷۶). نحو زبان‌های ایرانی میانه غربی، ترجمه سعید عریان. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
۵. بهرامی، فاطمه و والی رضایی (۱۳۹۳). «تبیین دستوری نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی». پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۱۱، ۱-۱۸.
۶. ترجمانی‌زاده، احمد (۱۳۴۸). شرح معلقات سبع. تبریز: چاپخانه شفق.
۷. جهان‌پناه تهرانی، سیمین‌دخت (۱۳۸۰). «ضمیر متصل شش و داشتن، دو گرایش تازه در فارسی گفتاری امروز تهران». مجله زبان‌شناسی، ۳۱، ۱۹-۴۲.
۸. چنگیزی، احسان (۱۳۹۷). دستور زبان فارسی باستان. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.

۹. دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*. تهران: سمت.
۱۰. ----- (۱۳۸۴). «پیرامون را در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات)*، ۸۳-۱۴۸. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۱. راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۶). «آیا زبان فارسی در حال تغییر رده است؟». در: محمدرضا رضوی و مرضیه صناعتی (ویراستاران)، *جشن‌نامه دکتر محمد دبیرمقدم: مجموعه مقالات زبان‌شناختی*، ۱۴۷-۱۶۵. تهران: کتاب بهار.
۱۲. ----- (۱۳۸۹). «واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ۳، ۷۵-۸۵.
۱۳. ----- (۱۳۸۵). «شیوه نشان دادن فاعل و مفعول در زبان فارسی». *مجله زبان‌شناسی*، ۴۱ و ۴۲، ۸۵-۹۶.
۱۴. رضایی، والی و فاطمه بهرامی (۱۳۹۴). *مبانی رده‌شناسی زبان*. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۱۵. رضائی، حدائق (۱۳۹۰). «جایگاه هسته در زبان فارسی: تأملی از دیدگاه رده‌شناسی در زمانی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ۵، ۳۵-۴۶.
۱۶. رضائی باغبیدی، حسن (۱۳۸۸). *تاریخ زبان‌های ایرانی*. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۱۷. الشرتونی، رشید (۱۳۸۷). *مبادی العربیه فی الصرف و النحو*. چاپ پنجم. قم: دارالعلم.
۱۸. شریفی، شهلا (۱۳۸۷). «آرای هاو کینز در حوزه رده‌شناسی آرایش واژه‌ها و بررسی انطباق یا عدم انطباق این آرا بر آرایش واژه‌ها در زبان فارسی». *زبان و زبان‌شناسی*، ۷، ۷۸-۹۶.
۱۹. شکرانی، رضا (۱۳۷۴). «پژوهشی پیرامون پدیده اعراب در مقایسه با مقوله‌های نقش و وجه دستور زبان فارسی». *مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان*، ۷، ۴۹-۶۵.
۲۰. فرشیدورد، خسرو (۱۳۹۱). *فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی*. تهران: سروش.
۲۱. ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۷۸). *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی*، ترجمه مهدی سمائی. تهران: نشر مرکز.

۲۲. متقی‌زاده، عیسی، حیات عامری و طاهره خان‌آبادی (۱۳۹۷). «بررسی مقابله‌ای نظام وجه امری در زبان فارسی و عربی». *مطالعات تطبیقی فارسی و عربی*، ۵، ۱۱۹-۱۴۵.
۲۳. محمدبیگی، شاهرخ و مهدی محمدبیگی (۱۳۹۵). «مقایسه لهجه صنعاء با عربی فصیح». *فصلنامه هنر زبان، ش ۱*، ۵-۱۹.
۲۴. مفیدی، روح‌الله (۱۳۹۸). «رده‌شناسی نظام حالت اسم در زبان عربی». *علم زبان*، ۱۰، ۷-۴۱.
۲۵. ----- (۱۳۹۵). «شکل‌گیری ساختواژه نمود و وجه در فارسی نو». *دستور*، ۱۲، ۳-۶۸.
۲۶. ----- (۱۳۸۶). «تحول نظام واژه‌بستی در فارسی میانه و نو». *دستور*، ۳، ۱۳۳-۱۵۲.
۲۷. منشی‌زاده مجتبی و محمدامین ناصح (۱۳۸۶). «نگاهی رده‌شناختی به نحو زبان فارسی میانه پهلوی». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*، ۲۲، ۲۳۵-۲۵۷.
۲۸. ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۵). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: فردوس.
۲۹. نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۹). «چگونگی شناسایی موارد دستوری‌شدگی». *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، ۲، ۱۴۹-۱۶۵.
30. Ahmad, Amer (2016). *Case in Standard Arabic: A dependent case approach*. PhD dissertation, York University, Toronto.
31. Al-Balushi, Rashid (2015). "The accusative case suffixes in Standard Arabic: Where from?". *The International Journal of Arabic Linguistics (IJAL)*, 1(1), 28-66.
32. ----- (2013). "Verbal and nominal case suffixes in Standard Arabic: A unified account". *Brill's Annual of Afroasiatic Languages and Linguistics*, 5, 35-82.
33. ----- (2011). *Case in Standard Arabic: The untraveled paths*. PhD dissertation, University of Toronto, Toronto.
34. Aoun, Joseph E., Elabbas Benmamoun, and Lina Choueiri (2010). *The syntax of Arabic*. Cambridge: Cambridge University Press.
35. Bahloul, Maher (2008). *Structure and function of the Arabic verb*. London/New York: Routledge.
36. Benmamoun, Elabbas (2000). *The feature structure of functional categories: A comparative study of Arabic dialects*. Oxford: Oxford University Press.

37. Blake, Barry J. (2004). *Case*, 2nd ed. Cambridge: Cambridge University Press.
38. Brunner, Christopher J. (1977). *A syntax of Western Middle Iranian*. Delmar, New York: Caravan Books.
39. Brustad, Kristen E. (2000). *The syntax of Spoken Arabic: A comparative study of Moroccan, Egyptian, Syrian, and Kuwaiti dialects*. Washington, DC: Georgetown University Press.
40. Btoosh, Mousa A. (2017). "Case and word order alternation in Standard Arabic: An optimality theoretic account". *SKASE Journal of Theoretical Linguistics*, 14, 24-47.
41. Cowell, Mark W. (1964). *A reference grammar of Syrian Arabic (based on the dialect of Damascus)*. Washington: Georgetown University Press.
42. Dryer, Matthew S. (2013). "Order of subject, object and verb". In: Dryer, Matthew S. and Martin Haspelmath (eds.), *The world atlas of language structures online*. Leipzig: Max Planck Institute for Evolutionary Anthropology (<http://wals.info/chapter/81>, accessed 20 January 2021).
43. ----- (2007). "Word order". In: Shopen, Timothy (ed.), *Language typology and syntactic description, Vol. I: Clause structure*, 2nd ed, 61-131. Cambridge: Cambridge University Press.
44. Faghiri, Pegah and Pollet Samvelian (2014). "Constituent ordering in Persian and the weight factor". In: Piñón, Christopher (ed.), *Empirical issues in syntax and semantics 10*, CNRS, 215-232.
45. Fassi Fehri, Abdelkader (2012). *Key features and parameters in Arabic grammar*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
46. ----- (1993). *Issues in the structure of Arabic clauses and words*. Dordrecht: Kluwer Academic.
47. Fuß, Eric (2005). *The rise of agreement: A formal approach to the syntax and grammaticalization of verbal inflection*, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
48. Gruber-Miller, Ann M. (1990). "Loss of nominal case endings in the Modern Arabic dialects: Evidence from Southern Palestinian Christian Middle Arabic texts". In: Mushira Eid (ed.), *Perspectives on Arabic linguistics I: Papers from the first annual symposium on Arabic linguistics*, 235-253. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
49. Haig, Geoffrey (2019). "Grammaticalization and inflectionalization in Iranian". In: Narrog, Heiko and Bernd Heine (eds), *Grammaticalization from a typological perspective*, 57-78. Oxford: Oxford University Press.
50. Hallberg, Andreas (2016). *Case Endings in Spoken Standard Arabic*. PhD dissertation, Lund University, Faculties of Humanities and Theology.

51. Hasselbach, Rebecca (2013). *Case in Semitic: Roles, relations, and reconstruction*. Oxford: Oxford University Press.
52. Josephson, Judith (2013). "The fate of the subjunctive in late Middle Persian". In: Josephson, Folke and Ingmar Söhrman (eds.), *Diachronic and typological perspectives on verbs*, 57-77. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
53. Karimi, Simin (2005). *A minimalist approach to scrambling: Evidence from Persian*. Berlin/New York: Mouton de Gruyter.
54. Kent, Roland G. (1953). *Old Persian: Grammar, texts, lexicon*, 2nd ed. New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
55. Larson, Richard and Hiroko Yamakido (2005). "Ezafe and the deep position of nominal modifiers". *Paper presented at the Barcelona workshop on adjectives and adverbs*. Universitat Pompeu Fabra, Barcelona.
56. Lazard, Gilbert (1963). *La Langue des plus Anciens Monuments de la Prose Persane*. Paris: Klincksieck.
57. Maggi, Mauro and Paola Orsatti (2018). "From Old to New Persian". In: Sedighi, Anousha and Pouneh Shabani-Jadidi (eds.), *The Oxford handbook of Persian linguistics*, 7-51. Oxford: Oxford University Press.
58. Marmorstein, Michal (2016). *Tense and text in Classical Arabic: A discourse-oriented study of the Classical Arabic tense system*. Leiden/Boston: Brill.
59. Moinzadeh, Ahmad (2001). *An antisymmetric, minimalist approach to Persian phrase structure*. PhD dissertation, University of Ottawa, Canada.
60. Noda, K. (1980). "Ergativity in Middle Persian". 1-18. University of Nagoya, Typescript.
61. Roberts, Taylor (2001). "Deriving second position". *Canadian Journal of Linguistics*, 46 (1/2), 127-153.
62. Roy, Isabelle A. (2013). *Non-verbal predication: Copular sentences at the syntax-semantics interface*. Oxford: Oxford University Press.
63. Samiiian, Vida (1994). "The Ezafe construction: Some implications for the theory of X-bar syntax". In: Marashi, Medhi (ed.), *Persian studies in North America*, 17-41. Maryland: Iranbooks.
64. Shlonsky, Ur (1997). *Clause structure and word order in Hebrew and Arabic: An essay in comparative Semitic syntax*. New York/Oxford: Oxford University Press.
65. Skjærvø, Prods Oktor (2009). "Middle West Iranian". In: Windfuhr, Gernot (ed.), *The Iranian languages*, 196-278. London/New York: Routledge.
66. Soltan, Usama (2006). "Standard Arabic subject-verb agreement asymmetry revisited in an Agree-based minimalist syntax". In: Boeckx,

- Cedric (ed.), *Agreement Systems*, 239-265. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
67. Stilo, Donald (2009). "Case in Iranian: From reduction and loss to innovation and renewal". In: Malchukov, Andrej and Andrew Spencer (eds.), *The Oxford handbook of case*, 700-715. Oxford: Oxford University Press.
68. Tallerman, Maggie (2015). *Understanding Syntax*, 4th ed. London/New York: Routledge.
69. Velupillai, Viveka (2012). *An introduction to linguistic typology*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
70. Watson, Janet C. E. (2002). *The phonology and morphology of Arabic*. Oxford: Oxford University Press.
71. Wetzer, Harrie (1996). *The typology of adjectival predication*. Berlin/New York: Mouton de Gruyter.

The devices of differentiating subject and object in Arabic and Persian: A comparative-diachronic approach

Ruhollah Mofidi¹

**Assistant Professor of Linguistics, Imam Khomeini International University of
Qazvin, Qazvin, Iran**

Received: 05/11/2021

Accepted: 12/03/2022

Abstract

In a diachronic perspective, the article investigates and compares the changes in Arabic and Persian word order, agreement, and case-marking, as the devices of differentiating subject and object. In fact, the main problem of this investigation was to discuss and follow the changes which have happened in the ways of distinguishing between the subject and object in the history of the two languages. In Arabic, the Classical variety has been compared to two of its today's varieties, and in Persian, the changes have been followed from the Old period to this day. Persian and Classical Arabic data have been extracted from written sources, and the fieldwork part of the investigation consists of gathering data from the Arabic of Khuzestan and Lebanon via interviews with six speakers (three from each variety) by means of questionnaire and picture-description. Data-analysis shows that Arabic has lost its cases and extended its agreement system, and now it relies more on word order. Persian, on the other hand, has lost its case and agreement devices, reconstructing both later, with no changes in word order at the clausal level. Furthermore, no evidence for influences of Arabic and Persian on each other in these fields was found in this investigation, and it seems that all these changes have been language-internal, or at least, the two languages did not have effects on each other with this regard.

Key Words: agreement, Arabic, case-marking, Persian, word order.

1- mofidi@hum.ikiu.ac.ir

سلسله مراتب رده‌شناختی و حذف مفعول در زبان فارسی

فائزه سلیمی (دانشجوی دکتری زبانشناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)
والی رضایی (دانشیار زبانشناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران) (نویسنده مسئول)
محمد عموزاده (استاد زبانشناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)

صص: ۱۵۷-۱۳۵

چکیده

از میان فرایندهای کاهنده ظرفیت فعل می‌توان به حذف مفعول اشاره کرد که در آن فعل متعدی بدون بیان مفعول به صورت یک فعل تک ظرفیتی به کار می‌رود. با این حال درک مخاطب از معنای جمله و نیز مفهوم مفعول محذوف کامل بوده و حذف مفعول در انتقال پیام خللی ایجاد نمی‌کند. ساخت حذف مفعول مورد نظر در پژوهش حاضر متفاوت از حذف به قرینه و حذف بافتی است و نمونه‌هایی را شامل می‌شود که مرجع مفعول جایی پیشتر در متن گفتاری یا نوشتاری ذکر نشده باشد و بافت زبانی و موقعیتی نیز سرنخ‌هایی برای تشخیص مرجع مفعول حذف شده به دست ندهد. هدف پژوهش حاضر بررسی ویژگی‌های مرجع مفعول محذوف بر مبنای عمده‌ترین سلسله مراتب رده‌شناختی است. به این منظور که از این طریق بتوان رفتار مفعول قابل حذف را در قیاس با مفعول سرنمون حاضر در جمله پیش‌بینی نمود. از این رو ۴۳۵ مورد حذف مفعول از منابع متعددی استخراج گشته و به لحاظ جان‌داری، ارجاعیت، معرفگی و نیز با توجه به سلسله مراتب جان‌داری گسترده مورد ارزیابی قرار گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که برخلاف مفعول حاضر در جمله، مفعول قابل حذف در پایین‌ترین جایگاه‌های سلسله مراتب مذکور قرار داشته و عموماً بی‌جان، نکره، غیرارجاعی و عام است. کلید واژه‌ها: حذف مفعول، کاهش ظرفیت، رده‌شناسی، سلسله مراتب رده‌شناختی، تغییر گذرایی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۳

پست الکترونیکی:

1. Salimi.f@fgn.ui.ac.ir
2. Vali.rezai@fgn.ui.ac.ir
3. Amouzadeh@fgn.ui.ac.ir

۱. مقدمه

ظرفیت به تعداد موضوع‌هایی اطلاق می‌گردد که فعل برای تکمیل معنا به آن‌ها نیاز دارد. به عنوان نمونه فعل یک ظرفیتی تنها به یک موضوع فاعل، و فعل دو ظرفیتی به دو موضوع نیاز دارد که یکی فاعل است و دیگری مفعول. در این میان برخی فرایندها ظرفیت فعل را کاهش، و برخی دیگر آن را افزایش می‌دهند. دیکسون و آخن‌والد^۱ (۲۰۰۰: ۶) اصطلاح تغییر گذرایی را تغییر در ظرفیت فعل تلقی نموده که به صورت ظاهری و با تغییر در ساخت‌واژه فعل نشان‌دار می‌شود و شامل فرایندهایی نظیر ساخت‌های مجهول، ضدمجهول و سببی می‌گردد. کیتلا^۲ (۲۰۰۲: ۱۹) نیز هر گونه تغییر در ساختار بند، از جمله معنایی و واژنحوی که با ارجاع به مؤلفه‌های گذرایی قابل توضیح باشد را تغییر گذرایی در نظر می‌گیرد. بر این اساس، تغییر در هر یک از مؤلفه‌های اصلی همچون کنش‌گری، تأثیرپذیری و فردیت مفعول منجر به تغییر گذرایی می‌گردد.

از میان فرایندهای کاهش ظرفیت، می‌توان حذف مفعول را نام برد که در خلال آن فعلی که ماهیتاً متعدی است و به دو موضوع فاعل و مفعول نیاز دارد، با حذف مفعول به فعل لازم تک ظرفیتی تبدیل می‌شود. حذف مفعول بافت مقید در بسیاری از زبان‌ها امکان رخداد دارد. در این صورت، مرجع مفعول محذوف یا پیشتر در متن گفتاری یا نوشتاری ذکر شده و یا به کمک اطلاعات بافتی قابل تشخیص است. در مقابل، در حذف مفعول بافت آزاد، که موضوع مورد بررسی در این پژوهش است، بافت زبانی و موقعیتی در تشخیص و بازیابی مرجع مفعول محذوف برای شنونده سرنخی به دست نخواهد داد؛ با این حال درک شنونده از محتوای کلام کامل خواهد بود. به عنوان نمونه، برای درک جمله‌ای نظیر «او دارد می‌خورد» لزومی به پی بردن به آنچه خورده می‌شود وجود ندارد. در واقع، انتظاری مبنی بر قابل تشخیص بودن مرجع مفعول محذوف وجود ندارد و عمل خوردن متضمن این است که چیزی خورده می‌شود و شنونده می‌داند که چیزی خورده شده، اما تشخیص اینکه مفعول محذوف چه نوع ماده خوراکی‌ای بوده مد نظر نیست (نس^۳، ۲۰۰۷: ۱۲۴-۱۲۵). مثال‌های زیر از زبان فارسی موضوع را روشن‌تر می‌سازند:

1- Dixon & Aikhenvald

2- Kittila

3- Næss

۱- از صبح تا شب می‌شورم و می‌سابم. (ظرف/لباس)

۲- ماشینت صدی چند می‌سوزونه؟ (بنزین)

۳- بیست و چهار ساعته داره می‌خوره. (غذا)

۴- ما می‌گیم زدیم، شما هم بگین زده. (حریف)

۵- کم بلمبون و بریز تو اون شکم وامونده. (غذا)

عوامل متعددی بر حذف مفعول تأثیرگذارند و نگارندگان پژوهش حاضر کوشیده‌اند از آن میان به بررسی ماهیت مرجع مفعول محذوف بر مبنای عمده‌ترین سلسله مراتب رده‌شناختی شامل سلسله مراتب جاندار، ارجاعیت، معرفگی و جان‌داری گسترده پرداخته و نشان دهند در مقایسه با ویژگی‌هایی که زبان فارسی برای مفعول حاضر در جمله برمی‌شمرد، مفعول محذوف چه تفاوت‌هایی دارد که آن را قابل حذف نموده است. در این پژوهش، فارغ از دیدگاه‌های متفاوت و موارد استثنایی که وجود دارد، مفعول مستقیمی که در جمله توسط تکواژ «را» حالت‌نشانی می‌شود مفعول سرنمونی در نظر خواهیم گرفت و تفاوت ویژگی‌های مفعول قابل حذف را در قیاس با آن به بحث خواهیم گذاشت. با توجه به این‌که در زبان فارسی گرایش‌های مشخصی برای تعیین ویژگی‌های مفعول مستقیم در جمله وجود دارد، به نظر می‌رسد که مرجع مفعول محذوف دارای ویژگی‌هایی متفاوت باشد که آن را قابل حذف ساخته است. از این رو، با توجه به اینکه گرایش‌های غالب زبان‌ها را می‌توان به کمک سلسله مراتب رده‌شناختی نشان داد، در بررسی موضوع مورد بحث، سلسله مراتبی که به تعیین ویژگی‌های مفعول مستقیم کمک می‌کنند را در ارتباط با مرجع مفعول محذوف نیز به کار خواهیم بست و با مقایسه آن با مشخصه‌های مفعول سرنمونی به دنبال تعیین ویژگی‌هایی خواهیم بود که مفعول را قابل حذف خواهند ساخت.

۲. پیشینه پژوهش

با توجه به این که موضوع محوری در پژوهش حاضر بررسی ساخت حذف مفعول می‌باشد، لازم است که گرایش غالب زبان فارسی در ارتباط با ویژگی‌های مفعول مستقیم حاضر در جمله مشخص گردد که با توجه به آن بتوان ویژگی‌های مفعولی که قابلیت حذف می‌یابد را پیش‌بینی نمود. هوشمند (۱۳۹۳: ۱۵۲) با استناد به پژوهش هاپر و تامپسون (۱۹۸۰)

که رویکردی پیوستاری در تعریف گذرایی اتخاذ کرده و آن را به کمک مؤلفه‌های ده‌گانه‌ای ارائه می‌دهند، به بررسی ساخت متعدی اعلاء در زبان فارسی پرداخته و چنین بیان می‌دارد که در این زبان، نشانه «را» به عنوان نشانه مفعولی و هم‌بسته تعدی در نظر گرفته می‌شود. هوشمند در پژوهش خود نشان می‌دهد که قواعد دستوری در مطالعاتی که بر پایه نمونه اعلاء انجام می‌گیرند استثنایناپذیر نیستند و زبان‌ها گونه‌گونی در تعدی معنایی را به طور یکسان به تعدی صوری مرتبط نمی‌دانند. با این حال، به باور او در صورتی که مفعول فردیت بالایی داشته باشد، احتمال کاربرد تکواژ «را» در همراهی با آن بیشتر می‌شود. دبیر مقدم (۱۹۹۲) و کریمی (۲۰۰۳) معتقدند نشانه مفعول مستقیم مشخص و معرفه حضور «را» در همراهی با آن است. در ارتباط با حالت نشانی مفعول نیز زبان‌شناسانی نظیر (آیزن^۱، ۲۰۰۳، کی^۲، ۲۰۰۸ و پاول^۳، ۲۰۰۸) خاطر نشان می‌سازند که در زبان‌های دنیا مفعول بی‌نشان در مراتب پایین جان‌داری و معرفگی قرار دارد و نشانه حالت نمی‌پذیرد، اما مفعول‌هایی که در مراتب بالاتری از جان‌داری و معرفگی قرار داشته باشند، نشانه حالت دریافت می‌کنند. با این حال، کامری^۴ (۱۹۸۹: ۱۳۲-۱۳۳) در ارتباط با حالت‌نشانی مفعول بر اساس معرفگی و جان‌داری، با ارائه مثال (۶) از زبان فارسی نشان می‌دهد که در این زبان، رمزگذاری آشکار مفعول می‌تواند تنها بر اساس معرفه بودن آن و فارغ از توجه به ویژگی جان‌داری صورت پذیرد.

۶. الف) حسن کتاب را دید.

ب) حسن یک کتاب دید.

ویسن‌ریدر^۵ (۱۹۹۵) نیز چنین بیان می‌دارد که هر چه هویت مرجع در گفتمان محوری‌تر و برجسته‌تر باشد، ارجاع به آن و تمایل به حفظ هویتش بیشتر است. او این مرکزیت را به گروه‌های اسمی جان‌دار، معرفه و مبتدایی نسبت می‌دهد. کمر^۶ (۱۹۹۳: ۱۹۱) نیز معتقد است رویدادی که دارای دو شرکت‌کننده سرنمونی است به صورت رویدادی فعلی تعریف می‌شود که در آن شرکت‌کننده انسان (کنش‌گر) به طور ارادی بر یک عنصر معرفه و بی‌جان

1- Aissen

2- Key

3- Paul

4- Comrie

5- Weissenrieder

6- Kemmer

(کنش‌پذیر) که مستقیم و به صورت کامل تحت تأثیر رویداد قرار گرفته عملی را انجام می‌دهد.

در ارتباط با مفاهیم مربوط به معرفگی نیز که بحثی مرتبط به پژوهش حاضر است، انک^۱ (۱۹۹۱: ۱۰) اذعان می‌دارد که اسامی خاص، گروه‌های اسمی به همراه صفات اشاره و حرف تعریف معرفه و نیز تمامی ضمائر، معرفه‌اند و در مقابل، در زبان انگلیسی گروه‌های اسمی دارای سورهای all و every و اسم‌هایی که در همراهی با عناصری نظیر some و piece و معادل این کلمات در سایر زبان‌ها نکره تلقی می‌گردند. به اعتقاد بلورو^۲ (۲۰۰۷: ۸۰) نیز از آن‌جا که اسم‌های معرفه به‌طور ذاتی مشخص هستند، مشخص و نامشخص بودن تنها برای تمایز اسامی نکره معنا می‌یابد.

پیرامون ارتباط مطالب عنوان شده با سلسله مراتب رده‌شناختی ذکر این نکته لازم است که گاهی مجموعه‌ای از جهانی‌های تلویحی با هم تشکیل یک زنجیره می‌دهند. بنابراین، سلسله مراتب مختلف را می‌توان به عنوان تعمیم‌های رده‌شناختی برای ایجاد جهانی‌های تلویحی تلقی نمود (کرافت^۳، ۲۰۰۳: ۱۲۸). برخی از سلسله مراتب مؤثر در ساخت‌های دستوری عبارتند از شخص، جاننداری و معرفگی که معمولاً با هم در تعامل هستند و همین ارتباط متقابل موجب پیشبینی‌پذیری‌های رده‌شناختی می‌شود.

اگرچه بسیاری از زبان‌شناسان غیر ایرانی نظیر (گلدبرگ^۴ ۲۰۰۱؛ ولاسکو و مونوز^۵ ۲۰۰۲؛ ۲۰۰۲؛ لوراگی^۶ ۲۰۰۴؛ تسیمپلی و پاپادوپولو^۷ ۲۰۰۵؛ زیزیک^۸ ۲۰۰۶؛ نس^۹ ۲۰۰۷؛ لیو^۹ ۲۰۰۸؛ ۲۰۰۸؛ گراف، تیک استون، لیون و توماسلو^{۱۰} ۲۰۱۵؛ سنمو^{۱۱} ۲۰۱۷؛ گلاس^{۱۲} ۲۰۲۰) ساخت حذف مفعول را مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند، در زبان فارسی حذف مفعول بافت آزاد آن‌گونه که مورد توجه پژوهش حاضر است تا به حال به شکلی مستقل مورد مطالعه قرار

1- Enç

2- Belloro

3- Croft

4- Goldberg

5- Velasco and Munoz

6- Luraghi

7- Tsimpli and Papadopoulos

8- Zyzik

9- Liu

10- Graf, Theakstone, Lieven and Tomasello

11- Cennamo

12- Glass

نگرفته است. در مطالعات صورت گرفته نیز یا حذف به قرینه مورد ارزیابی بوده (راسخ‌مهند ۱۳۹۶) و یا پیرامون حذف مفعول به عنوان موضوعی فرعی در پژوهش‌های مربوط به گذرایی (هوشمند ۱۳۹۳) یا تناوب مفعولی (قیاسوند ۱۳۹۸) به صورت پراکنده و غیرمنسجم بررسی‌هایی صورت گرفته است. لذا در این زیربخش به بررسی مطالعات خارجی صورت گرفته پیرامون حذف مفعول که به پژوهش حاضر مرتبط می‌باشند خواهیم پرداخت.

از میان مطالعات انجام شده، نس (۲۰۰۷: ۱۳۴) حذف مفعول نکره را پدیده‌ای مرتبط به الگوهای گذرایی سرنمونی دانسته و معتقد است فاصله گرفتن از معیارهای گذرایی سرنمونی باعث تقلیل میزان گذرایی معنایی گشته و حذف مفعول نکره نیز پیامد آن خواهد بود. او معتقد است هر چه عناصر کاهنده‌ی میزان گذرایی بیشتری به بند افزوده شود، امکان رخداد حذف مفعول بیشتر می‌شود. وی همچنین اذعان می‌دارد که این پدیده با دیگر سازوکارهای تعدی‌زدایی در زبان در تعامل می‌باشد. زبانی که فاقد ابزار صرفی تعدی‌زدایی باشد یا ابزار صرفی تعدی‌زدایی کمی داشته باشد، نسبت به زبانی که دارای گستره‌ی وسیع‌تری از ابزارهای بیانگر تغییرات گذرایی است، به میزان بیشتری از حذف مفعول بهره می‌گیرد.

سنامو (۲۰۱۷) در پژوهشی پیرامون حذف مفعول و ساختار معنایی محمول در زبان ایتالیایی از منظر قیاس، به این نتیجه رسیده است که تنوع مفعول‌های قابل حذف در این زبان می‌تواند بازگو کننده قالب ساختار رویدادی فعل (نظیر درجه کم تخصیص نمودی افعال) و عناصر معنایی واژگانی شده در افعال (همچون نوع اثر رمزگذاری شده) باشد، آن هم در تعامل با مفاهیم ساختار غیر رویدادی همچون جاننداری، معرفگی و ارجاعی بودن. وی همچنین از راه قیاس بین زبانی دریافته است که محدودیت‌های نمونه‌های محذوف نکره در زبان ایتالیایی، بر اساس سه پارامتر تعاملی جاننداری، نمود و ژانر، به نمونه‌های موجود در زبان انگلیسی شباهت دارند. بر این اساس که در هر دو زبان، مفعول محذوف نکره، عموماً دارای مشخصه [جاندار] می‌باشد، و به همراه افعال لحظه‌ای و پایا که فاعل آنها به لحاظ معنایی اثرگذار می‌باشد، به کار نمی‌روند. در مقابل، نمونه‌های حذف مفعول معرفه، با توجه به پارامترهای جاننداری، تخصیص، نمود و ویژگی‌های معنایی خاص فاعل، درجات بالایی از ویژگی‌های زبان ویژه را نشان می‌دهند.

در پژوهشی دیگر، گلاس (۲۰۲۰) در بررسی حذف مفعول در زبان انگلیسی، سه مؤلفه‌ی گزینش، بسامد و روال را در ارتباط با افعال گوناگون، از پایگاه دادگان ردیت^۱ استخراج کرده است. او در ارتباط با مؤلفه‌ی گزینش معتقد است که حذف مفعول معمولاً با افعالی رخ می‌دهد که اطلاعات آماری بیشتری در مورد مفعول خود ارائه می‌دهند. به عنوان نمونه، فعل eat چنین اطلاعی را منتقل می‌کند که مفعولش نوعی غذا است یا در واقع مفعولی را گزینش می‌کند که در بر دارنده‌ی مفهوم غذا باشد. در حالی که فعلی نظیر enjoy توانایی گزینش کمتری دارد؛ چرا که می‌تواند مفعول‌های متنوعی از طبقات گوناگون دریافت کند. بر اساس مؤلفه‌ی بسامد، اعتقاد گلاس بر این است که میان جفت کمینه‌هایی نظیر eat و devour، احتمال حذف مفعول در همراهی با فعلی که بسامد بالاتری دارد بیشتر خواهد بود. او در ارتباط با مؤلفه سوم نیز معتقد است که روال، مجموعه‌ای از فعالیت‌هاست که در یک اجتماع خاص شناخته شده و مرسوم است. در این زمینه، فعل eat در میان انگلیسی‌زبانان و در آن فرهنگ خاص، یک روال مشخص محسوب می‌شود. حذف مفعول در همراهی با این فعل بیشتر امکان رخداد دارد و مفعول محذوف، مفاهیم غذا و وعده‌های غذایی را در بر می‌گیرد (گلاس، ۲۰۲۰: ۴۹).

۳. مبانی نظری

رده‌شناسی زبان به مطالعه شباهت‌ها و تفاوت‌های ساختاری بین‌زبانی می‌پردازد تا طبقه‌بندی قابل قبولی از مقولات زبانی در زبان‌ها به دست دهد. این رشته با تحقیقات زبان‌شناسان تاریخی قرن نوزدهم همچون شلگل^۲، شلایخر^۳ و هومبولت^۴ آغاز شد و در قرن بیستم با مطالعات گسترده‌ی گرینبرگ ادامه پیدا کرد و اکنون به یکی از رویکردهای مهم در زبان‌شناسی تبدیل شده است. در رده‌شناسی نقشگرا به جای در نظر گرفتن دو موضوع تحلیلی کاملاً متمایز توصیف و تبیین، هر تحلیل دستوری بر اساس مقیاس پیوستاری از نظر میزان تعمیم بخشی مطرح می‌شود (کرافت، ۲۰۰۳: ۲۸۴). باور اصلی این نگرش آن است که یک نتیجه‌ی زبانی عمومی می‌تواند مسائل زبانی خاص‌تر و زیرمجموعه‌ای را تبیین نماید. اما همان

1- Reddit

2- Schlegel

3- Schleicher

4- Humboldt

تعمیم کلی را نیز می‌توان با تعمیم کلی‌تری تبیین نمود. گذر از یک سطح تبیینی به سطح بالاتر، هدفی است که در رده‌شناسی نقشگرا دنبال می‌شود (کرافت، ۲۰۰۳: ۲۸۴). اتخاذ رویکرد رده‌شناختی در مطالعه حاضر دارای این مزیت خواهد بود که برخلاف سایر دیدگاه‌ها در وقوع ساخت‌های دستوری خاص تنها به نقش یک عامل منفرد قائل نیست، بلکه با توجه به بسامد وقوع، گرایش غالب زبان در موضوع مورد مطالعه را مدنظر قرار می‌دهد.

با توجه به آنچه پیرامون طبیعت مفعول حاضر در جملات زبان فارسی ذکر شد، اکنون روشن است که مفعول جان‌دار، مشخص و معرفه عنصری محوری در گفتمان و غیرقابل حذف است. بر این اساس، در پژوهش حاضر به بررسی این موضوع می‌پردازیم که در قیاس با چنین مفعولی، مفعول قابل حذف چه ویژگی‌هایی را داراست. به منظور بررسی این موضوع، در پژوهش حاضر نقش عمده‌ترین سلسله مراتب رده‌شناختی نظیر جان‌داری، ارجاعیت و معرفگی بر مرجع مفعول محذوف مورد ارزیابی قرار گرفته است. در ادامه توضیحاتی در ارتباط با سلسله مراتب بررسی شده ارائه می‌گردد.

الف) سلسله مراتب جان‌داری

رفتارهای نحوی نظیر حالت نمایی، نمایه‌سازی، ترتیب سازه‌ای و نیز تمایز شمار در مقولات اسم و ضمیر در زبان‌ها می‌تواند تابع سلسله مراتب جان‌داری باشد. در برخی زبان‌ها تعداد تمایزات شمار برای اسم و ضمیر، بسته به میزان جان‌داری مصداق آن متفاوت است. جان‌داری در مطابقه میان فعل و فاعل و حتی مطابقه فعل با دیگر موضوع‌های جاندار تأثیر دارد (کرافت، ۲۰۰۳: ۱۲۹). جان‌داری همچنین شیوه بازنمایی مفعول را در بسیاری زبان‌ها تعیین می‌کند (کرافت، ۲۰۰۳: ۱۳۱). سلسله مراتب جان‌داری را می‌توان بصورت زیر نمایش داد:

سلسله مراتب جان‌داری: جاندار < بی‌جان

ب) سلسله مراتب ارجاعیت

به بیان کرافت (۲۰۰۳: ۱۳۰) این سلسله مراتب نشان می‌دهد که ضمیر به لحاظ جایگاه از اسم پیشی می‌گیرد. شواهدی از زبان‌های مختلف نیز نشان می‌دهد که اسم‌های خاص جایگاه میانی این سلسله مراتب را به خود اختصاص می‌دهند.

سلسله مراتب ارجاعیت را می‌توان به شکل زیر نمایش داد:

سلسله مراتب ارجاعیت: ضمیر < اسم

تعامل سلسله مراتب ارجاعیت و جاننداری را می‌توان بر مبنای تقسیم‌بندی مقوله اسم به دو دسته اسم خاص و اسم عام، و کاربرد اسم خاص برای اطلاق به انسان و کاربرد اسم عام برای اطلاق به هر سه مصداق انسان، سایر جانداران و بی‌جان توضیح داد. از سوی دیگر، سلسله مراتب ارجاعیت، با سلسله مراتب معرفگی که در ادامه به آن پرداخته می‌شود نیز در تعامل است. به این صورت که ضمائر و اسم‌های خاص معرفه‌اند و عموماً گروه‌های اسمی دال بر انسان نسبت به اسم‌های دال بر سایر جانداران در گفتمان محوریت بیشتری دارند. بنابراین، معرفه بودن آنها نیز محتمل‌تر است. همین تعبیر در مورد گروه‌های اسمی دال بر جانداران نسبت به گروه‌های اسمی دال بر بی‌جان نیز صادق است (رضایی و بهرامی، ۱۳۹۴: ۱۷۲).

ج) سلسله مراتب معرفگی

کرافت (۲۰۰۳: ۱۳۲) سلسله مراتب معرفگی را به سلسله مراتب جاننداری و به شیوه رمزگذاری مفعول مرتبط می‌داند. او به طور مشخص، در ارتباط با تأثیر معرفگی در رمزگذاری مفعول در زبان فارسی چنین بیان می‌دارد که مفعول معرفه در این زبان توسط تکواژ «را» حالت نشانی می‌شود. صورت ساده شده این سلسله مراتب را می‌توان به صورت زیر نمایش داد:

سلسله مراتب معرفگی: معرفه < نکره

د) سلسله مراتب جان‌داری گسترده

نظام اعطای نشانه حالت به مفعول مستقیم را می‌توان بر اساس سلسله مراتب جان‌داری گسترده تبیین کرد که کرافت (۲۰۰۳: ۱۳۰) آن را بصورت زیر ارائه می‌دهد:

سلسله مراتب جان‌داری گسترده: ضمیر اول شخص و دوم شخص < ضمیر سوم شخص < اسم خاص < اسم عام دلالت کننده بر انسان < اسم عام دلالت کننده بر سایر جانداران < اسم عام دلالت کننده بر بی‌جان

کرافت چنین بیان می‌دارد که سلسله مراتب مذکور حاصل تلفیق سه سلسله مراتب شخص، ارجاعیت و جان‌داری است که همگی در تعامل با یکدیگر می‌باشند.

در ادامه پس از ارائه توضیحاتی پیرامون روش تحقیق، با توجه به گرایش‌های عام زبان فارسی برای بیان آشکار مفعول، که از طریق سلسله مراتب مذکور قابل دسترسی است، به بررسی ویژگی‌های مرجع مفعول محذوف خواهیم پرداخت.

۴. روش پژوهش

در پژوهش حاضر که از نوع توصیفی-تحلیلی است، به منظور یافتن افعال متعدی که به مفعول مستقیم نیاز دارند و مفعول آن‌ها نیز با تکواژ «را» حالت نشانی می‌شود، سه فرهنگ لغت معتبر و کامل زبان فارسی شامل لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ معین و فرهنگ عمید بررسی گشته و (۱۰۱۸) فعل متعدی که در زبان فارسی امروز کاربرد دارند استخراج شده است. پس از گزینش افعال، به منظور بررسی این موضوع که کدام یک می‌توانند بدون حضور مفعول به کار روند، هر یک از افعال به دست آمده، در منابع متنوعی نظیر رمان‌ها، فیلم‌ها، سریال‌ها، مجلات و روزنامه‌ها و مکالمات روزمره مورد جستجو قرار گرفته و در نهایت ۴۳۵ مورد ساخت حذف مفعول به دست آمده است. تنوع این منابع به منظور اطمینان از عدم تأثیر گونه زبانی خاصی بر رخداد پدیده مذکور بوده است. این نمونه‌ها به صورتی گزینش گشته‌اند که بافت زبانی و موقعیتی تأثیری بر درک مفعول محذوف در آن‌ها نداشته و حذف به قرینه صورت نگرفته باشد. معیارهایی که بر این اساس در نظر گرفته شده این است که مرجع مفعول جایی پیش‌تر در گفتمان ذکر نشده باشد، مخاطب قادر به درک مفهوم کلی جمله باشد و ساخت حذف مفعول بتواند آغازگر کلام باشد و به این ترتیب بافت موقعیت نیز سرخ‌هایی برای درک مفعول محذوف به دست ندهد. در این جا آغازگری کلام به این معنا است که بافت مشخصی در لحظه گفتگو ایجاد نشده باشد و بدون توجه به سرخ‌های بافتی، بتوان مفعول حذف شده را بازیابی کرد. گفتگوهای زیر روشن‌گر این مطلب می‌باشند:

۷- الف) چه خبر؟ تو قرنطینه چیکارا می‌کنی؟

ب) هیچی بابا فقط می‌خورم و می‌خوابم.

۸- الف) چطوری؟ خوش می‌گذره؟

ب) نه بابا از صبح تا شب می‌شورم و می‌سابم.

با تصور گفتگوی (۷) و (۸) به عنوان آغاز مکالمه‌ی دو شخص، روشن است که فرد (الف) پاسخ فرد (ب) را به صورت کامل درک می‌کند. بدون نیاز به آگاهی از هویت مستقل و مشخص مفعول، و هنگامی که بافتی شکل نگرفته که بتواند در تشخیص مفعول محذوف به مخاطب کمک کند.

پس از تعیین ملاک‌های مورد نظر و استخراج نمونه‌های حذف مفعول، به منظور عدم تحمیل نظرات نگارندگان به تحلیل داده‌ها و اطمینان از واقعی بودن آن‌ها، از ۲۰ گویشور زبان فارسی در رده‌های سنی ۲۵ تا ۴۵ ساله، با حداقل مدرک کارشناسی در رشته‌های مختلف تحصیلی، خواسته شد که با پرسیدن سوال‌هایی نظیر «چه چیزی را؟» یا «چه کسی را؟» در انتهای هر جمله، مفعول حذف شده را بازیابی نمایند. در نهایت مفعولی که بیشترین بسامد را در میان پاسخ‌ها داشت به عنوان مفعول محذوف انتخاب شد. به عنوان نمونه اگر در بازیابی مفعول محذوف فعل *آشامیدن* در نمونه «بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید»، کلمات *آب*، *مایعات* و *آشامیدنی* در میان پاسخ گویشوران وجود داشتند، پربسامدترین واژه که در این مورد *آشامیدنی* بود به عنوان مفعول حذف شده انتخاب شد. پس از آن هر مورد بر مبنای سلسله مراتب جاننداری، ارجاعیت، معرفگی و سلسله مراتب جان‌داری گسترده مورد بررسی قرار گرفت. لازم به ذکر است با توجه به عدم وجود پیکره مناسب جهت استخراج داده‌های حذف مفعول در زبان فارسی، آمار ارائه شده در هر بخش از این پژوهش متعلق به پیکره ۴۳۵ موردی گردآوری شده توسط نگارندگان بوده و اعداد و ارقام ارائه شده محدود به همین پیکره می‌باشد. به این جهت، نگارندگان قادر به ارائه تحلیل‌های آماری کیفی و منطبق بر اصول دقیق آمارگیری نبوده‌اند.

همان‌گونه که پیشتر نیز ذکر شد، فارغ از تفاوت دیدگاه‌ها و موارد استثنا، مفعول سرنمون در پژوهش حاضر مفعولی در نظر گرفته شده که توسط تکواژ «را» حالت‌نشانی گشته و تفاوت ویژگی‌های مرجع مفعول محذوف نسبت به این نوع مفعول مورد ارزیابی قرار گرفته است. در ادامه به ارائه نتایج حاصل از این بررسی خواهیم پرداخت.

۵. تحلیل داده‌ها

در این بخش به بررسی ویژگی‌های مرجع مفعول محذوف بر اساس سلسله مراتب جاننداری، ارجاعیت، معرفگی و جان‌داری گسترده خواهیم پرداخت. از آن‌جا که مفعول حاضر در جمله عموماً جاندار، ارجاعی و معرفه بوده و از فردیت بالایی برخوردار است، انتظار می‌رود مرجع مفعول حذف شده دارای ویژگی‌های متفاوتی باشد که آن را قابل حذف نموده است. در ادامه، داده‌های حذف مفعول را با توجه به سلسله مراتب مذکور مورد ارزیابی قرار

داده و به ارائه بسامد مفعول محذوف در ارتباط با مفاهیم مطرح شده در هر سلسله مراتب خواهیم پرداخت.

۵-۱. سلسله مراتب جان‌داری

یافته‌های به دست آمده از تحلیل ۴۳۵ فعل که در ساخت حذف مفعول شرکت می‌کنند حاکی از آن است که مفعول محذوف بی‌جان در صد قابل توجهی از داده‌ها، یعنی ۲۴۵ مورد از کل موارد را به خود اختصاص داده است. در زیر نمونه‌هایی از حذف مفعول با مرجع بی‌جان ارائه شده است:

۹- مادرت کجاست؟ - داره اُتو می‌کنه / لباس. (مجله داستان کوتاه، شماره ۱، صفحه

(۳۰۰)

۱۰- خوب می‌پوشی خوب می‌گردی، چته؟ / لباس. (فیلم سینمایی متری شیش و نیم)

۱۱- مادر شوهرم می‌خره انبار می‌کنه، دلش نمیاد استفاده کنه خراب می‌شه می‌ریزه آشغالی^۱ / مواد غذایی.

۱۲- می‌شوره، آب می‌کشه، خشک می‌کنه / ظرف-لباس. (نقد ادبی و دموکراسی، ص

(۱۷۴)

۱۳- واسه نیمه شعبان دارن آذین می‌کنن / خیابان‌ها. (مکالمات روزمره)

در میان داده‌های بررسی شده، مفعول محذوف جان‌دار، نسبت به مفعول بی‌جان حذف شده، تعداد کمتری از داده‌ها، یعنی ۱۹۰ مورد از ۴۳۵ نمونه کل را به خود اختصاص داده است. ذکر این نکته نیز لازم است که در طبقه‌بندی داده‌ها در دو دسته جان‌دار و بی‌جان، اعضای بدن نظیر دندان، صورت، پوست، مو و ناخن، به دلیل تقابل مشخص با جمادات و از این رو که دارای سامانه زنده و پیچیده‌ای بوده و با تأثیرشان بر یکدیگر امکان سازگاری با محیط و تضمین بقا و پایداری کل موجود زنده را فراهم می‌کنند، جان‌دار در نظر گرفته شده‌اند. مثال‌هایی از حذف مفعول جان‌دار در زیر آمده است.

۱۴- مهربانی آرام می‌کند / انسان. (مجموعه آثار علی شریعتی، صفحه ۷۰۵)

۱۵- عزیزم بیمارستان دولتی روالش اینه، تا زایمان شروع نشه بستری نمی‌کنن^۲ / بیمار.

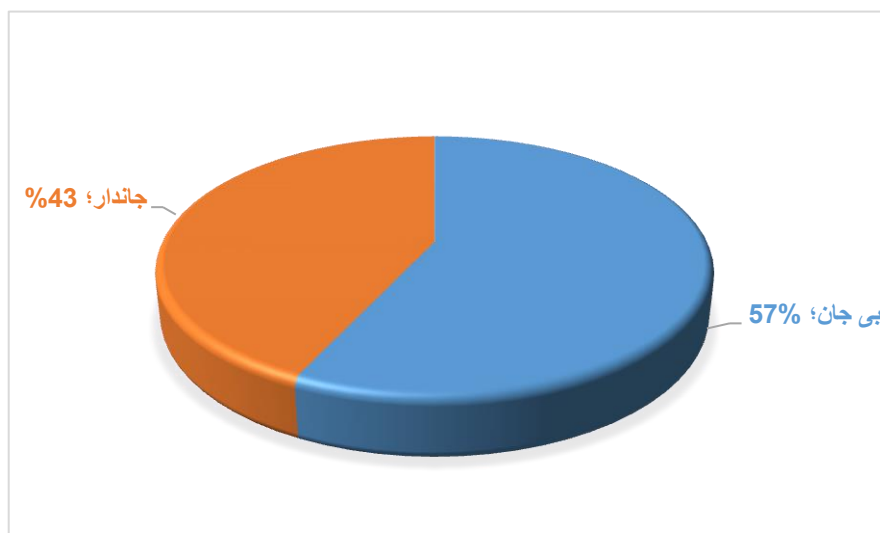
1- www.ninisiite.com

2- www.ninisiite.com

- ۱۶- فکر منو نکنین، می‌شینم تو ماشین دید می‌زنم/ دخترها. (داستان کوتاه تنها که می‌مانم، ص ۱۴۷)
- ۱۷- قصاب آنقدر ذبح می‌کند تا مهر و عطوفت از دلش می‌رود/ حیوانات. (حدیث از پیامبر اکرم (ص))
- ۱۸- نمی‌گم از الان بند بنداز و بزک کن، نه، آخه می‌دونی مردم عقلشون به چشمشونه/ صورتت. (رمان گرگ‌ها باعث صمیمیت می‌شوند، صفحه ۵۵)
- جدول (۱) نمایانگر فراوانی مفعول محذوف بر مبنای سلسله مراتب مذکور است.

جدول ۱: فراوانی حذف مفعول بر اساس جان‌داری

	جاندار	بی‌جان	کل نمونه‌ها
مورد	۱۹۰	۲۴۵	۴۳۵
درصد	%۴۳	%۵۷	۱۰۰



شکل ۱: درصد حذف مفعول بر اساس جان‌داری

با توجه به مواردی که در بخش (۲) پیرامون ویژگی‌های مفعول ذکر شد، روشن است از آنجا که مفعول جان‌دار در زبان فارسی نشانه حالت «را» دریافت می‌کند، به نظر می‌رسد

مفعولی که قابل حذف باشد، باید ویژگی متفاوتی داشته باشد. یافته‌های پژوهش حاضر نیز این موضوع را اثبات نموده و نشان می‌دهد از آن‌جا که مفعول جان‌دار از فردیت بالایی برخوردار بوده و امکان حذف آن از جمله کاهش می‌یابد، روشن است که مرجع مفعول محذوف به دلیل بی‌جان بودن و کاهش میزان فردیت، امکان حذف یافته است. از این رو، کثرت مفعول محذوف با مرجع بی‌جان در ساخت مورد نظر قابل انتظار بوده و توجیه‌کننده مطالب بیان شده است.

۲-۵. سلسله مراتب ارجاعیت

در بررسی ساخت حذف مفعول بر اساس سلسله مراتب ارجاعیت، ضمیری یا غیرضمیری بودن مرجع مفعول محذوف مورد بررسی قرار گرفت. در زیر، جملات (۱۹) تا (۲۱) دارای مفعول محذوف ضمیری و جملات (۲۲) تا (۲۴) دارای مفعول محذوف اسم می‌باشند.

۱۹- اصلاً نمی‌خواد بری. - اذیت نکن، قرار دارم / من. (پژواک‌هایی از سرزمین دیگر، ص ۵۰)

۲۰- عمو همه‌ش نشسته مسخره می‌کنه، همه‌ش نیش می‌زنه / من. (پرواربندان، ص ۷۰)

۲۱- سلام عرض شد خانم. حالا دیگه تحویل نمی‌گیری / من. (تنگنا، ص ۲۱)

۲۲- استاد می‌شه جلسه بعد نیایم؟ بچه‌ها میخوان هفته آخر دوره کنن / درس‌ها. (مکالمات روزمره)

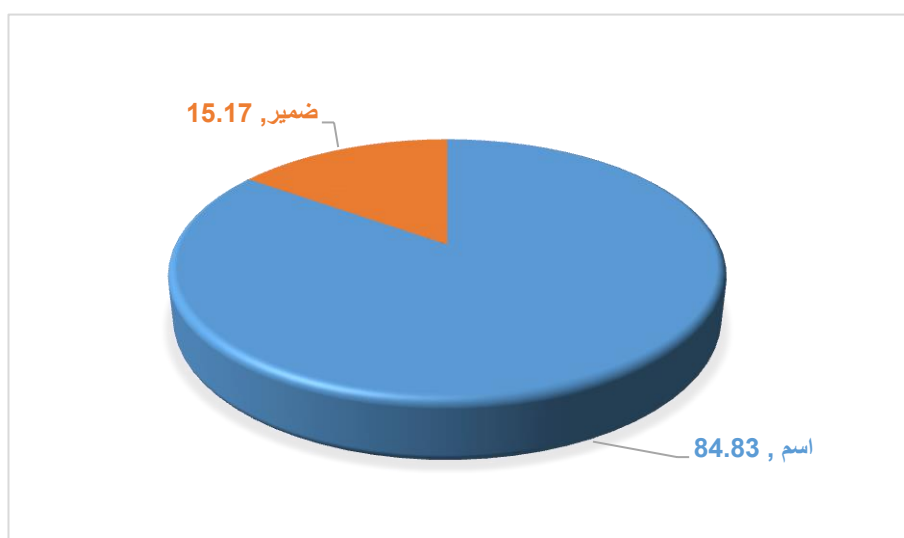
۲۳- دیگه شباً نمی‌شه رفت بیرون. هر جا می‌ری چند نفر ته کوچه وایسادن خفت می‌کنن / آدم. (مکالمات روزمره)

۲۴- شلخته درو کنید تا چیزی گیر خوشه چین‌ها بیاید / محصول. (سووشون، ص ۲۶۹)

در پژوهش حاضر یافته‌ها حاکی از آن است که در زبان فارسی، احتمال حذف مفعول غیرضمیری با اختلاف قابل توجهی نسبت به مفعول ضمیری افزایش می‌یابد. از میان ۴۳۵ مورد کل، ۳۶۸ مورد مفعول محذوف اسم و ۶۷ مورد مفعول محذوف ضمیری بوده است. فراوانی حذف مفعول بر مبنای سلسله مراتب ارجاعیت را می‌توان در جدول زیر مشاهده کرد:

جدول ۲: فراوانی حذف مفعول بر اساس ارجاعیت

	اسم	ضمیر	کل نمونه‌ها
مورد	۳۶۹	۶۶	۴۳۵
درصد	٪۸۴٫۸۳	٪۱۵٫۱۷	۱۰۰



شکل ۲: درصد حذف مفعول بر اساس ارجاعیت

از آن‌جا که مفعول سرنمونی عموماً مشخص و ارجاعی است، امکان حذف آن به مراتب کمتر از مفعول غیرارجاعی خواهد بود. با توجه به این‌که ضمائر نیز همواره مشخص و ارجاعی هستند، می‌توان ادعا کرد که مفعول زمانی قابل حذف خواهد بود که غیرضمیری باشد. دقت در اطلاعات جدول (۲) نشان می‌دهد که یافته‌های پژوهش حاضر نیز مؤید این ادعا هستند.

۳-۵. سلسله مراتب معرفگی

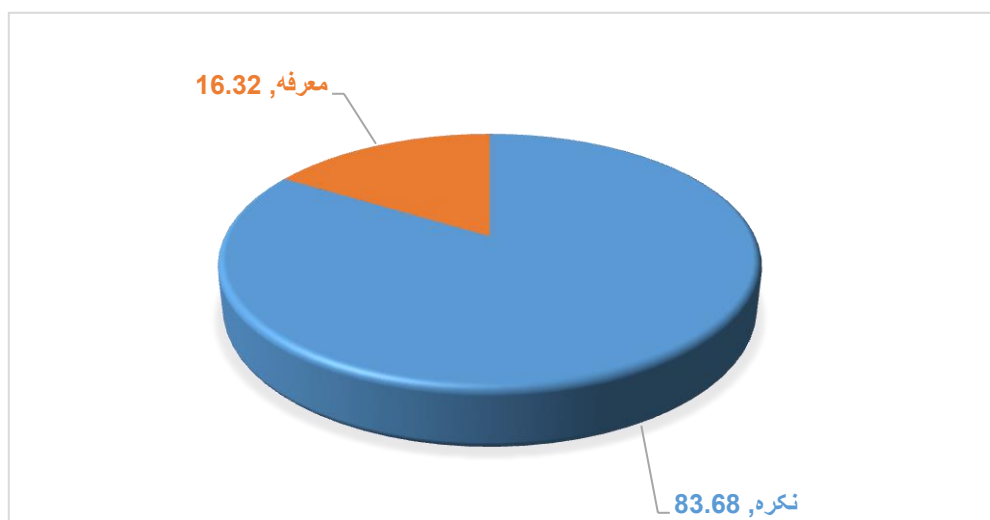
در ارتباط با مفهوم معرفگی و تأثیر آن بر ساخت حذف مفعول، ولاسکو و مونوز (۲۰۰۲) دو نوع حذف مفعول را معرفی می‌کنند. یکی حذف مفعول نکره و دیگری حذف مفعول معرفه. به عقیده‌ی آن‌ها، حذف مفعول نکره را می‌توان ذاتاً واژگانی و مرتبط به نوع مفعول و طبقه‌ی معنایی فعل دانست. آنها در این زمینه فرضیه‌ی شماره (۱) خود را ارائه می‌دهند که بر اساس آن مفعول محذوف نکره، مرجع قابل دسترسی‌ای را در بافت زبانی و فرازبانی ارائه

نمی‌دهد. ایشان در بررسی حذف مفعول معرفه به این نتیجه رسیده‌اند که این نوع حذف کاملاً بافتی است و تحت تأثیر عوامل بافتی قرار دارد. فیلمور^۱ نیز در مورد حذف مفعول نکره و معرفه، و تعیین تمایز این دو، چنین بیان می‌کند که اگر جمله‌ی فاقد مفعول، برای شنونده قابل درک باشد، مفعول محذوف نکره است؛ و اگر چنین جمله‌ای برای شنونده عجیب بنماید بیانگر معرفه بودن مفعول محذوف می‌باشد (فیلمور، ۱۹۸۶: ۹۶).

در پژوهش حاضر نیز، بررسی داده‌های حذف مفعول بافت آزاد نشان می‌دهد از ۴۳۵ مورد کل، ۷۱ مورد را به واسطه‌ی ضمیر یا اسم خاص بودن مفعول محذوف باید معرفه در نظر گرفت و ۳۶۴ مورد دیگر را می‌توان مفعول محذوف نکره تلقی کرد. آمار مربوط به این یافته‌ها در جدول زیر قابل مشاهده است.

جدول ۳: فراوانی حذف مفعول بر اساس معرفگی

	نکره	معرفه	کل نمونه
مورد	۳۶۴	۷۱	۴۳۵
درصد	٪۸۳.۶۸	٪۱۶.۳۲	۱۰۰



شکل ۳: درصد حذف مفعول بر اساس سلسله مراتب معرفگی

1- Fillmore

نتیجه قابل انتظار از بررسی مرجع مفعول محذوف بر اساس سلسله مراتب معرفگی، کثرت مفعول‌هایی با مرجع نکره است که آمار ارائه شده نیز مؤید آن می‌باشد. با توجه به یافته‌های به دست آمده می‌توان نتیجه گرفت از آنجا که مفعول حاضر در جمله عموماً معرفه و مشخص است، مفعول قابل حذف باید ویژگی متفاوتی داشته باشد که همان نکره بودن است.

با توجه به تعریفی که نس (۲۰۰۷: ۱۲۴) مشخصاً از حذف مفعول نکره ارائه می‌دهد، این نوع حذف زمانی به کار می‌رود که در آن فعل جواز عدم ظهور آشکار مفعول مستقیم را صادر نماید. او نیز بحث حذف مفعول را به مواردی محدود می‌کند که آن را حذف بافت آزاد می‌نامد. به اعتقاد نس، اصطلاح حذف مفعول نکره برای اشاره به کاربرد فعل بدون همراهی مفعول آشکار، و زمانی به کار می‌رود که معنای فعل متضمن این است که مفعولی وجود دارد اما مرجع آن از طریق متن قابل بازیابی نیست. وی همچنین معتقد است به دلیل عدم حضور مفعول در جمله، همواره باید آن را نکره در نظر گرفت.

اما بر خلاف نظر نس، مواردی از حذف مفعول ضمیر یا اسم خاص نیز در یافته‌های پژوهش حاضر به چشم می‌خورد. از آنجا که ضمائر و اسامی خاص همواره معرفه‌اند، تلقی مفعول محذوف تنها به دلیل عدم حضور آشکار در جمله به عنوان مفعول نکره، و پذیرش نکره بودن مفعول محذوف به عنوان یک اصل ثابت خالی از اشکال نمی‌نماید. از این رو به عقیده‌ی نگارندگان، اگرچه تعداد موارد محذوف نکره با اختلاف قابل توجهی از مفعول محذوف معرفه بیشتر است، با این حال به جهت بالا بردن میزان دقت تحقیقات در این زمینه، بررسی ماهیت مفعول محذوف در زبان مورد نظر و در تمامی موارد حذف، الزامی است. شواهد زبان فارسی و حذف مفعول ضمیری مؤید این مطلب است که در این زبان نمی‌توان اصل نکره بودن مفعول محذوف را پذیرفت. نمونه‌های (۱۹-۲۱) که پیشتر از نظر گذشت، همگی دارای مفعول محذوف ضمیری و معرفه هستند که با این حال امکان حذف یافته‌اند.

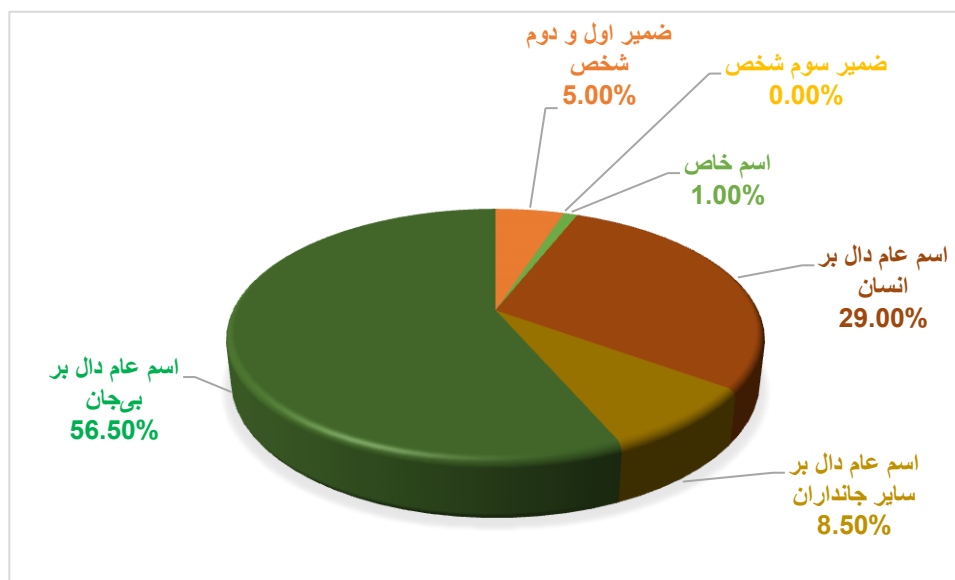
۴-۵. سلسله مراتب جاننداری گسترده

با توجه به این که تعامل سلسله مراتب جان‌داری، ارجاعیت و معرفگی را می‌توان در قالب سلسله مراتب جان‌داری گسترده نمایش داد، در این بخش به بررسی ویژگی‌های مرجع مفعول محذوف بر اساس این سلسله مراتب خواهیم پرداخت. به جهت سهولت دسترسی، سلسله مراتب جان‌داری گسترده مجدداً در زیر تکرار می‌شود:

سلسله مراتب جان‌داری گسترده: ضمیر اول شخص و دوم شخص < ضمیر سوم شخص < اسم خاص < اسم عام دلالت کننده بر انسان < اسم عام دلالت کننده بر سایر جانداران < اسم عام دلالت کننده بر بی‌جان

جدول ۴: فراوانی حذف مفعول بر اساس سلسله مراتب جان‌داری گسترده

ضمیر اول و دوم شخص	ضمیر سوم شخص	اسم خاص	اسم عام دال بر انسان	اسم عام دال بر سایر جانداران	اسم عام دال بر بی‌جان	۴۳۵ نمونه کل
۲۱	۰	۴	۱۲۶	۳۸	۲۴۶	مورد
۵٪	۰٪	۱٪	۲۹٪	۸٫۵٪	۵۶٫۵٪	درصد



درصد حذف مفعول بر اساس سلسله مراتب جان‌داری گسترده

تاکنون مشخص شد که مفعول قابل حذف، بر خلاف مفعول حاضر در جمله در پایین‌ترین جایگاه‌های سلسله مراتب جان‌داری، ارجاعیت و معرفگی قرار دارد. حال باید دید که مرجع مفعول محذوف نسبت به سلسله مراتب جان‌داری گسترده چه ویژگی‌هایی را به نمایش می‌گذارد. آمار به دست آمده از بررسی پیکره ۴۳۵ موردی حذف مفعول نشان می‌دهد که در این پیکره، پربسامدترین نوع مفعول محذوف، اسم عام دلالت کننده بر بی‌جان است که آخرین جایگاه در سلسله مراتب جان‌داری گسترده را به خود اختصاص می‌دهد. پس از آن نیز، اسم

عام دلالت کننده بر انسان از بسامد بالایی برخوردار است. جدول زیر آمار مربوط به ویژگی‌های مرجع مفعول محذوف بر اساس هر مرتبه از سلسله مراتب جان‌داری گسترده را نمایش می‌دهد:

با توجه به اطلاعات ارائه شده در جدول (۴) روشن است که بر خلاف مفعول حاضر در جمله، مفعول محذوف بیشتر مراتب پایین در سلسله مراتب جان‌داری گسترده را به خود اختصاص داده و تعداد مفعول‌های محذوف با مرجع اسم عام دال بر بی‌جان بالاترین بسامد را نشان می‌دهد. همچنین می‌توان دریافت که در ساخت حذف مفعول بسامد اسم‌های عام در حدود ۱۶ برابر بیشتر از مجموع اسم خاص و ضمائر بوده است. از این رو، عام بودن مرجع مفعول، به ویژه مرجع دال بر بی‌جان را می‌توان یکی از مهم‌ترین عوامل جهت حذف مفعول در نظر گرفت.

۶. نتیجه‌گیری

همان‌گونه که اشاره شد، گرایش غالب زبان‌ها در ارتباط با موضوع‌های مختلف را می‌توان به کمک سلسله مراتب رده‌شناختی نشان داد. بر اساس سلسله مراتب جان‌داری، ارجاعیت و معرفگی، مفعول مستقیم که با تکواژ «را» حالت‌نشانی می‌شود و از گرایش‌های غالب زبان فارسی پیروی می‌کند عموماً جان‌دار، ارجاعی و معرفه است و به دلیل ویژگی‌های مذکور، از فردیت بالایی برخوردار بوده و غیر قابل حذف می‌باشد. از این رو، انتظار می‌رود که مفعول قابل حذف ویژگی‌های متفاوتی داشته باشد. در پژوهش حاضر به منظور بررسی ویژگی‌های مرجع مفعول محذوف و مقایسه آن با مفعول مستقیم حاضر در جمله، یک پیکره ۴۳۵ موردی از ساخت حذف مفعول در زبان فارسی مورد ارزیابی قرار گرفت. یافته‌های پژوهش حاضر مؤید این ادعا است که احتمال حذف مفعول با مرجع بی‌جان، نکره و غیر ارجاعی به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش می‌یابد. بررسی مرجع مفعول محذوف بر اساس سلسله مراتب جان‌داری گسترده نیز نشان می‌دهد که مفعول عام دلالت کننده بر بی‌جان که در پایین‌ترین مرتبه از سلسله مراتب جان‌داری گسترده قرار دارد، بیشترین بسامد را در ساخت حذف مفعول داشته است. همچنین بر اساس سلسله مراتب مذکور، مشاهده شد که به طور کل، در این ساخت بسامد مفعول محذوف با مرجع عام، در حدود ۱۶ برابر بیشتر از مجموع اسم خاص و ضمائر بوده است. از این رو، عام بودن مرجع مفعول، به ویژه مرجع دال بر بی‌جان نیز به

عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل جهت حذف مفعول در نظر گرفته شد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد با توجه به ویژگی‌هایی که بر اساس سلسله مراتب‌های معرفی شده به عنوان گرایش‌های عام زبان فارسی جهت بیان مفعول سرنمونی در جمله ذکر شد، مفعول قابل حذف نکره، بی‌جان، غیر ضمیری و عام بوده و پایین‌ترین جایگاه در سلسله مراتب‌های بررسی شده را به خود اختصاص می‌دهد.

کتاب‌نامه

۱. راسخ‌مهند. محمد (۱۳۹۶). *نحو زبان فارسی: نگاهی نقشی-رده‌شناختی*. تهران: نشر آگه.
۲. رضایی، والی و فاطمه بهرامی. (۱۳۹۴). *مبانی رده‌شناسی زبان*. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۳. قیاسوند، مریم. (۱۳۹۸). *تناوب‌ها و طبقات فعلی در فارسی*. پایان‌نامه دکتری رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا.
۴. هوشمند، مژگان. (۱۳۹۳). *تعدی در زبان فارسی: تحلیلی نقشی-رده‌شناختی*. پایان‌نامه دکتری رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه اصفهان.
5. Aissen, J (2003), "Differential object marking: iconicity vs. economy", *Natural Language & Linguistic Theory*, 21(1): 435-483
6. Belloro, A. V (2007), *Spanish Clitic Doubling: A Study of the Syntax-Pragmatics Interface*, PhD thesis, University of New York at Buffalo, Department of Linguistics.
7. Comrie, B (1989), *Language typology and linguistic universals. syntax and morphology*, Oxford: Blackwell.
8. Cennamo, M (2017), "Object omission and the semantics of predicates in Italian in a comparative perspective". In L. Hellan, A. Malchukov and M. Cennamo (Eds.), *Introduction: Issues in contrastive valency studies* (pp. 251-273). Amsterdam: John Benjamins Publishing.
9. Croft, W (2003), *Typology and universals*, Cambridge: Cambridge University Press.
10. Dabir-Moghaddam, M (1992), "On postposition ra in Persian", *Iranian Journal of Linguistics*. 7(1): 2-60.
11. Dixon, R. M. W. and A. Y Aikhenvald (2000), *Changing valency: case studies in transitivity*. Cambridge: Cambridge University Press.

12. Enç, M (1991), "The semantics of specificity", *Linguistic Inquiry*, 22(1): 1-25.
13. Fillmore, C. J (1986), "Pragmatically controlled zero anaphora", *Proceeding of twelfth annual meeting of the Berkeley Linguistics Society*, PP: 95-107.
14. Glass, L (2020), "Verbs describing routines facilitate object omission in English", *Proceedings of the linguistic society of America*, No. 5. PP: 44-58.
15. Goldberg, A (2001), "Patient arguments of causative verbs can be omitted: The role of information structure in argument distribution", *Language Sciences*, 23(4): 503-524.
16. Graf, E., A. Theakston, E. Lieven and M. Tomasello (2015), "Subject and object omission in children's early transitive constructions: A discourse- pragmatic approach", *Applied Psycholinguistics*, No. 36. PP: 701- 727.
17. Karimi, S (2003), "On scrambling in Persian", In S. Karimi (ed.), *word order and scrambling*. Oxford: Blackwell Publishers.
18. Kemmer, S (1993), *The Middle Voice*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
19. Key, G (2008), "Differential object marking in a Medieval Persian text", In S. Karimi et. al. (eds.), *Aspects of Iranian Linguistics*, Newcastle: Cambridge Scholar Publishing, PP: 227-248.
20. Kittila, S (2002), *Transitivity: Towards a Comprehensive Typology*, Ph.D. dissertation, university of Turku: Abo Akademis Tryckeri.
21. Liu, D (2008), "Intransitive or Object Deleting: Classifying English Verbs Used without an Object", *Journal of English Linguistics*, 36(4): 289-313.
22. Luraghi, S (2004), "Null objects in Latin and Greek and the relevance of linguistic typology for language reconstruction", *Journal of Indo-European monograph series*, No. 49. PP: 234- 256.
23. Næss, A (2007), *Prototypical transitivity*, Amsterdam: John Benjamins Publishing.
24. Paul, D (2008). "The individuation function of the Persian indefinite suffix", In *Aspects of Iranian Linguistics*, S. Karimi et. al. (eds.). Newcastle: Cambridge Scholar Publishing, 309-328.
25. Tsimpli, I. M. and D. Papadopoulou (2006), "Aspect and argument realization: A study on antecedentless null objects in Greek", *Lingua*, 116(10): 1595- 1615.
26. Velasco, D. G. and C. P. Munoz (2002), "Understood objects in functional Grammar", *Working paper in functional grammar*, 76(1): 1- 24.

27. Weissenrieder, M (1995), "Indirect object doubling: saying things twice in Spanish", *Hispania*, 78(1): 169-177.
28. Zyzik, E. C (2008), "Null objects in second language acquisition: Grammatical vs. performance models", *Second Language Research*, No. 24. PP: 65-110

Typological hierarchies and object omission in Persian

Faezeh Salimi

PhD student in Linguistics, Isfahan University, Isfahan, Iran

Vali Rezaei¹

Professor of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Mohammad Amozadeh

Professor of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Received: 20/01/2022

Accepted: 14/03/2022

Abstract

Object omission construction is a valency-reduction process in which a transitive verb appears without its object and is used as an intransitive one. However, the addressee is able to understand the meaning of the objectless sentence. The considered type of object omission in this paper is context-independent, in which the reference of the omitted object is not mentioned in previous context and the context does not provide any clue to recover the deleted object. Among different factors which can affect object omission, in this research we attempt to determine the nature of the deleted object based on some important typological hierarchies such as animacy, referentiality, definiteness and extended animacy hierarchy which can be used to determine the tendency of language in choosing the prototypical object in the sentence. It seems that an object is omissible when it has different features compared to the present object in the sentence. The findings prove this claim and reveal that the referent of the omitted object is located in the lower levels of the aforementioned typological hierarchies. Moreover, the findings indicate that based on the extended animacy hierarchy, the frequency of common nouns was about 16 times more than the sum of pronouns and proper names. Accordingly, it can be concluded that, in comparison with the prototypical object in Persian, an object is omissible when it is inanimate, indefinite, non-referential and unspecific.

Key Words: language typology, typological hierarchies, object omission, transitivity alternation, valency-reduction.

1- Vali.rezai@fgn.ui.ac.ir

تاملی در هنجارگریزی به عنوان شگردی در مضمون‌سازی در منظومهٔ *مجنون و لیلی* از امیر خسرو دهلوی

رضوان بارانی شیخ رباطی دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد، ایذه،
ایران

شاهپور سهولی کوه‌شوری استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران
سید علی سهراب نژاد استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران

صص: ۱۵۹-۱۸۱

چکیده

شاعران با کاربست شیوه‌های گوناگون زبانی، برای تصاویر ثابت و تکراری، نوآوری می‌آفرینند و کلام خود را از زبان روزمره و عادی فاصله می‌دهند. این موضوع باعث اقتناع حسّ زیبایی‌شناسی مخاطب و سهولت در فرآیند انتقال مفاهیم واحد به مخاطبان می‌شود. در نقد فرمالیستی، هنجارگریزی زبانی و معنایی از جمله روش‌های اصلی اهل ادب برای دور کردن کلام از ابتذال و عادت‌های زبانی معمول و شگردی در راستای مضمون‌سازی است. امیرخسرو دهلوی در آثار خویش به ویژه *مجنون و لیلی* با هنجارگریزی‌های هدفمند و آگاهانه مانع ابتذال کلامی شده و شعری نوآورانه و دارای مضامین جدید آفریده است. به این اعتبار، در پژوهش حاضر با استناد به روش توصیفی-تحلیلی، اصلی‌ترین شگردهای تمایزگذار امیرخسرو برای گریز از قواعد و مناسبات متعارف زبان روزمره در منظومهٔ *مجنون و لیلی* بررسی شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که نمونه‌های اصلی هنجارگریزی در این اثر عبارتند از: «تشبیه»، «استعاره»، «تشخیص» و «کنایه». شاعر به کمک تشبیه، با ایجاد بی‌ثباتی آگاهانه در معنای دال‌ها بر پویایی نشانه‌های زبانی در اشعار خویش افزوده و خط‌مشی ادبی مستقل خود را نسبت به نظامی گنجوی ترسیم کرده است. همچنین، به واسطهٔ کاربست استعاره و تشخیص، مدلول‌های ارجاعی و صریح واژه‌ها بی-

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۱

- پست الکترونیکی: 1. drrezvanbarani@gmail.com 2. shahvali1341@yahoo.com
3. seyed ali sohrabnejhad@yahoo.com

اعتبار شده و مدلول‌های ادبی جدیدی جایگزین گردیده است. افزون بر این، امیرخسرو در غالب موارد از کنایه‌های زودیاب بهره برده است که این امر در کاهش خلاقیت ادبی و نقش مخاطب در خوانش متن و جایگاه او در فرآیند کشف روابط هنجارگریز اثرگذار بوده است.

کلیدواژه‌ها: امیرخسرو دهلوی، مجنون و لیلی، مؤلفه‌های فرمالیستی، هنجارگریزی، صور خیال، خلاقیت ادبی.

۱. مقدمه

خلاقیت ادبی از جمله موضوعاتی است که توجه پژوهشگران عرصه زبان را مدت‌ها به خود مشغول داشته است. بسیاری از تحقیقات در پی اثبات خلاقیت ادبی از رهگذر امکانات زبانی هستند. در گستره ادبیات، ثبوت تقریبی شگردهای زبانی، تشبیه‌ها و استعارات در فرآیند مضمون‌سازی باعث می‌شود که شاعر برای جلوگیری از ابتذال در گفتار به دنبال شیوه‌ها و شگردهایی جهت بازنمایی تصاویر ثابت در موقعیت‌های جدید و نوآورانه باشد تا از این طریق، ضمن اقناع حس زیبایی‌شناسی مخاطب خود، فرآیند ارتباط‌گیری شنونده با متن تولیدی را تقویت نماید. «زبان هنجار به مجموعه اصول و قواعد تعریف‌شده در دستور هر زبانی گفته می‌شود که در گفتار عادی، مکالمه‌های روزمره و زبان علمی کاربرد دارد و هدف از آن، برقراری ارتباط با مخاطب و انتقال پیام به وی است» (علوی‌مقدم، ۱۳۷۷: ۶۶). کاربرست هنجارهای حاکم بر زبان و ادبیات بدون تغییر، برای بازنمایی مفاهیم ثابت منجر به ابتذال و تکرار می‌شود و نتیجه‌ای جز ملال مخاطب و فاصله‌گیری او از متن ندارد. در نقد فرمالیستی که از دهه دوم قرن بیستم آغاز شده و با آراء شخصیت‌های برجسته‌ای چون: بوریس آخن‌بام (Boris Eichenbaum)، ویکتور شک洛夫سکی (Victor Shklovsky)، رومن یاکوبسن (Roman Jakobson) و جفری لیچ (Jefri Leech) گسترش پیدا کرده است، شگردهای ادبی برای بازنمایی فراهنجاری‌ها بررسی گردیده است. اهمیت این مقوله به اندازه‌ای است که یکی از اصول محوری فرمالیسم، هنجارگریزی در نظر گرفته می‌شود. آنها شگردها و تکنیک‌های متنوعی را که خالق اثر ادبی برای بازنمایی نکته‌ای واحد در جلوه‌های گوناگون به کار می‌گیرد و جریان عدول از هنجارهای معمول را تقویت می‌کند، دسته‌بندی و مدون کرده-

اند. از دید فرمالیست‌ها زمانی که الگوها و ساختارهای زبانی و بیانی مألوف و پذیرفته شده بین خالق اثر و مخاطب تغییر پیدا کنند، تصاویر ر اثر جذابیت می‌یابد. از دید صفوی، هنجارگرایی در صورتی قابل قبول خواهد بود که غایتمند، جهتدار و نقشمند باشد (ر.ک: صفوی، ۱۳۷۳: ۵۱) و موجب تقویت زمینه‌های زیبایی‌شناسی متن تولیدی شود.

۱.۱. بیان مسأله

هنجارگرایی یکی از اصطلاحات رایج در زبان‌شناسی است و برای تحلیل متون ادبی به ویژه آثار منظوم به کار می‌رود. شعر ابزاری است که شاعر از طریق آن، اهداف خود را با زبانی دور از زبان روزمره و عادی بازگو می‌کند تا نگاه مخاطب را به خود جلب کند: شعر حادثه‌ای است که در زبان روی می‌دهد و در حقیقت، گوینده شعر با شعر خود عملی در زبان انجام می‌دهد که خواننده میان زبان شعری او و زبان روزمره و عادی تمایز احساس می‌کند ... شعر ابدی شعری است که علت تمایز آن از زبان مبتذل و معمول در تمام ساحات، قابل تحلیل نیست (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳).

بر این اساس، می‌توان نمودهای هنجارگرایی را در شعر مشاهده کرد و با بررسی آن در آثار منظوم به ساخت زبان و اندیشه او را مورد بررسی قرار داد. امیر خسرو دهلوی از جمله شاعران برجسته‌ای است که بسیاری از تمهیدات ادبی را در اشعار خود به کار گرفته و زبان شعری خویش را از روزمرگی دور کرده و مفاهیم و تصاویر واحد و شنیده شده را با جلوه‌های متنوع با مخاطبان به اشتراک گذاشته است. اندیشه خسرو حلقه اتصال افکار مردم ایران، هند و مردم آسیای میانه و ماوراءالنهر است (کی‌منش، ۱۳۸۷: ۱۲۸). از این رو، شاعر برای ایجاد این پیوندهای فرهنگی از زبان ویژه و برجسته‌ای بهره برده است. او با عدول آگاهانه و هدفمند از قواعد زبانی مرسوم و مسلط بر ادبیات کلام خویش افزوده و آن را در نگاه مخاطب برجسته‌تر کرده است. او به واسطه کاربست هنجارگرایی‌های هدفمند، نوعی التذاذ در مخاطبان می‌آفریند و شعر خود را بستری مطلوب برای بازنمایی تصاویر گوناگون قرار می‌دهد. مجنون و لیلی به عنوان یک متن شاخص در میان آثار امیر خسرو، در بسیاری ابیات، بازتاب هنجارگرایی ملاحظه می‌شود.

مسأله اصلی این پژوهش، تشخیص عوامل متمایز میان زبان شعری و زبان روزمره امیرخسرو دهلوی در اثر مذکور از دریچه نقد فرمالیستی و نگاه زبانی است، بنابراین پرسش اصلی پژوهش آن است که مهم‌ترین شاخصه‌های هنجارگریزی *مجنون و لیلی* چیست و این شاخصه‌ها چه نسبتی با خلاقیت ادبی و مضمون‌سازی دارند؟

۲-۱. روش تحقیق و پیکره متنی

این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی تدوین شده و پیکره متنی آن، منظومه *مجنون و لیلی* است. دلیل انتخاب این اثر به عنوان پیکره متنی آن بوده است که این اثر در میان آثار امیر خسرو از تشخص ادبی و زبانی خاصی در میان اهل هنر برخوردار است و در میان نظیره‌ها و تقلیدهایی که از اثر نظامی صورت گرفته است، از اعتبار خاصی میان پژوهشگران ادبی بهره می‌برد. برای دستیابی به این هدف ابتدا مختصراً به نقد فرمالیستی و هنجارگریزی اشاره می‌شود. سپس در بخش اصلی پژوهش، نمودهای اصلی هنجارگریزی معنایی ذیل چهار عنوان «تشبیه»، «استعاره»، «تشخیص» و «کنایه» مورد بررسی قرار می‌گیرد. دلیل گزینش این صنایع ادبی، استفاده آگاهانه امیرخسرو از آنها، اثرگذاری مستقیم بر جریان قصه‌گویی و روایتگری او و عدم تکیه صرف شاعر بر ظرفیت‌های زیبایی‌شناسانه این صور خیالی است.

۳-۱. پیشینه پژوهش

منظومه *مجنون و لیلی* امیرخسرو دهلوی از دریچه نقد فرمالیستی خاصه هنجارگریزی‌ها و رابطه آن با مضمون‌سازی و خلاقیت ادبی بررسی نشده است. در شماری از پژوهش‌ها البته با تکیه بر مبانی سنتی و کلاسیک، شماری از صنایع معنوی و لفظی در اشعار این شاعر کاویده شده است. تجلیل و بیغمی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای به بررسی ساختاری اصطلاحات استعاره درباره یار در خمسه امیرخسرو دهلوی پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که شاعر ضمن تقلید از نظامی، دارای خلاقیت‌های فردی هم بوده و کلامی متناسب با سبک مورد نظر خود ارائه داده است. شهولی کوه‌شوری و همکاران (۱۳۹۴) در مقاله‌ای به استعاره تبعیه در خمسه امیرخسرو پرداخته‌اند. از دید آنها، شاعر توجه چندانی به ظرفیت‌های این صور خیالی برای بازنمایی افکار خود ندارد و استعاره‌های تبعیه محدودی که به کار گرفته شده، عاری از تصنع و تکلف است. حاجی جعفری توران‌پشتی و عقدایی (۱۳۹۷) در مقاله «تحلیل و بررسی کنایه

در شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی» به این نتیجه رسیده‌اند که شاعر از طریق کاربست صور خیالی مذکور، کلام خود را از ابتدال و تکرار مصون داشته است.

۴-۱. مبانی نظری پژوهش

۴-۱-۱. نقد فرمالیستی

این نوع از نقد در دههٔ دوم سدهٔ بیستم میلادی پدید آمد و به عنوان روش نوین برای مقابله با سنت‌های غالب و کلاسیک بر نقد ادبی مطرح گردید. پیش از این، رویکرد اصلی منتقدان ادبی بر این محور بنا شده بود که یک اثر ادبی در ارتباط با عوامل بیرونی و مصدرهای درونی و عاطفی خالق اثر بررسی و نقد می‌شود. بر این مبنا، در بازنمایی ابعاد گوناگون یک اثر باید به مسائل فلسفی، سیاسی، اخلاقی، جامعه‌شناسی و ... توجه کرد. این نگرش در نقطهٔ مقابل صورت‌گرایان قرار داشت. آنها «با تمرکز صرف بر واقعیات ادبی و کنار نهادن موقعیت بیرونی که اثر ادبی در دل آن خلق می‌شود، بر جدا کردن موضوع مطالعات ادبی از موضوع دیگر رشته‌ها تأکید کردند» (مکاریک، ۱۳۸۵: ۱۹۱). بنابراین، هر اندازه که ناقدان پیش‌فرمالیسم سعی می‌کردند نقش بینامتنیت را در آفرینش یک اثر ادبی برجسته جلوه دهند، فرمالیست‌ها از تأکید بر این مقوله کاستند و توجه به متن تولیدی را در اولویت قرار دادند هدف فرمالیست‌ها این بود که ادبیات را از گزند نقدهای سلیقه‌ای، شخصی و قاعده‌ناپذیر حفظ کند. در نتیجه، فرمالیست‌ها کوشیدند با پرداختن به روش‌های علمی و اصولی هدف خود را محقق سازند. بدین منظور، آنها جوهر ادبی متن را مورد توجه قرار دادند و با عنایت به ادبیات متن، به تبیین تفاوت یک متن ادبی با متون دیگر پرداختند (احمدی، ۱۳۸۶، ۱/ ۳۸).

در یک نگاه کلی، نقد فرمالیستی بر دو پیش‌زمینه بنا شده است: ۱. جوهر ادبی متن ۲. استقلال متن ادبی تولیدشده. شاخصه‌های اصلی نقد فرمالیستی عبارت است از: ادبیّت (Literariness)، آشنایی‌زدایی (Tynianov)، رستاخیز واژگان، برجسته‌سازی، قاعده‌افزایی (Deviation) و هنجارگرایی (Extra regularity).

۴-۱-۲. هنجارگرایی

هنجارگرایی صرفاً در علم زبان‌شناسی و نظریهٔ فرمالیست‌ها مطرح نیست و ریشه در فرهنگ بشری دارد. هنجارگرایی که در ادبیات غربی Grotesque نامیده می‌شود، در لغت به

معنای مرموز و ناشناخته است و از واژه Grotto یعنی راهرو و سردابه مخفی گرفته شده است. هنجارگریزی پدیده‌ای قدیمی است و قدمت آن به جشنواره‌های مذهبی دوره باستان برمی‌گردد. در جوامع قدیم غربی که مرگ، رستاخیز و حاصل‌خیزی طبیعت جشن گرفته می‌شد، هنجارگریزی در قالب موجودات دوجنسیتی خیالی همچون هیولاها و رب‌النوع‌های اساطیر مدیترانه‌ای به نمایش درمی‌آمد» (مقدادی، ۱۳۸۳: ۵۲).

در نظریه فرمالیست‌ها هنجارگریزی انواعی دارد که عبارتند از: واژگانی، نحوی، آوایی، نوشتاری، معنایی، سبکی، زمانی (باستان‌گرایی) و واقعیت‌گریزی. اصطلاح هنجارگریزی معنایی زمانی به کار می‌رود که فراروی‌هایی در امر بازنمایی معنا صورت گیرد و خالق اثر ادبی قواعد معنایی حاکم بر همنشینی واژه‌ها در زبان معیار را رعایت نکند. در این بین، صنایع ادبی که در تبیین معنا با ساحتی غیرمعمول نقش دارند، در زمره هنجارگریزی معنایی قرار می‌گیرند. از دید لیچ، هنجارگریزی تا حدی مجاز است که اختلال به وجود نیاورد (ر.ک: صفوی، ۱۳۷۳: ۴۷). در تعریف دیگر، «هنجارگریزی معنایی، تخطی از مشخصه‌های معنایی حاکم بر کاربرد واژگان در زبان معیار» (سجودی، ۱۳۷۸: ۴۸۳) دانسته شده است. بنابراین، هدف آن است که تغییراتی آگاهانه و هدفمند در ارتباط با قاعده‌های معمول زبانی ایجاد شود تا نگاه مخاطب به پیام مستتر در متن تولیدی جلب شود. در این راستا، صور خیال و صنایع بدیعی نقشی مهم دارند و برای تحقق چنین هدفی به کار گرفته می‌شوند: صور خیال همچون: تشبیه و استعاره که در بیان مطرح می‌شود و صنایع معنوی چون: نماد، ایجاز، ایهام، پارادوکس، حسن تعلیل و جز آنکه در بدیع معنوی از آن سخن می‌رود، میدان معنایی کلام را بر اساس جولان تخیل در آن بیش از زبان هنجار وسعت می‌دهد و سخن را بیش از هر گونه انحراف از زبان معیار به سمت شعر سوق می‌دهد (صفوی، ۱۳۷۳: ۵۲).

خالق متن با کاربست این تکنیک‌ها می‌تواند کلامی تکراری را به شیوه و طرزی نو بیان کند، به گونه‌ای که گویا برای نخستین بار مطرح می‌شود و برای ذهن مخاطب تازگی دارد.

۲. کارکردهای هنجارگریزی در منظومه مجنون و لیلی

امیرخسرو دهلوی در گستره شعر فارسی شخصیتی صاحب‌نام است، باید دانست که در هند از ششصد سال به این طرف کسی به جامعی امیرخسرو نیامده است و اگر راست گفته

شود، در ایران و ممالک عثمانی هم در طول مدت هزار سال، اگر کسانی بدین جامعی و دارای این همه کمالات و هنرهای گوناگون پیدا شده باشند، انگشت‌شمار ... خواهند بود» (شبلی نعمانی، ۱۳۶۳، ۲/ ۹۷).

اگرچه او در زمینه شعرسرایی تحت تأثیر شاعر بزرگی چون نظامی گنجوی بوده، اما با کاربست تکنیک‌هایی ادبی سعی کرده است از گستره این تنوع بکاهد و ذوق و قریحه ادبی و زیبایی‌شناسانه خود را در امر قصه‌گویی دخیل کند تا فضایی تقریباً خلّاقانه در بستر روایتی تکراری ایجاد کند و دنیای خیال‌انگیزی مخاطب را گسترش دهد. او هنجارهای زبانی معمول را مناسب بازگویی داستانی عاشقانه نمی‌داند. به ویژه اینکه شاعر در خلال ماجراهای مختلف و متنوع از مسائلی سخن می‌گوید که نیاز به استفاده از زبانی متمایز از زبان روزمره است؛ زیرا حفظ جذابیت‌های لازم برای اقناع عواطف زیبایی‌شناسی مخاطب و تلقین مطالب مورد نظر حین هنرپردازی‌های شاعرانه، از طریق به‌کارگیری زبانی تقریباً متفاوت امکان‌پذیر و میسر می‌شود.

امیرخسرو دهلوی روابط عادی و معمول میان واژه‌ها را به صورت هدفمند دگرگون کرده است تا کلام خود را از ورطه ابتذال‌رهای بخشش و مفهومی تکراری را به شیوه‌ای جدید بازگو کند تا مخاطب از شعرش دچار سأمّت نشود. او این تغییرات را در دو سطح هم‌نشینی و جانشینی ایجاد کرده و از این طریق، برجسته‌سازی لفظ و معنا را در شعر خود محقق ساخته است. در منظومه مجنون و لیلی، مصداق‌های متعددی برای فراروی‌های امیرخسرو از مشخصه‌های معنایی حاکم بر کاربرد واژه‌ها در زبان معمول و معیار دیده می‌شود. شاعر برای تحقق این هدف با کاربست صنایع ادبی به ویژه «تشبیه»، «استعاره»، «تشخیص» و «کنایه»، متن تولیدی را برجسته‌تر کرده و ژرف‌ساخت را با روساختی جدید و خلّاقانه ارائه داده است که در ادامه به شماری از مصادیق برجسته آن اشاره می‌شود.

۲-۱. تشبیه‌های خلّاقانه

تشبیه را باید از پرتکرارترین صنایع ادبی در گستره ادبیات فارسی به شمار آورد. در تشبیه رکن‌های چهارگانه نقش‌آفرینی می‌کنند تا مفهومی به مخاطب انتقال داده شود. «دو رکنی که در حقیقت، بنیاد تشبیه بر آن استوار است، مشبّه و مشبّه‌به است» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۸: ۵۶). میان

سویه‌های محوری تشبیه همانندی‌هایی برقرار است که شاعر با ذهن خلاق خود به آن می‌پردازد. البته این شباهت‌ها در بسیاری از موارد از نگاه افراد عادی دور می‌ماند و این شاعر اهل خلاقیت است که می‌تواند به رازهای میان عناصر عالم انسانی پی ببرد و با تبیین و بازنمایی آن، حسن التذاذ در مخاطب ایجاد کند. در صنعت تشبیه با «توانایی فراهم کردن تصاویر در اصل نامشابه بر اساس تشخیص یک یا چند وجه تشابه روبه‌رو هستیم» (هاوکس، ۱۳۸۰: ۱۰۷). همین مقوله باعث جذابیت و فراگیری تشبیه در بین اهل ادب شده است.

منظومهٔ *مجنون و لیلی* از امیرخسرو دهلوی مملو از تشبیهاتی است که کلام او را خیال‌انگیز کرده است. در زبان شعری امیرخسرو، عناصر متنوعی چون: اشیاء و عناصر پیرامون و محسوسات روزمره، عناصر طبیعت، انسان، حیوانات، مؤلفه‌های دینی، مفاهیم انتزاعی و ... دست‌مایه قرار می‌گیرند تا او تشبیهات زیبایی را خلق کند. محدود نبودن گسترهٔ فکری شاعر به مقولاتی مشخص، زمینه‌های لازم را برای خلاقیت‌های او در تشبیه‌سازی فراهم آورده است. او با خلق تشبیهات فراوان در اثر مذکور، کلامی را آفریده است که با آنچه در میان مردم به کار می‌رود و به عنوان امری معمول و هنجار شناخته می‌شود، تفاوت‌هایی دارد. او از این طریق، عادات گفتاری مخاطبان خود را به صورت آگاهانه دچار تغییر کرده و دخل و تصرف‌هایی در هم‌نشینی جمله‌ها پدید آورده و مفاهیم مورد نظر را به گونه‌ای غیرمعمول و جدید تبیین کرده است. این هنجارشکنی زبانی اثر مطلوبی بر فرآیند بازنمایی داشته‌های فکری امیرخسرو گذاشته است. او با ذکر مدلول‌های متنوع برای دال‌ها، آنها را به معنای مشخص و ثابتی مقید نمی‌کند و امکان همراهی یک دال با مدلول‌های گوناگون را پدیدار می‌سازد.

امیرخسرو دهلوی، گروه واژگانی «پیدایی خون دل از پشت صفای سینه» را به عنوان مشبّه و گروه واژگانی «پیدایی می در جام شیشه‌ای» را به عنوان مشبّه‌به برمی‌گزیند و منظور خود را که بازنمایی شرایط روحی نامطلوب مجنون است، به مخاطب انتقال می‌دهد. او به واسطهٔ کاربست این تشبیه، سعی در جهت بخشیدن به نگرش مخاطبان خود دارد؛ زیرا مجنون را فردی ساده‌دل و پاک‌سیرت در عشق‌ورزی توصیف کرده است. در بیت دوم، «نون والقلم» مشبّه و «چتر» مشبّه‌به است. عبارت «نون والقلم» برگرفته از آیهٔ «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (قلم: ۱) به معنی «نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند» است. همچنین، شاعر در بیت سوم، گردی حرف «م» را مشبّه‌به قرار داده و گردی ماه را مشبّه به شمار آورده است. همان‌طور که ملاحظه

می‌شود امیر خسرو با ارائه مدلول‌های جدید و نوآورانه ابعاد جدیدی از ویژگی‌های دالّ مورد نظر را برای مخاطب بازنمایی کرده که کمتر مسبوق به سابقه بوده و در دایره گفت‌وگویی روزمره بسامدی نداشته است.

خون دلش از صفای سینه پیدا چو می اندر آبگینه
(امیر خسرو دهلوی، ۱۳۶۲: ۲۲۱)

نون والقلمش ز حق تعالی چتری ز بر سستون والا ...
مه میم شود به چرخ و نون هم یعنی که ز بحر حسن او نم
(همان: ۱۲۳)

امیر خسرو سعی می‌کند هنر ادبی خود را در وصف لیلی به کار گیرد تا این معشوقه را نزد مخاطبان به طرز شایسته‌ای معرفی کند. صنعت تشبیه و مانسته کردن این زن با مظاهر گوناگون، جلوه‌های برجسته‌تری از ویژگی‌های ظاهری و باطنی او را تشریح می‌کند. لیلی (عشق) به عنوان یکی از دال‌های اصلی منظومه مجنون و لیلی با مدلول‌هایی وصف می‌شود که برای ذهن مخاطب تازگی دارد. این مدلول‌ها در زندگی روزمره افراد نمود دارند و همه نسبت به آنها آشنا هستند، اما کشف و برقراری وجوه شباهت میان لیلی و مدلول‌های متنوع که با کمک ذوق ادبی و زیبایی‌شناسانه امیر خسرو صورت گرفته، خارج از هنجارهای زبانی است و نقش مؤثرتری در ارتباط‌گیری مخاطب با لیلی دارد. به بیان دیگر، این تشبیه‌ها مخاطبان امیر خسرو را در شرایط بهتری برای قضاوت کردن درباره پیوند عاشقانه لیلی و مجنون قرار می‌دهد و بر گستره درک آنان از فرآیند روایت می‌افزاید.

چشمش ز کرشمه مست بیهوش آه‌وبره‌ای به خواب خرگوش
خندان چو سمن به تازه‌رویی شیرین چو شکر به نغزگویی ...
نی بت که چراغ بت‌پرستان طاووس بهشت و کبک بستان ...
افکنده به دوش زلف چون شست او بی‌خبر و نظارگی مست
معجون لبش به دُرفشانی پرورده به آب زندگانی
هم‌خوابه لاله گیسوانش هم‌شیره انگبین دهانش ...

بر چهره ز شرم پرده می‌دوخت و آتش به دلش گرفته می‌سوخت
(همان: ۱۶۷)

یکی از نوآوری‌ها و هنجارگریزی‌های امیرخسرو در زمینه به‌کارگیری تشبیه این است که او از صفت به عنوان مقوله‌ای دستوری، در قالب تشبیه استفاده کرده است. در ابیات ذیل، «چو و چون» به عنوان ادات تشبیه با «آب و ماه» به عنوان مشبّه به یک واژه انگاشته شده و صفت در نظر گرفته شده‌اند. این مقوله در عادت‌های زبانی، امری معمول نیست و از سوی امیرخسرو برای ایجاد نوعی هنجارگریزی مورد استفاده قرار گرفته است. هر دو رکن اصلی تشبیه در ابیات ذیل، محسوس و عینی هستند و این امر کمک شایانی به فرآیند تصویرسازی در ذهن مخاطب می‌کند.

از تیغِ چو آبِ قطره‌ای پاک بنشانند غبارِ عالمِ خاک
(همان: ۱۵۶)

بود از صف آن بتانِ چوَن ماه ماهی که زد آفتاب را راه
(همان: ۱۷۳)

مجنون را باید شخصیتی هنجارگریز دانست؛ زیرا سبک زندگی او به گونه‌ای است که قواعد جامعه انسانی آن را بر نمی‌تابد و از وی با عنوان دیوانه یاد می‌کند. او با کنش‌ها و واکنش‌هایی که در فرآیند عشق‌ورزی خود با لیلی بروز می‌دهد، موجب شگفتی اطرافیان می‌شود؛ زیرا این رفتارها در چهارچوب‌های پذیرفته‌شده جامعه نمی‌گنجد. امیرخسرو برای تشریح هرچه بهتر این عادت‌گریزی‌ها به استفاده از زبانی فراهنجاری متوسّل شده است تا اغراض خود را در شناساندن شخصیت مجنون نشان دهد. او از تشبیه برای بازنمایی موقعیت-های روحی مجنون استفاده می‌کند تا درک ژرفی در مخاطب پدید آورد و طبیعتاً برای تحقّق این هدف زبان عادی و روزمره را کافی نمی‌داند. در نتیجه، با ذکر تشبیهاتی بکر، درونی‌های این شخصیت را عینی‌سازی می‌کند. بر این اساس، مجنون چون بادی جنبان توصیف شده که دائماً به این سو و آن سو حرکت می‌کند و شرایط زندگی او شبیه به دیوی رمیده‌حال است. «بادانگاری و دیوپنداری مجنون» در راستای هنجارگریزی‌های معنایی امیرخسرو برای تحت تأثیر قرار دادن مخاطب تعریف و توجیه می‌شود.

می رفت چو باد کوه بر کوه	خلقی ز پسش دوان به انبوه
هر کس ز لطافت جوانیش	می خورد فسوس زندگانش ...
چون دیو رمیده حال می زیست	وز مردمی خیال می زیست
زارش به زمانه عام کردند	مجنون زمانش نام کردند

(همان: ۱۷۱)

لیلی و مجنون دو قطب اصلی این عشق افسانه ای را تشکیل می دهند. دو قطبی که با اقدامات خود، عادات فرهنگی و اجتماعی را درنوردیدند و تعریف جدید از عشق را تبیین کردند. هرچند که در این راه هزینه های گزافی پرداخت کردند. لیلی که از وصال مجنون ناامید می شود، زندگی را به هیچ می انگارد و ارزشی برای آن قائل نمی شود. از این رو، به لحاظ جسمی و روحی بیمار می شود و در شرایط نامطلوبی قرار می گیرد. امیر خسرو برای نشان دادن این شرایط از ظرفیت های تشبیه استفاده می کند و با عدول از هنجارهای زبان روزمره، اغراض مورد نظر خود را شرح می دهد. او لعل لبان لیلی را کبود و او را گرفتار در آتش تب توصیف می کند. عینی سازی مفاهیم انتزاعی همچون: اندوه و زندگی از طریق تشبیه آن به سیل و چشمه نیز، در ابیات ذیل برجستگی دارد.

لیلی که بهار عالمی بود	زو چشمه زندگی نمی بود
در آتش تب فتاد نعلش	یاقوت کبود گشت لعلش ...
از آب دو دیده بی مدارا	می داد گوهر به سنگ خارا
می ریخت ز دیده سیل اندوه	چون ابر بهار بر سر کوه

(همان: ۲۲۴)

۲-۲. استعاره های تصویری

از دید یاکوبسن، زبان ادبی با دو قطب استعاری و مجازی کارکرد پیدا می کند. او شالوده شعر را اصل مشابهت می داند. از این رو، استعاره در گستره متون منظوم بازتاب افزون تری دارد (ر.ک: یاکوبسن، ۱۳۸۶: ۴۶). در رویکرد سنتی، استعاره «تشبیهی است که یکی از دوسوی آن

(مشبه یا مشبه‌به) ذکر نشود. به عبارت دیگر، استعمال واژه‌ای در معنی مجازی آن است به واسطه همانندی و پیوند مشابهتی که با معنی حقیقی دارد» (تجلیل، ۱۳۷۶: ۶۳). شمیسا نیز، استعاره را به‌کارگیری واژه‌ای به علاقه مشابهت بجای واژه دیگر می‌داند (ر.ک: شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۵۳).

امیرخسرو در منظومه مجنون و لیلی، با توجه به ظرفیت‌های استعاره‌ی کلام خود، مدلول‌های صریح و ارجاعی واژه‌ها و الفاظ را نادیده گرفته و مدلول‌هایی ادبی برای سخن خود برگزیده و با فاصله گرفتن از زبان معیار، بر ابعاد خلّاقانه شعر خود افزوده است. شاعر با آفرینش تصویرهای ابداعی مبتنی بر خیال، شعر خود را به بستری سرشار از پویایی نشانه‌های زبانی بدل کرده است. بررسی استعاره‌های موجود در منظومه مجنون و لیلی نشان می‌دهد که شاعر با نظر داشت اصل تشابه، نشانه‌ای را جایگزین نشانه دیگری کرده و معنایی ادبی را شرح داده است. با استفاده از استعاره‌های متعدد در ابیات مختلف، صورت کلام شاعر نسبت به اصول و قاعده‌های پذیرفته‌شده زبانی، غریب و نامأنوس شده است. استعاره‌های موجود در این اثر، متناسب با اغراض نهایی شاعر خلق شده‌اند. شاعر تصاویری را از این طریق خلق کرده که در عینی‌سازی امور معنوی و معقول و بدل کردن انتزاعیات (مفهوم زیبایی) به محسوسات نقش برجسته‌ای داشته‌اند. استعاره‌هایی که شاعر در ابیات مختلف ذکر می‌کند، در اغلب موارد ساده‌یاب و آشنا هستند. شاعر از استعاره‌های پیچیده استفاده نمی‌کند تا مانع گسترش ابهامات ذهنی مخاطب شود و او را از جریان روایت دور نکند. مثلاً «پری» و «بت»، استعاره از لیلی است تا زیبایی‌های ظاهری و مطلوبیت صورت معشوقه بازنمایی شود.

چون رفت به گوش هر کس این راز وز هر طرفی برآمد آواز
کازاده جوانی از فلان کوی شد شیفته فلان پری‌روی

(امیرخسرو دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۶۸)

قاصد طلبید و داد پیغام سوی پدر بت گل‌اندام

(همان: ۱۸۰)

شاعر با حذف مستعارمنه وارد قلمرو استعاره می‌شود و تخیل خود را به کار می‌گیرد تا مخاطبان خود را وارد قلمرو تجربه‌های مستقیم و غیرمستقیم کند و شعر خود را از بند تقلید و

تکرار برهاند. او برای تحقّق این هدف، عناصر اجتماعی، طبیعت، زندگی عامیانه و امور معقول و مجرد را به کار گرفته است. امیرخسرو با ایجاد تصاویر استعاری در شعر خود، نوعی غافلگیری در مخاطب به وجود آورده و هنجارهای ذهنی او را به چالش کشیده است. بیگانه-سازی‌های زبانی که از طریق کاربرد استعاره در منظومهٔ *مجنون و لیلی* ایجاد شده، در فاصله-گیری مخاطب از کلام معمول مؤثر بوده است.

زمانی که مجنون به دنیا می‌آید، یکی از پیشگویان قبیله به آیندهٔ او و روابط عاشقانه‌ای که در پیش می‌گیرد، اشاره می‌کند. امیرخسرو از زبان این فرد، آن معشوقه را بت نژند می‌نامد که عامل دیوانگی و مستمندی مجنون می‌شود. بارزترین لفظ استعاری که شاعر برای معرفی خارج از قاعدهٔ لیلی استفاده می‌کند، «بت» است که از زبان آشنا و بیگانه ادا می‌شود. این واژه بر زیبایی‌های ظاهری این زن تأکید دارد و مفهوم انتزاعی زیبایی را عینیت می‌بخشد. همچنین، «دُر» و «خزان» به ترتیب استعاره از دندان و دهان معشوقه است که در ایجاد تصویری مطلوب از لیلی در ذهن مخاطب اثرگذار است.

۲-۳. تشخیص و مضمون‌سازی

لیکن فتدش گه جوانی	در سر هوسی چنانکِ دانی
از عشق بتی نژند گردد	دیوانه و مستمند گردد
(همان: ۱۶۴)	
مقصود وی آن بت یگانه‌ست	وان درس و تعلّمش بهانه‌ست
(همان: ۱۶۸)	
ناسفته دُرّت که در خزان‌ه‌ست	ماورد صفا در آبگینه‌ست
(همان: ۱۷۸)	

این صنعت ادبی را باید در زمرهٔ زیباترین صور خیالی به حساب آورد. شاعر به واسطهٔ کاربرست تشخیص، در اشیاء تصرف ذهنی می‌کند و با مدد جستن از قوهٔ تخیل، موجب حرکت، جنبش و پویایی در تصویر خلق شده می‌شود. بر این اساس، همهٔ پدیده‌ها در نگاه خالق تشخیص، شنونده، دارای حیات و حرکت هستند (ر.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۴۹).

انسان‌نگاری مظاهر طبیعت یا مفاهیم ذهنی باعث سهولت در فرآیند ارتباط‌گیری مخاطب می‌شود. به بیان دیگر، باورپذیری شنونده نسبت به پدیده‌های غیرانسانی افزایش پیدا می‌کند و مانع فاصله گرفتن وی از متن تولیدی می‌شود. در شعر امیرخسرو استفاده از تشخیص بارها تکرار شده است. شاعر، صفت جاسوسی کردن را به سنان نسبت می‌دهد و درد را انسانی تصوّر می‌کند که زانو دارد. همچنین، پای کوبیدن را که عملی انسانی است برای مرگ به کار می‌گیرد. خلق این تصاویر برای مخاطب، او را وارد دنیای جدیدی از الفاظ و تصاویر می‌کند که در هنجارهای زبانی عادی و متعارف، پذیرفته‌شده نیستند و کاربردی ندارند. این تکنیک ادبی شعر را به بستری پویا بدل می‌کند که همه عناصر بی‌جان در آن جان می‌گیرند و حرکت می‌کنند. در مجموع، به کارگیری تشخیص در منظومه *مجنون و لیلی*، جانی دوباره به فرآیند روایت بخشیده و انگیزشی افزون‌تر در شنونده پدید آورده است.

می‌کرد سنان به چشم باریک جاسوسی سینه‌های تاریک

(امیرخسرو دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۹۳)

مادر به حدیث نیک‌خواهی لیلی به هلاک و سینه‌کاهی

بر زانووی درد سر نهاده لب بسته و خون دل گشاده

(همان: ۱۷۰-۱۶۹)

مرگ آمد و جان ز سینه می‌روفت بر نغمه تیزپای می‌کوفت

(همان: ۱۹۷)

امیرخسرو برای همّت به عنوان مفهومی معقول و انتزاعی، بازو قائل شده است. به بیان دیگر، او همّت را دارای شخصیت و وجهه‌ای انسانی می‌داند که یکی از اعضای آن، بازو است. همچنین، شاعر از زبان لیلی، مظاهر بی‌جانی چون: «خار، گرد و دم سرد» را خطاب قرار می‌دهد و با آنان درباره معشوقه‌اش سخن می‌گوید. این تصویرسازی در انتقال عواطف درونی لیلی به مخاطب اثرگذار است و دنیای درون او را برای دیگران آشکار می‌کند. لیلی دغدغه‌ها و تنش‌های درونی خود را واگویی می‌کند و مخاطب را به درک عمیقی از شرایط روحی خویش می‌رساند. سخن گفتن لیلی با «خار، گرد و دم سرد» که بی‌جان هستند، بیانگر استیصال ذهنی لیلی، قطع امید او از اطرافیان و پناه آوردن به مظاهر غیرانسانی است. امیرخسرو از زبان

خویش نیز، وضعیت لیلی را وصف می‌کند. او با بیانی نامأنوس و خارج از هنجارهای زبان معمول، دل را انسانی خسته تصوّر می‌کند و در ادامه با تغییر نگاه خود، این دل را به مثابه غذایی آمادۀ تناول می‌شمارد.

افکند چو همّت بلندم	بر کنگره هنر کمندم
گر بازوی همّت همین است	هرچ آن طلبم در آستین است
	(همان: ۱۶۴)
ای خار چو پهلویش کنی ریش	از آتش آه من بیندیش
ای گرد چو بر تنش نشینی	باران سرشک من ببینی
رو ای دم سرد من به راهش	خاشاک بچین ز تکیه‌گاهش
	(همان: ۱۹۴)
دل خسته و گریه خون نابست	هان گر هوس می و کبابست
	(همان: ۲۱۸)

۲-۴. کنایه، سادگی و فقدان خلاقیت

اگر سخنی بیان شود که دو معنی قریب و بعید داشته باشد، از کنایه استفاده شده است (همایی، ۱۳۷۰: ۲۵۵). هدف گویندۀ کلام کنایی، آگاهی مخاطب از معنای دور است. مدت زمانی که شنونده برای حرکت از معنای نزدیک به معنای دور طی می‌کند، موجب برجسته شدن مخاطب‌محوری در آثار ادبی می‌شود. به عبارت دیگر، شاعر از این طریق، مخاطبان را در جریان روایتگری دخیل کرده است. «کنایه هر کلمه‌ای است که دلالت بر معنایی کند که هم بر حقیقت بتوان حمل کرد و هم بر مجاز» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۴۱). طبق این تعریف، کنایه از ظرفیت‌های لازم برای ایجاد نوآوری و فراروی‌های معنایی در متن ادبی برخوردار است؛ زیرا امکان تبیین کلام در وجه مجازی فراهم می‌شود که متناسب با مبانی زبانی متعارف نیست. با عنایت به این نظر، کنایه «سخنی است که معنی حقیقی و نهاده آن قابل رد نیست، ولیکن به

اقتضای حال و در نسبت و مناسبت زمان و مکان و موضوع مقال، معنی دیگری از آن فهمیده می‌شود» (ثروتیان، ۱۳۶۹: ۴۲۲).

کنایه‌ها در شعر امیرخسرو باعث تقویت شعریت کلام او شده است. البته، این را باید در نظر داشت که کنایات نوآورانه در منظومهٔ *مجنون و لیلی* چندان مشهود نیست و شاعر در کنایه‌های کهن با عنایت به ذوق و سلیقهٔ شخصی و گاهی با نظر داشت فضای داستان، دخل و تصرف ایجاد کرده و اغراض خود را شرح داده است. تعبیرهای کنایه‌آمیزی مانند «به خاک غلتیدن» و «سوخته طاق»، افزون بر اینکه شعر او را هنری‌تر کرده و جنبه‌های زیبایی‌شناسی آن را قوت بخشیده، شرایط نامطلوب روحی شخصیت‌های داستان را شرح داده است.

غلطید به خاک تیره‌مویان آن گم‌شده را به خاک جویان ...
آهسته به گوش پیرزن گفت کین سوخته طاق ماند از آن جفت
(امیرخسرو دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۷۹)

پس از آشکار شدن روابط و دلدادگی‌های لیلی و مجنون، خانوادهٔ دختر به واسطهٔ سنت‌های اجتماعی و فرهنگی و ترس از رسوایی و بدنامی در قبیله، او را به حصر خانگی وادار می‌کنند تا دیگر موفق به دیدار مجنون نشود و ماجرای این عشق به پایان رسد. امیرخسرو با تکیه بر ظرفیت‌های کنایه، هنجارهای فرهنگی جامعه را زیر سؤال می‌برد و به صورت غیرمستقیم آن را نقد می‌کند. او از دیوارهای بلندی سخن می‌گوید که اطراف خانه را فراگرفته‌اند تا دختر را بیش از پیش محدود کنند. واکنش دختر نیز، منفعلانه است. او بی‌آنکه به شرایط موجود اعتراض کند، تن به خواستهٔ والدین می‌دهد و در غربت محض می‌گرید و زاری می‌کند. کنایه‌هایی همچون «خاک را با گریه رنگ دادن، آتش ز لب زبانه زدن، آتش اندود شدن از آه» و «با نفس کشیدن به سینه مسمار زدن» که امیرخسرو در شعر ذیل ذکر می‌کند، در بازنمایی این مفهوم و موقعیت اثرگذار است. او فضای نامطلوب روحی لیلی و نیز، شرایط ناخوشایند فرهنگی جامعهٔ سنتی و قبیله‌ای را با کمک کنایه‌های مذکور شرح داده و هم در سطح زبانی موفق به هنجارگریزی شده و هم در سطح فرهنگی، مخاطبان خود را به نوعی عرف‌گریزی فرهنگی دعوت کرده است. این وجه از هنجارگریزی‌های دوجبهی امیرخسرو را می‌توان دارای نوآوری دانست.

مه را به سرای بند کردند	دیوار سرا بلند کردند
او ماند به کنج حجره دلتنگ	می‌داد ز گریه خاک را رنگ
هر ناله که عاشقانه می‌زد	آتش ز لبش زبان‌ه می‌زد
شد خانه ز آه آتش‌اندود	چون تربت مجرمان پر از دود
می‌خورد ز آه خود به دل خار	می‌زد ز نفس به سینه مسمار

(همان: ۱۷۰)

خانوادهٔ مجنون برای خواستگاری از لیلی به خانهٔ پدر و مادر دختر می‌روند و خواستهٔ خود را با بیانی کنایی و ذکر عبارت «امید از در برآوردن» بازگو می‌کنند. به‌کارگیری این کنایه نشانگر بافت سنتی جامعهٔ قبیله‌ای و اهمیت ارادهٔ پدر دختر در تعیین سرنوشت اوست. جالب آنکه امیر خسرو پاسخ خانوادهٔ لیلی به پدر مجنون را با استفاده از کنایه تشریح می‌کند. پدر لیلی این خواسته را غیرمنصفانه و «باد پیمودن» می‌داند و شخصیت مجنون را می‌نکوهد؛ زیرا مردم از خبر او «انگشت به گوش و دست بر سر» هستند. در نتیجه، مانع ازدواج عاشق و معشوق می‌شود. امیر خسرو با ذکر این کنایات موفق به درهم‌شکستن آگاهانهٔ ساختار زبان روزمره شده و شکل و معنای جدیدی از کلام را ارائه کرده که مأنوس و متعارف نیست. او با بیانی ادبی و هنری، گفتمان دو خانواده را بازنمایی می‌کند و دلایل آنان را برای خواستگاری و رد آن شرح می‌دهد. اگرچه برخی از کنایات تا حدی غریب به نظر می‌رسند، ولی به واسطهٔ قرار گرفتن در بافت شعر، امکان پی بردن به منظور شاعر ساده شده است.

زین رو همه را به زندگانی	از جفت گریز نیست دانی
چون هست چنین امیدواریم	کامید خود از درت برآریم

(همان: ۱۷۸)

گفتا چه کنم که میهمانی	ورنه کنم آن سزا که دانی
هر نکته کزان کسی برنجد	رنجیده شود کسی که سنجد
گفتن که نه آن ز داد باشد	پیمودن باد باد باشد ...
شخصی که ز نفس ناسرانجام	ما را به قبیله کرد بدنام ...
خلق از خبرش به کوچه و در	انگشت به گوش و دست بر سر

(همان: ۱۷۹)

از مجموع آنچه گفته شد مشخص می‌گردد رابطه زبانی متن این اثر با کنایه‌های به کار رفته در آن به گونه‌ای است، که خلاقیت ادبی در این بخش چندان آکار نمی‌شود و مخاطب در دایره تنگ معانی محدود و از پیش تعیین شده گرفتار می‌آید و در این زمینه ذهن مخاطب بسته می‌ماند.

جدول ۱. ویژگی‌ها و کارکردهای هنجارگریزی معنایی در منظومه مجنون و لیلی

انواع هنجارگریزی معنایی	ویژگی‌ها و کارکردها
۱. تشبیه	- ایجاد مدلول‌های متنوع برای دال‌های مشخص و افزایش حس التذاذ در مخاطب - موفقیت در وصف شخصیت‌های داستان و موقعیت‌های قرار گرفته در آن - استفاده از صفت به عنوان یکی از ارکان تشبیه
۲. استعاره و تشخیص	- هماهنگی استعاره‌ها و تشخیص‌ها با لایه‌های فکری امیرخسرو دهلوی - جایگزین کردن مدلول‌های ادبی با مدلول‌های صریح و ارجاعی از این طریق - ایجاد پویایی در نشانه‌های زبانی
۳. کنایه	- استفاده از کنایه‌های عمدتاً زو دیاب - کمرنگ کردن نقش مخاطب در خوانش متن تولیدی و فرآیند کشف روابط هنجارگریز - بازنمایی عواطف درونی شخصیت‌های داستان

۳. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، هنجارگریزی‌های امیرخسرو دهلوی در منظومه مجنون و لیلی و اغراض او از کاربست این شگرد در سطح «هنجارگریزی معنایی» کاویده شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که شاعر با ایجاد مدلول‌های جدید برای دال‌ها، ثبات و یکدستی زبان معیار را درهم شکسته و دال‌ها را به مدلول‌های ثابت و مشخصی مقید نکرده است. نقطه برجسته هنجارگریزی‌های امیرخسرو آنجاست که ضمن تقویت ابعاد زیبایی‌شناسی اشعارش، بسترهای

لازم را برای انتقال ساده‌تر مضامین به مخاطب و برانگیختن عواطف او در جهتی که تمایل دارد، فراهم کرده است.

استفاده از صنایع معنوی به ویژه تشبیه، استعاره، تشخیص و کنایه در این منظومه‌نشان‌های زبانی را از حالت ایستا خارج کرده و بدان جنبه‌ای پویا بخشیده است. او از روی آگاهی سعی کرده است فرآیند ادراک مخاطب از متن تولیدی را طولانی‌تر کند تا با تحت تأثیر قرار دادن مخاطب، کلام خود را تبیین نماید. اگرچه امیرخسرو قواعد زبانی را به کار می‌گیرد، اما به این مقدار بسنده نمی‌کند و با فراوری‌هایی که در سطح ظاهری و معنایی انجام می‌دهد، نظام‌های نشان‌های جدیدی را تبیین می‌کند که چهارچوب‌های زبانی ویژه خود را دارد. او در منظومه‌*مجنون و لیلی* به صورت پیدا و پنهان از نظامی گنجوی تقلید کرده، اما همواره سعی کرده است آن شاعرانه خود را در این اثر بازتاب دهد و صدای ادبی پویا و مستقل خود را به گوش مخاطب برساند و جریان خطی نوآورانه و خیال‌انگیزی را در روایت و خوانش خود از سرگذشت عاشقانه لیلی و مجنون ایجاد کند.

در بحث هنجارگزینی معنایی، تشبیه‌های به کار رفته در منظومه‌*مجنون و لیلی* دارای مدلول‌های متنوعی برای دال‌های مشخص هستند. به این اعتبار، ایجاد بی‌ثباتی آگاهانه در معنای دال‌ها در ایجاد حس‌التذاذ و تبیین اغراض مورد نظر شاعر همچون وصف شخصیت‌های اصلی داستان و موقعیت‌هایی که در آن قرار گرفته‌اند، اثرگذار بوده است. یکی از نوآوری‌ها و هنجارگزینی‌های شاعر، استفاده از صفت -به عنوان مؤلفه‌ای دستوری- در جایگاه یکی از ارکان تشبیه بوده است. استعاره‌ها و تشخیص‌های منظومه‌*مجنون و لیلی* با لایه‌های فکری امیرخسرو در هماهنگی کامل هستند. شاعر به واسطه کاربست این صور خیالی، از مدلول‌های ارجاعی و صریح واژه‌ها چشم‌پوشی کرده و مدلول‌هایی ادبی را جایگزین نموده است. برآیند این تغییر، فاصله‌گیری از زبان معیار و روزمره مخاطب، ایجاد پویایی در نشان‌های زبانی و پدیدآوری خلاقیت ادبی در منظومه بوده است. کنایه نسبت به تشبیه و استعاره، در هنجارگزینی‌های امیرخسرو در منظومه‌*مجنون و لیلی* نقش و اثرگذاری کمتری داشته است؛ زیرا شاعر غالباً از کنایه‌های زودیاب استفاده کرده و فرآیند کشف و تبیین‌سازی روابط هنجارگریز در این صنعت ادبی برای مخاطبان تا اندازه‌ای کاهش پیدا کرده است. او از

کنایه برای تبیین عواطف درونی شخصیت‌های اصلی داستان یعنی لیلی و مجنون بهره برده است.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم، ترجمه مهدی فولادوند.
۲. احمدی، بابک (۱۳۸۶)، *ساختار و تأویل متن*، چاپ نهم، تهران، مرکز.
۳. امیر خسرو دهلوی، ابوالحسن یمین‌الدین (۱۳۶۲)، *خمسه*، با مقدمه و تصحیح امیراحمد اشرفی، تهران، شقایق.
۴. تجلیل، جلیل (۱۳۷۶)، *معانی و بیان*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۵. تجلیل، جلیل و بیغمی، مهران (۱۳۹۱)، «بررسی ساختاری اصطلاحات استعاری در *خمسه امیرخسرو دهلوی*»، *مجله بهار ادب*، سال ۵، شماره ۳، صص ۴۹-۶۱.
۶. ثروتیان، بهروز (۱۳۶۹)، *بیان در شعر فارسی*، تهران، برگ.
۷. حاجی جعفری توران‌پشتی، محبوبه و عقدایی، تورج (۱۳۹۷)، «تحلیل و بررسی کنایه در شیرین و خسرو امیرخسرو دهلوی»، *مجله تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۳۷، صص ۹۵-۱۲۱.
۸. سجودی، فرزانه (۱۳۷۸)، «درآمدی بر نشانه‌شناسی در شعر فارسی»، *مجله فرهنگ توسعه*، شماره ۳۹، صص ۱۳۵-۱۴۰.
۹. شبلی نعمانی، محمد (۱۳۶۳)، *شعرالعجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران*، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب.
۱۰. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶)، *رستاخیز کلمات*، تهران، سخن.
۱۱. _____ (۱۳۸۸)، *صور خیال در شعر فارسی*، تهران، آگاه.
۱۲. شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)، *بیان*، تهران، میترا.
۱۳. شهولی کوه‌شوری، شاهپور و نیک‌خواه، مظاهر و رضاپوریان، اصغر (۱۳۹۴)، «استعاره تبعیه در *خمسه امیرخسرو دهلوی*»، *مجله زیبایی‌شناسی ادبی*، شماره ۲۴، صص ۱۱۱-۱۳۱.
۱۴. صفوی، کوروش (۱۳۷۳)، *از زبان‌شناسی به ادبیات*، تهران، سوره مهر.

۱۵. علوی‌مقدم، مهیار (۱۳۷۷)، *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*، تهران، نشر لیلی.
۱۶. کی‌منش، عباس (۱۳۸۷)، «امیرخسرو و موسیقی دیوان او»، *مجله حافظ*، شماره ۵۸، صص ۱۱۵-۱۳۳.
۱۷. مقدادی، بهرام (۱۳۸۳)، «هنجارگریزی در هنر و ادبیات»، *مجله کلک*، شماره ۱۴۸، صص ۵۲-۵۴.
۱۸. مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۵)، *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه مهراں مهاجرپور و محمد نبوی، چاپ دوم، تهران، آگه.
۱۹. هاوکس، ترنس (۱۳۸۰)، *استعاره*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، مرکز.
۲۰. همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۰)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، تهران، هما.
۲۱. یاکوبسن، رومن (۱۳۸۶)، «قطب‌های استعاره و مجازی در زبان‌پریشی»، مجموعه مقالات زبان‌شناسی و نقد ادبی، ترجمه مریم خوزان و حسین پاینده، چاپ سوم، تهران: نشر نی.

22. *The Holy Quran*, translated by Mehdi Folavand.
23. Ahmadi, Babak (2007), *Text Structure and Interpretation*, Ninth Edition, Tehran, Markaz.
24. Alavi Moghaddam, Mahyar (1998), *Theories of Contemporary Literary Criticism*, Tehran, Leily Publishing.
25. Amir Khosrow Dehlavi, Abolhassan Yaminuddin (1983), *Khamseh*, with introduction and correction by Amir Ahmad Ashrafi, Tehran, Shaghayegh.
26. Haji Jafari Turan Poshti, Mahboubeh and Oghadayi, Touraj (2018), "Analysis and study of irony in Shirin and Khosrow Amir Khosrow Dehlavi", *Journal of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts*, No. 37, pp. 95-121.
27. Tajil, Jalil (1997), *Meanings and Expression*, Tehran, University Publishing Center.
28. Tajil, Jalil and Beighami, Mehran (2012), "Structural study of metaphorical terms in the khumsa of Amir Khosrow Dehlavi", *Bahar Adab Magazine*, Vol 5, No 3, pp. 49-61.
29. Safavi, Cyrus (1994), *From Linguistics to Literature*, Tehran, Sooreye Mehr.

30. Servatian, Behrooz (1990), *Expression in Persian Poetry*, Tehran, Barg.
31. Sojudi, Farzan (1999), "An Introduction to Semiotics in Persian Poetry", *Journal of Development Culture*, No. 39, pp. 135-140.
32. Shafiee Kadkani, MohammadReza (1997), *The Resurrection of Words*, Tehran, Sokhan.
33. _____ (2009), *Imagination in Persian Poetry*, Tehran, Agah.
34. Shahvali Kuh-e-Shouri, Shahpour and Nik'khah, Mazaher and Rezapourian, Asghar (2015), "The Metaphor of Subordination in the Fifth of Amir Khosrow Dehlavi", *Journal of Literary Aesthetics*, No. 24, pp. 111-131.
35. Shamisa, Sirus (2007), *Bayan*, Tehran, Mitra.
36. Shebli Nomani, Mohammad (1984), *Al-Ajam Poetry or History of Iranian Poets and Literature*, translated by MohammadTaghi Fakhr Daei Gilani, Tehran, Donyaye Ketab.
37. Hawks, Trance (2001), *Metaphor*, translated by Farzaneh Taheri, Tehran, Markaz.
38. Homayi, Jalaluddin (1991), *Rhetoric and Literary Crafts*, Tehran, Homa.
39. Jacobsen, Roman (2007), "Metaphorical and virtual poles in aphasia", *collection of articles on linguistics and literary criticism*, translated by Maryam Khoozan and Hossein Payendeh, third edition, Tehran: Nashr-e Ney.
40. KeyManesh, Abbas (2008), "Amir Khosrow and the music of his divan", *Hafez Magazine*, No. 58, pp. 115-133.
41. Makarik, IRnarima (2006), *Encyclopedia of Contemporary Literary Theories*, translated by Mehran Mohajerpour and Mohammad Nabavi, second edition, Tehran, Agah.
42. Meghdadi, Bahram (2004), "Abnormality in Art and Literature", *Kelk Magazine*, No. 148, pp. 52-54.

Reflection on Abnormality as a Trick in Thematizing in the Layla & Majnun Poem by Amir Khosrow Dehlavi

Rezvan Barani Sheikh Rabati¹

PhD student of Persian language and literature, Izeh Branch, Islamic Azad University, Izeh, Iran

Shahpour Shaholi Kohshuri

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Izeh Branch, Islamic Azad University, Izeh, Iran

Seyed Ali Sohrabnejad

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Izeh Branch, Islamic Azad University, Izeh, Iran

Received:03/12/2021

Accepted: 21/04/2022

Abstract

Poets innovate in fixed and repetitive images by using a variety of linguistic methods, distancing their language from vulgarity. In formalist critique, linguistic and semantic aberrations are among the main methods of literati to turn words away from vulgarity and common linguistic habits and are thematic tricks. In his works, especially Layla & Majnun, Amir Khosrow Dehlavi has prevented verbal vulgarity with purposeful and conscious aberrations and has created an innovative poem with new themes. Thus, this descriptive-analytical paper investigated the main differentiating techniques of Amir Khosrow to escape from the rules and conventional relations of everyday language in the Layla & Majnun. The research results show that the main manifestations of abnormality in this work are: "simile", "metaphor", "personification" and "irony". With the help of simile, the poet, by creating a conscious instability in the meaning of the signs, has increased the dynamics of linguistic signs in his poems and has drawn his own independent literary policy towards Nezami Ganjavi. Also, through the use of metaphor and personification, referential and explicit meanings of words have been discredited and new literary meanings have been replaced. In addition, Amir Khosrow has often used the irony which has been effective in reducing literary creativity and the role of the audience in reading the text and his position in the process of discovering abnormal relationships.

Keywords: Amir Khosrow Dehlavi, Layla & Majnun, Formalist components, Abnormality, Imagination, Literary creativity.

1- drrezvanbarani@gmail.com

مقایسه کاربرد انواع ترمیم در گفتار زنان و مردان فارسی‌زبان در برنامه‌های زنده تلویزیون

سید محمد حسینی معصوم دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
ملیحه حاجیان‌نژاد، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

صص: ۲۰۸-۱۸۳

چکیده

ترمیم گفتار به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای حفظ مکالمه و جلوگیری از شکست ارتباط، می‌تواند عامل مؤثری در ارتباطات و مکالمات روزمره به‌حساب آید. در این میان، جنسیت به‌عنوان یکی از عوامل دخیل در پدیده‌های زبان‌شناسی اجتماعی می‌تواند باعث ایجاد تفاوت در میزان و نحوه استفاده گویشوران از این ابزار شود. پژوهش حاضر، به بررسی و مقایسه میزان کاربرد ترمیم و پراکندگی انواع راهبردهای آن در دو گروه زنان و مردان فارسی‌زبان براساس طبقه‌بندی‌های شگل‌اف و همکاران (۱۹۷۷) و فاکس و یسپرسن (۱۹۹۵) می‌پردازد. نتایج حاکی از آن است که به‌طور کلی، زنان به‌طرز معناداری بیشتر از مردان از ترمیم استفاده می‌کنند. اما جالب این است که با وجود این که دو گروه از نظر ترتیب پراکندگی انواع چهارگانه ترمیم الگوی مشابهی را نشان می‌دهند و خودترمیم خودآغاز در هر دو گروه بیشترین و دگرترمیم خودآغاز کمترین بسامد را دارد، در عین حال، درصد کاربرد خودترمیم دگرآغاز در گفتار مردان دو برابر گفتار زنان است. به‌علاوه، با توجه به نتایج تحلیل داده‌ها بر اساس طبقه‌بندی فاکس و یسپرسن، در هر دو گروه زنان و مردان استفاده از راهبردهای «تکرار عبارت» و «رها کردن یک ساختار و آغاز ساختار جدید» به ترتیب کمترین و بیشترین بسامد را داشته‌اند و نیز هر دو مورد در گفتار زنان نسبت به گفتار مردان بسامد بیشتری داشته‌اند.

کلید واژه‌ها: مکالمه، ترمیم، طبقه‌بندی ترمیم شگل‌اف، طبقه‌بندی ترمیم فاکس و یسپرسن، جنسیت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۲۳

1. hosseinimasum@pnu.ac.ir

2. m.hajianezhad99@gmail.com

پست الکترونیکی:

۱. مقدمه

گفتگو کردن به عنوان فعالیتی اجتماعی، زمینه‌ساز بسیاری از اقدامات و رفتارهای مختلف در زندگی روزمره انسان‌ها نظیر دادوستد، آموزش، سرگرمی، و همدلی است. در واقع مکالمات، منعکس‌کننده‌ی فعالیت‌هایی مشترک هستند. هر فعالیت مشترک، دارای شرکت-کنندگانی است و برای پیشبرد مکالمه و ارتباط مؤثر، هماهنگی میان این شرکت‌کنندگان ضروری خواهد بود. در پس هر فعالیت مشترکی اهدافی عمومی و اهدافی شخصی نهفته است. اهداف عمومی مواردی مانند تبادل اطلاعات یا بهره‌مندی از تجربیات دیگران، برنامه-ریزی برای انجام کاری، مذاکره در مورد یک قرارداد و اهداف شخصی، شامل اهدافی همچون کسب منزلت اجتماعی، ارتقای جایگاه فردی در اجتماع، نشان دادن برتری خود نسبت به دیگران، بیان احساسات، حفظ روابط فردی و اجتماعی است. به عبارت دیگر، مکالمه شکلی از تعامل شفاهی است که از طریق زبان صورت می‌گیرد. درک کردن به‌طور خودبه‌خود اتفاق نمی‌افتد بلکه توسط شرکت‌کنندگان در مکالمه ایجاد می‌شود و همکاری و مشارکت طرفین را می‌طلبد (ر.ک. کلارک^۱، ۱۹۹۶؛ براون و یول^۲، ۱۹۸۳؛ شگلوف^۳، ۱۹۹۲؛ کلارک و شفر^۴، ۱۹۸۷).

با توجه به این‌که در یک گفتگو شرکت‌کنندگان افرادی با خصوصیات، ایده‌ها و نظرات متفاوتی هستند، و از سوی دیگر واژگان متعددی وجود دارند که چندین معنای مختلف دارند، هر فرد با توجه به نقشه‌ی ذهنی خود می‌تواند برداشت متفاوتی داشته باشد. این امر می‌تواند باعث تفسیر نادرست شود و ادامه‌ی مکالمه و برقراری ارتباط با مشکلاتی مواجه شود. به عبارت دیگر، مسائلی در مکالمات وجود دارد که باعث می‌شود طرفین نتوانند همدیگر را درک کنند. فرایند شناسایی و رفع این موانع و اشکالات را ترمیم^۵ می‌نامیم. ترمیم در مکالمه نیز با وظیفه‌ی ایجاد و حفظ درک متقابل سروکار دارد. مطالعات اخیر مکالمه نشان می‌دهد که مشکلات نیازمند به ترمیم می‌تواند از هر یک از طرفها سرچشمه بگیرد و تنها مربوط به گوینده یا شنونده نباشد. این اختلالات می‌تواند در سطوح مختلفی رخ دهد، مانند مشکلات

1- Clark

2- Brown & Yule

3- Schegloff

4- Clark & Schaefer

5- repair

گفتاری، شنیداری و درک کردن. یکی از این مسائل انتخاب واژه است. دیگری عدم تلفظ صحیح کلمات و یا عدم درک معنی کلمه از سوی مخاطب و همچنین مشکل عدم تشخیص یک کلمه است، که ممکن است شنونده نداند به چه کسی یا چیزی اشاره دارد (کریستال^۱، ۱۹۸۷؛ شیففرین^۲، ۱۹۹۸؛ شگلایف، ۲۰۰۶). بنابراین همانطور که روشن شد، ارتباط موفقیت‌آمیز بر پایه‌ی اقدامات مشترک گوینده و شنونده شکل می‌گیرد.

با توجه به بروز برخی مسائل مانند تلفظ نادرست واژگان، مشکلات شنیداری، چند معنایی و مانند آن، ممکن است میان شرکت‌کنندگان ناهماهنگی رخ دهد و مانع ارتباط مؤثر بین آن‌ها شود. در این جاست که ترمیم در گفتار اهمیت و جایگاه ویژه‌ای می‌یابد، زیرا به رفع موانع ارتباطی و ناهماهنگی موجود کمک می‌کند. در مکالمات روزمره بروز اشکال در حین مکالمه امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. همان‌طور که شگلایف (۲۰۰۷: ۱۰۰) نیز عنوان کرده است، «حاضران در گفتگوهای تعاملی، پیوسته خود را در حال مواجهه با مشکلات یا مسائلی می‌یابند که مربوط به گفتار، شنیدار یا درک کردن است».

در تحقیق حاضر با توجه به اهمیت تفاوت‌های جنسیتی^۳ در مکالمه و جایگاه ویژه‌ای که ترمیم در گفتار دارد، به بررسی میزان کاربرد انواع ترمیم طبق طبقه‌بندی شگلایف و همکاران (۱۹۷۷) و نیز طبقه‌بندی فاکس و یسپرسن (۱۹۹۵) در گفتار زنان و مردان می‌پردازیم. همچنین در جستجوی پاسخی مناسب برای پرسش‌های زیر هستیم.

۱. بسامد کاربرد ترمیم در گفتار در زنان بیشتر است یا مردان؟

۲. بسامد کاربرد هرکدام از انواع ترمیم، در گفتار زنان و مردان در تحقیق حاضر به چه صورت است؟

۲. چارچوب نظری

در دهه‌های اولیه پیدایش زبان‌شناسی اجتماعی، عمده توجه پژوهشگران این رشته بر مطالعات مربوط به گویش بود و زنان چندان به عنوان موضوع مطالعات زبان‌شناسی مورد توجه نبودند. (ر.ک. چیمبرز و ترادگیل^۴، ۱۹۸۰). اما به تدریج با گسترش نقش زنان در جوامع

1- Crystal

2- Schiffrin

3- gender-differences

4- Chambers & Trudgill

صنعتی و حرکت‌های اجتماعی و سیاسی تساوی‌طلبانه زنان در کشورهای مختلف و تصویب قوانین حمایتی از زنان در آمریکا و اروپا، ویژگیهای گفتار زنانه و تفاوت‌های آن با گفتار مردان مورد توجه قرار گرفت. جنبش زنان^۱ نقطه‌ی عطفی در تغییر الگوی عملی در راستای بررسی تمایز جنسیتی در زبان‌شناسی بود. پس از آن، تحقیقات فراوانی آغاز شد و پژوهشگران به نکات جالبی رسیدند. به‌عنوان مثال، مشخص شده (ر.ک. ثورن و هنلی^۲، ۱۹۷۵؛ بارون، ۱۹۸۶) که زنان در نگارش، نسبت به مردان در استفاده از ابزار بیانی برای تأکید، بیشتر زیر کلمات را خط می‌کشند.

مکالمه یک تعامل گفتاری مشترک است که می‌تواند موجب پایداری و حفظ روابط دوستی بین گویندگان باشد. با این وجود، وقتی بحث جنسیت در مکالمه در نظر گرفته می‌شود، زنان و مردان عملکردهای متفاوتی در مکالمه نشان می‌دهند. تحقیقات برخی پژوهشگران از جمله فیشمن (۱۹۸۳) و تانن (۱۹۹۲) نشان می‌دهد، از نظر مردان، مکالمات، مذاکراتی هستند که در آن افراد سعی دارند تا جای ممکن، برتری به دست آورند و از خود در برابر تلاش‌های دیگران برای سرنگونی و فشار بر آن‌ها، محافظت کنند. این دیدگاه زندگی را رقابت و مبارزه‌ای برای حفظ استقلال و جلوگیری از شکست می‌داند.

۲. ۱. ترمیم گفتار

حفظ هماهنگی و درک مشترک بین افراد، نیازی اساسی برای تعامل است. این هماهنگی در اغلب مواقع از طریق ارتباط گفتاری حاصل می‌شود. طرفین از ابزارهای مختلفی برای رفع مشکل احتمالی در ارتباط استفاده می‌کنند. ترمیم در گفتار یکی از این روش‌هاست که ما را قادر می‌سازد تا مشکلات را سریع‌تر از آنچه ظهور و گسترش می‌یابند، برطرف سازیم.

اولین بار، موضوع ترمیم گفتار در مقاله‌ی جفرسون^۳ در سال ۱۹۷۴ با عنوان /اصلاح خطا^۴، مطرح و به آن پرداخته شد و در ادامه در مقاله‌ای که با همکاری شگلایف و فاکس ارائه داد، اصطلاح ترمیم گفتار^۵ پدید آمد. شگلایف و همکاران (۱۹۷۷) در تحقیق خود عنوان کردند که، میان ترمیم و تصحیح، تفاوت‌های فراوانی وجود دارد. در واقع، تصحیح مربوط به وقوع خطا و

1- The Women's movement

2- Thorne & Henley

3- Jefferson

4- Error Correction

5- speech repair

اصلاح آن است، درحالی که در مورد ترمیم، لزوماً خطایی رخ نمی دهد، بلکه گوینده گاهی، برای درک بهتر جملات بیان شده و شفاف سازی، یا با توجه به رفتار شنونده، احساس می کند توضیح بیشتری نیاز است و دست به ترمیم می زند. ترمیم را می توان استفاده ی دقیق از زبان در زندگی روزمره به منظور ارتباط بهتر و بیشتر، جذب مخاطب و درک آسان تر پیام مورد نظر دانست. پدیده ی ترمیم در گفتار در طول زمان به جایگاه ویژه ای دست یافت و تحقیقات گسترده ای در حوزه ی مکالمه کاوی در زمینه های مختلفی مانند ارتباطات متن-بنیاد^۱ (ر.ک. مردیت و استوکو^۲، ۲۰۱۴؛ تیارا^۳، ۲۰۱۸)، مکالمات دادگاه ها (ر.ک. آتکینسون و درو^۴، ۱۹۷۹؛ درو^۵، ۱۹۹۲)، مکالمات کلاس درس (ر.ک. مک هاو^۶، ۱۹۹۰؛ سیدهاوس^۷، ۲۰۰۴؛ چو و لارک^۸، ۲۰۱۰؛ ربابه^۹، ۲۰۱۳) و نظایر آن انجام شد.

در جوامع امروزی ارتباط موثر عنصری کلیدی در موفقیت هر فرد محسوب می شود. ارتباط، فرایند انتقال اطلاعات است که در هنگام شروع یک رویداد متقابل، منجر به درک مشترکی بین شرکت کنندگان می شود (ر.ک. موکه ایرا، ۲۰۱۵؛ کلارک، ۱۹۹۶). درواقع، برای گویندگان حین صحبت های روزمره و پیش بینی نشده ممکن است مرتباً مشکلاتی مانند عدم درک صحیح، مسائل شنیداری، گفتاری و مانند آن پیش آید که مانع درک درست و شکل گیری ارتباط مؤثر شود. بنابراین، مکالمه ای موفق است که شرکت کنندگان در آن، با همدیگر ارتباط برقرار کرده، اطلاعاتی منسجم ارائه دهند. این کار گاهی از طریق ترمیم امکان پذیر می شود. درواقع، ترمیم در گفتار، موانع موجود در مکالمه را رفع کرده، با ایجاد برخی تغییرات، پیام را به درستی به شنونده منتقل می کند. به همین علت، می توان ترمیم در مکالمه را یک مهارت ارتباطی دانست (ر.ک. موکه ایرا، ۲۰۱۵؛ شگلوف، ۱۹۹۲؛ شگلوف، ۲۰۰۷). از نظر ریجر (۲۰۰۳: ۴۸)، ترمیم عبارت است از فرایند «تصحیح خطا، جستجوی واژه ها، استفاده از وقفه و درنگ، پرکننده های وقفه واژگانی، شبه واژگانی یا غیرواژگانی، تغییرات واژگانی فوری، شروع

1- text-based communication

2- Meredith & Stokoe

3- Tiara

4- Atkinson & Drew

5- Drew

6- McHoul

7- Seedhouse

8- Cho & Larke

9- Rabab'ah

نادرست و تکرارهای فی‌البداهه» تعریف کرد. شایان ذکر است که، ريجر این تعریف را، به پیروی از شگلایف و همکاران (۱۹۷۷) و فاکس (۱۹۹۶)، ارائه کرده است.

ترمیم به دلیل طبیعت آن، نتیجه‌ی شکست در درک متقابل است و شامل تلاش شرکت-کنندگان برای حل و فصل این شکست است. در بازه‌ای از مکالمه در گفتگوی روزمره، که میزان ارتباطات نادرست افزایش می‌یابد، باعث تعلیق در مکالمه می‌شود، که پس از انجام ترمیم، این تعلیق رفع می‌شود. عموماً این مراحل ترمیم بلافاصله پس از استفاده‌ی نادرست در گفتگو ایجاد می‌شود و تا زمانی که حل شود و نوبت به ادامه‌ی گفتگوی شرکت‌کننده‌ی بعدی برسد، ادامه می‌یابد.

۲.۲. بخش‌های ترمیم:

هر ترمیم سه بخش دارد: اول، بخش ترمیم‌پذیر^۱ که شامل قسمتی است که نیاز به ترمیم دارد دارد و باعث شکست در مکالمه و عدم شکل‌گیری ارتباط صحیح یا باعث شکست در روند مکالمه می‌شود. برخی از پژوهشگران مانند شگلایف و همکاران (۱۹۹۲) آن را منبع مشکل^۲ می‌نامند. بخش دوم شروع ترمیم^۳ است. پس از مشخص شدن منبع مشکل، برنامه‌ریزی برای ترمیم، از جانب گوینده یا شنونده صورت می‌گیرد و تصمیم‌گیری در مورد انجام ترمیم، صورت می‌پذیرد. بخش سوم انجام ترمیم^۴ است. ترمیم مورد نظر صورت می‌گیرد و جایگزین می‌شود (ر.ک. شگلایف و همکاران، ۱۹۷۷؛ فاکس و یسپرسن^۵، ۱۹۹۵).

از نظر شگلایف (۲۰۰۷: ۲۰) بخش ترمیم زمانی شروع می‌شود که «قطع ارتباط احتمالی با صحبت‌های بلافاصله قبلی» وجود داشته باشد و زمانی که گوینده صحبت‌های قبلی خود را که به منظور ترمیم متوقف کرده‌بود، از سر می‌گیرد، ترمیم پایان می‌یابد.

قبل از بررسی انواع ترمیم با توجه به رابطه‌ی تنگاتنگ میان ترمیم و نوبت گفتگو لازم است به تعریفی از نوبت اشاره کنیم.

1- repairable
2- trouble source
3- repair initiation
4- repair segment
5- Fox & Jasperson

۳.۲. ترمیم و نوبت گفتگو

مکالمه بین حداقل دو نفر یا بیشتر به قصد ارتباط و تبادل اطلاعات شکل می گیرد. یکی نقش گوینده و دیگری یا دیگران نقش شنونده را به عهده دارند، که این وضعیت بین شنونده و گوینده در طول مکالمه، ثابت نیست و افراد تغییر نقش می دهند. این تغییر یا جایگزینی موقعیت گوینده به شنونده و برعکس را نوبت گیری^۱ می نامند (ر.ک. شگلاف و همکاران، ۱۹۹۴؛ اسماعیلیه، ۲۰۱۵). در واقع همانطور که براون^۲ (۱۹۹۳: ۱۵۵) بیان می کند، «هرچیزی که گوینده ی فعلی، قبل از آن که گوینده ی بعدی مسئولیت را به عهده بگیرد، بیان می کند، نوبت است».

۴.۲. انواع ترمیم:

ترمیم با توجه به این که تشخیص منبع مشکل توسط چه کسی باشد و ترمیم توسط چه کسی صورت بگیرد، تقسیم بندی های زیادی دارد که معروف ترین آن مربوط به تقسیم بندی چهارگانه ی شگلاف و همکاران (۱۹۷۷: ۳۶۳-۷) است که به صورت زیر تعریف شده است:

- **خودترمیم خودآغاز^۳:** در این نوع ترمیم، گوینده به این نتیجه رسیده است که در انتقال پیام و مفهوم صحیح به مخاطب با شکست مواجه شده است. لذا از ادامه ی روند مکالمه خودداری و آن را متوقف می کند و به ترمیم می پردازد. نکته ی مهم آن است که، این ترمیم همواره، به قصد تصحیح خطا صورت نمی گیرد؛ بلکه با توجه به این که مخاطب چه میزان درک و برداشت صحیح از منظور گوینده، درست عمل کرده، گوینده گاه برای انتقال نکاتی بیشتر و ایجاد برخی تغییرات در صحبت های قبلی، به منظور رفع سوء برداشت مخاطب، ترمیم را آغاز و اجرا می کند. این نوع ترمیم، بیشترین میزان وقوع را دارد، زیرا معمولاً گوینده خود، زودتر از سایرین، متوجه اشکال در ادامه ی روند مکالمه می شود و به ترمیم آن می پردازد.

- **خودترمیم دگرآغاز^۴:** تشخیص منبع مشکل یا محل اشکال، از سوی دیگری است و گوینده در تشخیص منبع مشکل نقشی ندارد. معمولاً عدم تلفظ صحیح یا مشکلات شنیداری

1- turn-taking

2- Brawn

3- self-initiated self-repair

4- other-initiated self-repair

و معنایی باعث این نوع ترمیم است، و براساس درخواست مستقیم طرف مقابل، ترمیم آغاز و توسط گوینده انجام می‌شود.

- **دگرترمیم خودآغاز^۱:** تشخیص محل اشکال از سوی گوینده و ترمیم از سوی سایر شرکت‌کنندگان صورت می‌گیرد. در دگرترمیم خودآغاز، گوینده، خود، منبع مشکل را شناسایی می‌کند و از مخاطب کمک می‌طلبد و او را وادار به ترمیم کند. برای مثال، زمانی که گوینده در یادآوری نام یک شخص به مشکل می‌خورد، به مخاطب علامتی (نوعی مکث یا نگاه پرسشگرانه) می‌فرستد و مخاطب نیز آن نام را یادآور می‌شود.

- **دگرترمیم دگرآغاز^۲:** تشخیص محل اشکال با مخاطب است و مسئولیت ترمیم نیز بر عهده‌ی مخاطب است. معمولاً این نوع ترمیم در نوبت بعد از نوبتی که خطا در آن روی داده، اجرا می‌شود.

۲. ۵. علائم ثبت گفتار:

از آنجا که در ادامه مقاله، نمونه‌هایی از گفتار و ترمیم در آن ارائه خواهد شد، لازم است با برخی علائم به‌کاررفته در نمونه‌ها آشنا شویم. محققان برای ثبت گفتار به صورت متن از علائم به شرح جدول شماره ۱ استفاده می‌کنند:

۲. ۶. فرایند ترمیم:

ترمیم‌های خودآغاز، با یک آغازگر غیرواژگانی شروع می‌شود. در ترمیم‌های دگرآغاز، باوجوداین که منبع و آغازگر مشکل، شخص گوینده است، شخص دیگری زمینه‌ی ترمیم را فراهم آورده و معمولاً با عبارتهایی همچون: ببخشید، عذر می‌خواهم، و نظایر آن، برای مشخص کردن منبع اشکال در شنیدن یا درک کردن، ترمیم را آغاز و اجرای آن را به گوینده واگذار می‌کند. به عبارت دیگر، معمولاً در ترمیم‌های دگرآغاز، کسی که ترمیم را آغاز می‌کند، اجرا کننده‌ی ترمیم نیست.

1- self-initiated other-repair

2- other-initiated other-repair

جدول شماره ۱. علائم ثبت گفتار در بررسی های مکالمه کاوی

علامت	کاربرد
//	قسمتی از گفتمان فعلی که از طریق گفتمان بعدی تولید شده توسط سخنگوی دیگر همپوشانی می-شود
(۰۰)	مدت سکوت
—	هجای تأکید شده
:	هجای کشیده شده (کششی)
—	انسدادی چاکنایی که واژه را قطع می کند ^۱ .
=	ارتباط بین دو پاره گفتار که بین آنها سکوت معمول رخ نمی دهد
?	افزایش زیرویمی صدا
(())	عملکرد غیرزبانی
()	کشش نامفهوم
hh	بازدم قابل شنیدن
.hh	دم قابل شنیدن
(hh)	خنده میان یک کلمه
> <	افزایش سرعت، مانند شتابزدگی

(فاکس و یسپرسن، ۱۹۹۵: ۱۲۸)

رایج ترین نوع ترمیم، ترمیم خودآغاز در همان نوبت است. گوینده جاری در روند صحبت- هایش قبل از این که بتواند آنها را کامل کند، وقفه ای ایجاد می کند تا برخی مشکلات موجود در گفتار، شنیدار یا ادراک را رفع کند. همچنین خودترمیم ها و ترمیم های خودآغاز نسبت به سایر موارد ارجحیت دارند (ر.ک. شگلایف و همکاران، ۱۹۷۷).

۲. ۷. اجرای ترمیم:

فاکس و یسپرسن (۱۹۹۵: ۹۰) طبقه بندی هفتگانه ای به صورت زیر برای اجرای خودترمیمی ارائه داده اند، که می توان آن را کامل ترین نوع طبقه بندی دانست.

– تکرار^۲ (بازیافت) یک واژه : در تکرار (بازیافت) یک کلمه یا مورد واژگانی، بخش- ترمیم پذیر و بخش ترمیم شده از لحاظ واژگانی یکسان هستند.

1- glottal stop cutting off a word

2- recycle word

(1). I don't know. The school- school uh, (1.0) bookstore doesn't carry anything anymo (h) re, (فاکس و یسپرسن، ۱۹۹۵: ۹۱)

در نمونه شماره ۱، برای ترمیم، کلمه‌ی *school* تکرار می‌شود.

- جایگزینی^۱ یک واژه: جایگزینی (جانشینی) یک کلمه، در واقع، جایگزینی واژه‌ی قطع- شده می‌باشد. همان کلمه‌ای که باعث شروع ترمیم و قطع روند مکالمه می‌شود با کلمه‌ای دیگر جایگزین می‌گردد. بخش ترمیم‌پذیر و بخش ترمیم‌شده متفاوت هستند.

(2). They get – their g- teeth keep grow:ing rou:nd. From the fron – back to the front. (همان: ۱۰۲)

در نمونه شماره ۲، کلمه‌ی ناقص *fron* با کلمه‌ی *back* جایگزین می‌شود.

- تکرار (بازیافت) چند مورد واژگانی^۲: در تکرار (بازیافت) عبارت قبلی شامل واژه مورد نظر یا چند مورد واژگانی (بیش از یک واژه)، بخش ترمیم‌پذیر و بخش ترمیم‌شده از لحاظ واژگانی یکسان هستند.

(3). And generally the short versions I think are very (0.2) are very reasonable. (همان: ۱۰۳)

عبارت *are very* تکرار می‌شود.

- تکرار عبارت قبلی، جایگزینی واژه مورد نظر^۳: در تکرار (بازیافت) عبارت قبلی یا چند مورد واژگانی و جایگزینی (جانشینی) یک کلمه یا مورد واژگانی مورد نظر، قسمتی از بخش - ترمیم‌شده شامل تکرار بخش ترمیم‌پذیر و قسمت دیگر شامل کلمه‌ی جایگزین شده می‌شود.

(4). Oh, I have the- I have one class in the evening. (همان: ۱۰۱)

عبارت *I have* تکرار شده و کلمه‌ی *one* با *the* جایگزین می‌شود.

- تکرار یک عبارت و افزودن^۴: در تکرار (بازیافت)، عبارت یا بند قبلی همراه با افزودن (درج کردن) عناصری جدید قبل از تکرار موارد واژگانی افزوده شده بند یا عبارت را تغییر می‌دهند؛ یا اینکه اطلاعات پس‌زمینه‌ای را اضافه می‌کنند.

(5). .hh And tshe- this girl's fixed up on a da- a blind date. (همان: ۱۰۳)

1- replace word

2- recycle phrase

3- recycle phrase replace word

4- recycle phrase with addition

زنجره *a da* تغییر کرده و با افزودن *blind* به *date* عبارت *a blind date* را می‌سازد.
 - تغییر چارچوب معنایی^۱: تغییر چارچوب معنایی در واقع شکل دیگری از تکرار عبارت قبلی همراه با افزودن (درج کردن) عناصر جدید (مورد پنجم) می‌باشد. این عناصر جدید افزوده شده، یک سازه ماتریسی^۲ هستند که چارچوب تکرار را تشکیل می‌دهند.

(6). Now this terminal (1.2) is smart enough to show you (0.4) that you're in (1.6) ins- what they call insert mode or append mode.
 (همان: ۹۱)

زنجره *ins* با عبارت *what they call insert mode or append mode* جایگزین می‌شود.

- رها کردن یک ساختار و آغاز ساختاری جدید^۳: نوع هفتم شامل بخش رهاشده‌ی مکالمه است که قبل از تکمیل، قطع شده و دوباره آغاز می‌شود. قسمتی که دوباره آغاز شده می‌تواند از نظر کاربردی و معنایی با قسمت رهاشده، مرتبط باشد یا مرتبط نباشد.

(7). And we k- and there was a little o:penin . (همان: ۹۶)

عبارت ناتمام *we k* قسمت رهاشده و بخش *and there was a little o:penin* شروع دوباره است که در اینجا از لحاظ معنایی و کاربردی با هم مرتبط هستند.
 گرچه رده‌بندی ارائه شده از سوی فاکس و یسپرسن نسبت به رده‌بندی شگلایف جامع‌تر است، معمولاً در تحقیقات به بررسی تک‌تک این موارد پرداخته نمی‌شود.

۲.۸. عملگرهای ترمیم خودآغاز

آغاز ترمیم با استفاده از عملگرهای^۴ شروع‌کننده‌ی ترمیم که می‌توانند واژگانی یا غیر واژگانی باشند، مشخص می‌شود. در همه‌ی روش‌های مختلف ترمیم، آغازگرها در ابتدای بخش ترمیم^۵ که در حال ترمیم است قرار می‌گیرند (سیندل و استرایوز^۶، ۲۰۱۳). این عملگرها عبارتند از:

- 1- change syntactic framework
- 2- matrix construction
- 3- aborting syntactic stream and starting new structure
- 4- component
- 5- repair segment
- 6- Sidnell & Strives

- احاطه‌گرها: احاطه‌گرها^۱ کلمات یا صداهاى تکرارشونده هستند که با تکرار بخشی از گفتار پیرامون منبع مشکل، اطراف بخش ترمیم‌شده را احاطه می‌کنند. احاطه‌گرها می‌توانند کم‌تر از یک کلمه مانند صداهاى /آ، / و نظایر آن باشند. احاطه‌گرها ممکن است برای هماهنگی با ساختار دستوری بخش ترمیم‌شده، تغییراتی را متحمل شوند. به‌عنوان مثال، وقتی مرجع مفردی مانند *he* با مرجع جمع *they* جایگزین می‌شود، فعل *is* که پس از بخش ترمیم‌شده قرار دارد به *are* تغییر می‌کند.

- سکوت‌ها و تأخیرها^۲: عملگرهای سکوت و تأخیر شامل *uh* و *umm* و... است که برای حفظ نوبت و ازسرگیری جریان واحد ساختاری نوبت به‌کار می‌رود.

- کلمات عذرخواهانه^۳: کلماتی مانند ببخشید، معذرت می‌خوام و... نشان از یک خطا دارد که در ادامه مکالمه، ترمیم می‌شود.

- پیشگفتارهای ترمیم^۴: کلماتی مانند خب، منظورم/ینه، نه، واقعا و..

- تکرارها^۵: تکرار منبع مشکل، گاهی همراه با نفی

- تلاش چندگانه: گاهی راه‌حل اول ترمیم به عنوان یک منبع مشکل عمل می‌کند. نمونه ۸ این مسأله را نشان می‌دهد:

(۸). -احمد: در پنج سالگی...

-شش یا هفت سالگی

جایگذاری پنج با شش ترمیم اول است که با هفت جایگزین می‌شود.

- خودگویی: گفتگو با خود با صدای کم

۳. پیشینه پژوهش:

در زمینه مکالمه‌کاوی و به‌ویژه انواع ترمیم، مطالعات مختلفی در ایران و سایر نقاط جهان انجام شده است. تحقیقات نشان می‌دهد در سال‌های اخیر توجه ویژه‌ای به تفاوت‌های

1- frames

2- silences & delays

3- apologetic terms

4- repair prefaces

5- repeats

جنسیتی زنان و مردان در مکالمات، صورت گرفته‌است. از بین این پژوهش‌ها، برخی موارد که قرابت بیشتری به موضوع این مقاله دارد، ذیلاً ارائه می‌شود.

دراس^۱ (۱۹۸۶) در تحقیقات خود بر روی مکالمات زوجین، به این نتیجه رسید که مردان بیشتر از زنان گفتگو می‌کنند. این تحقیق زمینه‌ساز تحقیقات دیگری شد، از جمله جیمز و دراکچ^۲ (۱۹۹۳) که در بررسی موضوع فوق، عنوان کردند در بیشتر موارد، یعنی ۶۱ مورد از ۶۳ مورد، زنان کمتر از مردان صحبت می‌کنند.

ریجر (۲۰۰۳) در تحقیقات خود با موضوع تکرار به عنوان استراتژی خودترمیمی در زبان‌های انگلیسی و آلمانی با بررسی گفتار هشت داوطلب انگلیسی-آلمانی زبان ۲۳ تا ۶۳ ساله، به این نتیجه رسید که تکرار ترکیبات ضمیر-فعل و ضمائر شخصی و حروف اضافه در زبان انگلیسی و بازیافت ضمائر اشاره در زبان آلمانی نسبت به دیگری بیشتر است.

اونو^۳ (۲۰۰۸) در تحقیق خود با هدف بررسی تفاوت بین سبک‌های تعاملی مردان و زنان ژاپنی، به این نتیجه دست یافت که زنان ژاپنی در مقایسه با مردان ژاپنی، کمی بیشتر از مردان، از وقفه استفاده می‌کنند. همچنین در برخورد با ایجاد وقفه، هم مردان و هم زنان ژاپنی، تمایل بیشتری دارند که موضوع را کنار بگذارند، تا این که بخواهند به صحبت‌های قطع شده، ادامه دهند.

یکی از مهم‌ترین تحقیقات در زمینه ترمیم در گفتار در زبان فارسی مقاله مقدم‌کیا و حیدرپور (۱۳۹۰) است که با بررسی ۴۲۶ دقیقه مصاحبه در برنامه‌های زنده‌ی تلویزیون که به صورت تصادفی در بازه‌ی زمانی سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ انجام شد و نشانگر این موضوع بود که استفاده از آغازگرهای واژگانی و میزان استفاده از خودترمیمی خودآغازی نسبت به سایر موارد بیشتر است.

امینی و همکاران (۱۳۹۳) نیز برای مطالعه انواع ترمیم و جایگاه آن در توالی نوبت‌ها در زبان فارسی به جمع‌آوری گفتگوهای مختلف توسط فارسی‌زبانان پرداختند و دریافتند که انواع ترمیم در زبان فارسی با تقسیم‌بندی شگلاف و همکاران (۱۹۷۷) از انواع ترمیم در زبان

1- Drass

2- James & Drakich

3- Junko Ueno

انگلیسی مطابقت دارد. آنها دریافتند که بسامد خودترمیم خودآغازی نسبت به سایر انواع ترمیم در مکالمات فارسی‌زبانان بیشتر است.

۴. روش تحقیق:

در این تحقیق، از طریق روش‌های کمی و توصیفی پیمایش به تحلیل داده‌ها می‌پردازیم. داده‌های لازم از طریق مشاهده‌ی ۴۱۰ دقیقه برنامه‌ی زنده‌ی شبکه‌های مختلف تلویزیون جمهوری اسلامی ایران به دست آمده‌است. با توجه به این‌که هدف بررسی میزان ترمیم و چگونگی وقوع انواع ترمیم بین زنان و مردان فارسی‌زبان بوده‌است، بدون در نظر گرفتن شبکه‌ای خاص و بدون در نظر داشتن موضوع برنامه، سن و یا میزان تحصیلات شرکت‌کنندگان و نظایر آن، تنها به تحلیل جنسیتی گفتگوها پرداخته‌ایم. لذا دقایق مکالمات مورد بررسی از هر دو جنس، به میزان برابر (۲۰۵ دقیقه) انتخاب شد. داده‌ها به‌صورت تصادفی و از برنامه‌های مختلف پخش شده در زمان‌های مختلف، در ماه‌های مرداد، شهریور و مهرماه ۱۴۰۰، گردآوری شده‌است. همچنین به منظور اطمینان از معناداری تفاوت‌ها از آزمون تحلیل یکسویه واریانس چندمتغیره لامبدای ویلک^۱ در نرم‌افزار اس پی اس اس ۲۵ شرکت آی بی ام استفاده شد.

۵. تحلیل داده‌ها:

در این بخش برای پاسخ به دو پرسش اساسی تحقیق حاضر به تحلیل داده‌ها می‌پردازیم:

۱. بسامد کاربرد ترمیم در گفتار در زنان بیشتر است یا مردان؟
۲. بسامد کاربرد هر کدام از انواع ترمیم، در گفتار زنان و مردان در تحقیق حاضر به چه صورت است؟

قبل از اینکه به تحلیل داده‌های به دست آمده از بررسی ۴۱۰ دقیقه مصاحبه‌ی زنده‌ی تلویزیونی پردازیم، با توجه به مکالمات بررسی شده، برای هر کدام از انواع ترمیم طبق دسته‌بندی شگلاف، نمونه‌هایی از داده‌های جمع‌آوری شده ارائه می‌شود. کلمه‌ای که منبع اشکال است به‌صورت زیرخط‌دار نمایش داده می‌شود. نشانه‌های ثبت گفتار منطبق با جدول شماره ۱ در نمایش داده‌ها به‌کاررفته است.

1- Wilk's Lambda Manova

- خودترمیم خودآغاز:

(۹). کسی که می‌گرن داره اگر در ماه از ۱۰ تا { (.) } ۱۰ مرتبه بیشتر مسکن بخوره، سردردها هر روزی میشن. بعد کم‌کم فرد مجبور میشه که بیاد مثلاً هر روز سر { (.) } مسکن بخوره.

در این قسمت، گوینده خود متوجه منبع اشکال می‌شود و فوراً به ترمیم آن می‌پردازد. در مورد اول از تکرار عبارت قبلی و جایگزینی کلمه استفاده کرده و ضمن تکرار عدد ۱۰، واژه‌ی تا را با واژه‌ی مرتبه جایگزین می‌کند. در ترمیم دوم، گوینده از جایگزینی واژه استفاده می‌کند و کلمه‌ی ناقص سر را با مسکن جایگزین می‌کند و گفتار خود را ترمیم می‌کند.

- خودترمیم دگرآغاز:

(۱۱). میهمان برنامه: دوستان شرایط اعتراض رو پیگیری نکردن و به ما چیزی نگفتن از این هفت هزار و پونصد تا نگفتن

مجری: هفت هزار و پونصد تا؟؟

میهمان برنامه: هفتاد و پنج هزار تا

در نمونه‌ی ۱۱ شرکت‌کننده‌ی دیگر یعنی مجری، متوجه رقم اشتباه می‌شود و با تکرار آن، گوینده را آگاه و وادار به ترمیم می‌کند و گوینده در نوبت بعدی به ترمیم پرداخته و رقم صحیح را بیان می‌کند.

- دگرترمیم خودآغاز:

(۱۲) میهمان برنامه: حالا من رقم دقیقش رو نمی‌دونم ولی چند میلیارد میشه

مجری: دومیلیارد

میهمان برنامه: بله، فکر کنم { (.) } همین حدودا باید باشه.

در نمونه‌ی ۱۲، گوینده با بیان جمله‌ی حالا من رقم دقیقش رو نمی‌دونم، به نوعی تقاضای کمک خود را از مجری، می‌رساند و مجری با بیان رقم دقیق دومیلیارد به ترمیم گفتار میهمان برنامه و پاسخ به تقاضای آن، می‌پردازد.

- دگرترمیم دگرآغاز:

(۱۳) میهمان برنامه: اولاً که ما می‌گیم مصرف مایعات همراه با وعده‌های غذایی بهتره انجام نشه، تأکید می‌کنیم مصرف قهوه و چیزایی که این تیپی هستن کافئین بیشتری دارن...
مجری: حتی چای هم این مشکلو ایجاد میکنه
میهمان: و چای، این‌ها همراه با غذا مصرف نشن
در نمونه‌ی ۱۳، مجری با بیان جمله حتی چای هم/این مشکل رو/ایجاد می‌کنه، به ترمیم و افزودن اطلاعات بیشتری به جمله‌ی میهمان برنامه در مورد مواد کافئین‌دار می‌پردازد.

۵. ۱. بحث و بررسی پرسش اول:

در راستای پاسخ به پرسش اول، یعنی این سوال که: میزان وقوع ترمیم در گفتار در زنان بیشتر است یا مردان، با بررسی ۴۱۸ دقیقه مصاحبه‌ی زنده تلویزیونی، تعداد ۵۳۳ ترمیم یافت شد. در زمان مساوی مکالمه زنان و مردان، ۲۸۸ مورد آن توسط خانم‌ها در ۲۰۵ دقیقه برنامه و تعداد ۲۴۳ مورد آن توسط آقایان در ۲۰۵ دقیقه مکالمه، انجام شده‌است که این تعداد نشان می‌دهد زنان در گفتار خود، بیشتر از مردان به ترمیم گفتار می‌پردازند. این میزان بیشتر می‌تواند به علت برخی ویژگی‌های زنان در مکالمه از جمله نقش تسهیل‌گری و حمایت‌گری آن‌ها در ارتباطات و مذاکرات، مربوط باشد. به اعتقاد برخی پژوهشگران، زنان قصد تسلط در موضوع را ندارند و تمایل دارند تسهیل‌کننده و حامی و اهل گفتگو باشند و به مخاطبشان از طریق تطبیق گفتار خود، پاسخ مثبت دهند (ر.ک. فیشمن^۱، ۱۹۸۳؛ تانن^۲، ۱۹۹۲).

۵. ۲. بحث و بررسی پرسش دوم:

برای پاسخ به این پرسش، پس از تحلیل انواع ترمیم ابتدا درصد وقوع هر کدام از آنها در گفتار زنان بر اساس طبقه‌بندی چهارگانه شگلاف در جدول ۱ مشخص شد.

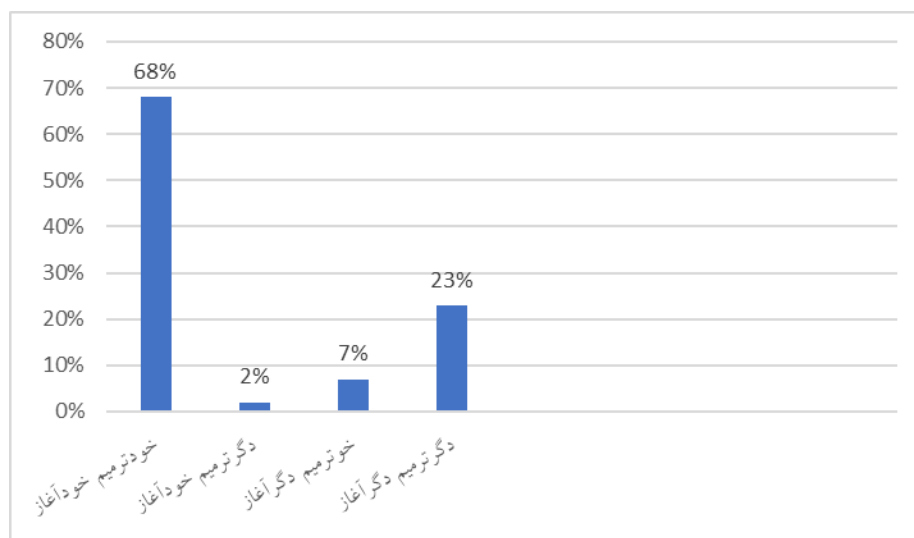
جدول شماره ۱- فراوانی کاربرد انواع ترمیم گفتار در مکالمه زنان

خودترمیم دگرآغاز	خودترمیم خودآغاز	دگرترمیم خودآغاز	دگرترمیم دگرآغاز	جمع
۲۱	۱۹۵	۷	۶۵	۲۸۸

داده‌های فوق برحسب درصد در نمودار شماره ۱ نمایش داده شده‌است.

1- Fishman

2- Tannen



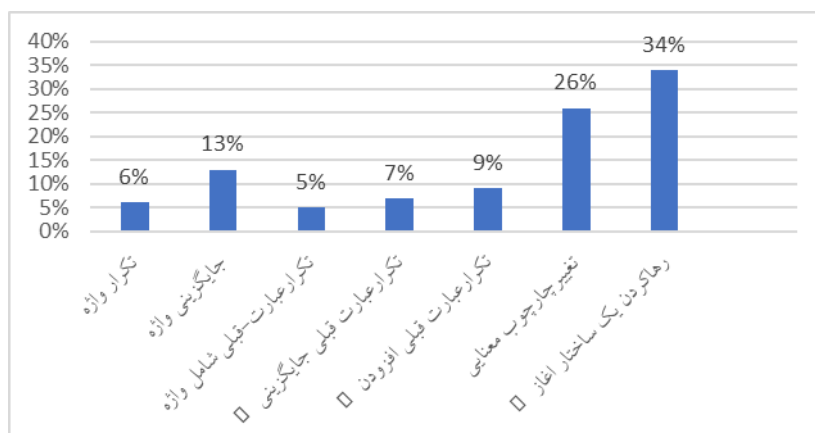
نمودار شماره ۱- درصد کاربرد انواع ترمیم در گفتار زنان

سپس برای پاسخ به پرسش دوم براساس طبقه‌بندی هفتگانه فاکس و یسپرسن، انواع راهبردهای ترمیم در گفتار زنان به تفصیل بررسی و دسته‌بندی شد. نتایج این بررسی در جدول شماره ۲ نشان داده شده است.

جدول شماره ۲- فراوانی راهبردهای ترمیم فاکس و یسپرسن در گفتار زنان مورد مطالعه

راهبرد ترمیم	تکرار واژه	بازگویی واژه	تکرار عبارت قبلی شامل واژه	بازگویی واژه	تکرار عبارت قبلی	افزودن عناصر جدید	تکرار عبارت قبلی و معنای	تغییر چارچوب	آغاز ساختار جدید	رها کردن یک ساختار
میزان وقوع	۱۷	۳۹	۱۳	۱۹	۲۷	۷۵	۹۸			

این نتایج در نمودار شماره ۲ به صورت درصد نشان داده شده است.



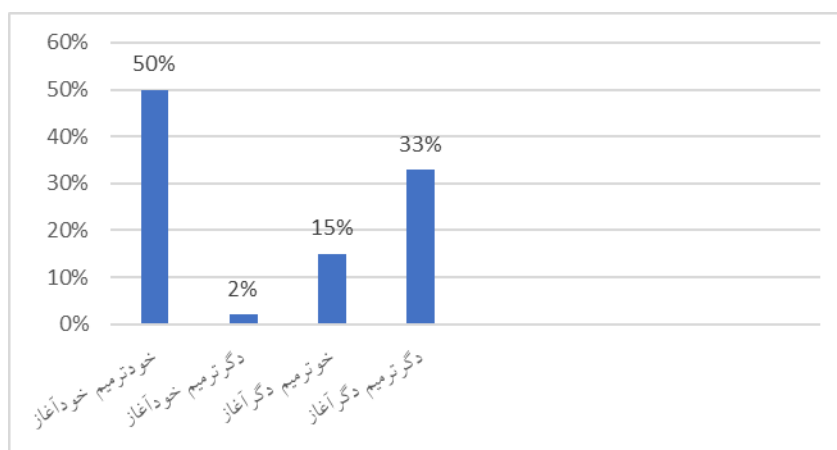
نمودار شماره ۲- درصد انواع راهبرد ترمیم فاکس و یسپرسن در گفتار زنان مورد مطالعه

در ادامه‌ی تحلیل داده‌ها، گفتار مردان مورد بررسی قرار گرفت و ابتدا انواع چهارگانه ترمیم در گفتار آنان مشخص شد. جدول شماره ۳ میزان کاربرد هریک از این انواع را در گفتار مردان نشان می‌دهد.

جدول شماره ۳- فراوانی کاربرد انواع ترمیم در گفتار مردان

خود ترمیم دگرآغاز	خود ترمیم خودآغاز	دگر ترمیم خودآغاز	دگر ترمیم دگر آغاز	جمع
۳۶	۱۲۲	۴	۸۱	۲۴۳

این نتایج در نمودار شماره ۳ به صورت درصد نشان داده شده است.



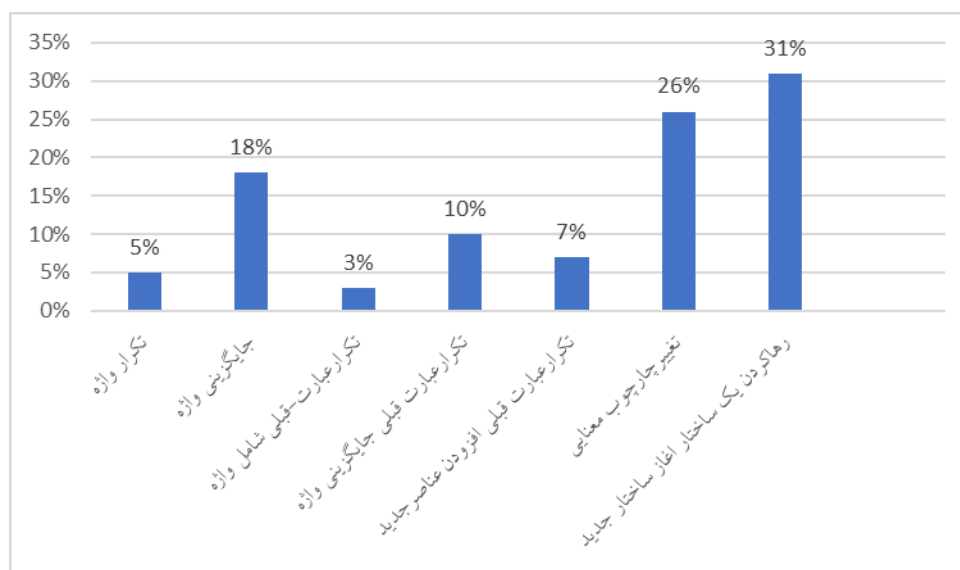
نمودار شماره ۳- درصد کاربرد انواع ترمیم در گفتار مردان

سپس براساس طبقه بندی هفتگانه فاکس و یسپرسن، انواع راهبردهای ترمیم در گفتار مردان به تفصیل بررسی و دسته بندی شد. نتایج این بررسی در جدول شماره ۴ نشان داده شده است.

جدول شماره ۴- میزان وقوع انواع راهبردهای ترمیم در گفتار مردان

نوع ترمیم	تکرار واژه	واژه	تکرار واژه	تکرار واژه	تکرار واژه	تکرار واژه	تکرار واژه
میزان وقوع	۱۳	۴۴	۷	۲۳	۱۸	۶۲	۷۶

این نتایج در نمودار شماره ۴ به صورت درصد نشان داده شده است.



نمودار شماره ۴- درصد انواع راهبرد ترمیم فاکس و یسپرسن در گفتار مردان مورد مطالعه

مقایسه‌ی داده‌های حاصل از مکالمه‌کاوی گفتار زنان و مردان در تحقیق حاضر، بر اساس نمودارهای ۱ و ۳ نشان می‌دهد که زنان بیشتر از مردان از انواع ترمیم استفاده می‌کنند. به منظور اطمینان از معناداری این تفاوت از آزمون تحلیل یکسویه واریانس چندمتغیره لامبدای ویلک در نرم‌افزار اس پی اس اس ۲۵ استفاده شد. نتایج نشان داد در سطح اطمینان ۹۵٪ ($P =$

۰۰۲۳, $F = 42.675$). این تفاوت معنادار است. هر دو گروه زنان و مردان بیشتر از خودترمیم خودآغاز استفاده می‌کنند تا سایر انواع ترمیم، و این نتیجه با نتایج شگلایف (۱۹۹۲) مبنی بر این‌که خودترمیم خودآغاز نسبت به سایر انواع ترمیم پرکاربردتر است، همخوانی دارد. می‌توان گفت که فارغ از عامل جامعه‌شناختی جنسیت، همواره گوینده خود مسئولیت بیشتری نسبت به اتقان و استحکام کلام خود احساس می‌کند و برای حفظ ارتباط و تداوم مکالمه، پیشقدم می‌شود و ترمیم را انجام می‌دهد و در این راستا تفاوتی میان زنان و مردان نیست.

پس از خودترمیم خودآغاز، بیشترین میزان وقوع ترمیم در هر دو گروه زنان و مردان، به دگرترمیم دگرآغاز اختصاص دارد، اگرچه استفاده از آن در گفتار مردان بیشتر از زنان است. همانطور که پیشتر در بخش ۲ از فیثمن (۱۹۸۳) نقل شد، یکی از دلایل وقوع بیشتر آن می‌تواند تمایل مردان به سلطه‌جویی و حفظ اقتدار و برتری در مکالمه باشد؛ چرا که مکالمه را نوعی رقابت به حساب می‌آورند و از هر روشی برای مغلوب کردن حریف خود استفاده می‌کنند. یافته‌های پژوهش حاضر نیز نشان می‌دهد که مردان در قطع سخن مخاطب و تذکر نسبت به منبع خطا و اقدام در اصلاح و ترمیم گفتار تردید کمتری از خود نشان می‌دهند. در مقابل، زنان کمتر از این شیوه استفاده می‌کنند. این امر می‌تواند نشان از محافظه‌کاری بیشتر و پایبندی به اصول اجتماعی ادب کلامی باشد که در زنان بیشتر از مردان مشاهده می‌شود.

خودترمیم دگرآغاز نسبت به دو نوع اول، در هر دو گروه زنان و مردان، میزان وقوع کمتری دارد. اما بین زنان و مردان، این نوع ترمیم در مردان میزان وقوع بیشتری دارد و حدود ۱۵٪ ترمیم‌ها را به خود اختصاص داده است، درحالی‌که در گفتار زنان، این مقدار ۷٪ است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت خودترمیم دگرآغازی در مکالمات مردان، حدوداً دو برابر میزان وقوع آن در مکالمات زنان است. در این خصوص، باید گفت که متغیرهای مختلفی می‌تواند در این زمینه مؤثر باشد. برای مثال، این‌که طرف مکالمه یک خانم سخنگو، یک مرد باشد یا زنی دیگر، ممکن است خانم گوینده راهبرد متفاوتی در مقابله با خطای مکالمه اتخاذ کند و نسبت به تذکر در اصلاح آن اقدام کند یا نکند. با این وجود، در مجموع زنان کمتر از این راهبرد استفاده می‌کنند.

همچنین هر دو گروه زنان و مردان کمترین استفاده را از دگرترمیم خودآغاز در صحبت‌های خود دارند. اگرچه زنان به میزان کمی بیشتر که بسیار ناچیز و قابل اغماض است، بیشتر

از مردان از دگرترمیم خودآغاز استفاده می کنند. اما در مقایسه با سایر انواع ترمیم، در هر دو گروه زنان و مردان، کمترین میزان وقوع را به خود اختصاص می دهد.

همچنین انواع ترمیم بر اساس طبقه بندی هفتگانه فاکس و یسپرسن در زنان و مردان که در نمودارهای ۲ و ۴ نشان داده شده است با هم مقایسه شد. به منظور اطمینان از معناداری این تفاوت نیز از آزمون تحلیل یکسویه واریانس چندمتغیره لامبدای ویلک استفاده شد. نتایج نشان داد در سطح اطمینان ۹۵٪ ($P=0.008, F=121.000$)، این تفاوت معنادار است. با توجه به نتایج تحلیل، در هر دو گروه زنان و مردان استفاده از راهبردهای «تکرار عبارت» و «رها کردن یک ساختار و آغاز ساختار جدید» به ترتیب کمترین و بیشترین میزان وقوع را داشته اند و هر دو مورد در گفتار زنان نسبت به گفتار مردان درصد وقوع بیشتری دارند. هر دو گروه زنان و مردان راهبرد «جایگزینی واژه» را نسبت به «تکرار واژه» بیشتر به کار می برند. بعد از راهبرد «رها کردن یک ساختار و آغاز ساختار جدید»، بیشترین میزان وقوع مربوط به راهبرد «تغییر چارچوب معنایی» است، گرچه این مورد در زنان بسیار بیشتر از مردان به چشم می خورد. همچنین، «تکرار عبارت قبلی شامل واژه» در گفتار زنان نسبت به مردان میزان وقوع بیشتری دارد.

۶. نتیجه گیری

تحقیق حاضر با هدف پاسخ به دو پرسش در خصوص میزان و پراکندگی انواع ترمیم در زنان و مردان گرفت. داده های حاصل از بررسی ۴۱۰ دقیقه مکالمه در برنامه های زنده تلویزیونی شامل ۲۰۵ دقیقه گفتار مردان و ۲۰۵ دقیقه گفتار زنان، حاکی از وجود ۵۳۳ مورد ترمیم بود. از این میزان ۲۸۸ ترمیم مربوط به گفتار زنان و ۲۴۳ مورد مربوط به گفتار مردان بود. بنابراین، در پاسخ به سوال اول باید گفت که از مجموع ترمیم های بررسی شده، در گفتار زنان حدود ۱۸ درصد ترمیم بیشتری نسبت به گفتار مردان به کار رفته است.

همچنین در پاسخ به پرسش دوم با تفکیک هر کدام از انواع ترمیم در گفتار خانم ها و آقایان، و مقایسه ی موردی آن ها، شواهد امر نشان می دهد که خودترمیم خودآغاز در هر دو گروه بیشترین بسامد و دگرترمیم خودآغاز کمترین بسامد را دارد. در عین حال، در مقایسه ی بین دو گروه زنان و مردان، خودترمیم دگرآغاز در مردان، دو برابر گفتار زنان وقوع می یابد. خودترمیم خودآغاز نیز در هر گروه بیشترین بسامد وقوع را دارد که با یافته های تحقیقات

پیشین و آنچه شگلایف (۱۹۹۲) و نیز امینی و همکاران (۱۳۹۳) عنوان کرده‌اند، همخوانی دارد. دگر ترمیم خودآغازی اگرچه میزان وقوع بسیار ناچیزی دارد، در گفتار زنان دوبرابر میزان وقوع در گفتار مردان مشاهده می‌شود. این یافته همسو با تحقیقاتی است که نشان می‌دهد در گروه‌های مختلط و بین زوجین، مردان بسیار بیشتر از زنان، صحبت‌های زنان را قطع می‌کنند. هدف مردان از این کار نمایش قدرت و برتری آنهاست (ر.ک. زیمرمن و وست^۱، ۱۹۷۵؛ فیشمن، ۱۹۸۳؛ تانن، ۱۹۹۲). این امر می‌تواند چنان که در این یافته‌ها نیز مشاهده شد منجر به افزایش وقوع دگرترمیم خودآغاز در زنان شود. در عین حال، با توجه به اینکه میزان وقوع راهبردهای «تغییر چارچوب معنایی» و «رهاکردن یک ساختار و آغاز ساختار جدید»، در زنان بسیار بیشتر از مردان است، شاید علت آن را بتوان در تفاوت‌های جنسیتی زنان و مردان و علاقه‌ی زنان به ایفای نقش تسهیل‌کننده و حامی بودن در گفتگو و عدم تمایل به تسلط بر موضوع دانست. در واقع زنان از این طریق، گفتار خود را با گفتار مخاطبشان تطبیق داده و به روند گفتگو واکنش نشان می‌دهند (ر.ک. فیشمن^۲، ۱۹۸۳؛ تانن^۳، ۱۹۹۲). از سوی دیگر میزان وقوع «تکرار عبارت قبلی شامل واژه» اگرچه در هر دو گروه نسبتاً کمتر از سایر انواع است، ولی این میزان در گفتار مردان نسبت به زنان، درصد وقوع کمتری دارد. در واقع، شاید از نظر مردان تکرار عینی واژه‌ی گفته شده توسط طرف مقابل، نشان‌دهنده‌ی ضعف آنها در انتخاب واژه مناسب یا تأیید صحبت‌های آنها باشد. به همین علت کمتر از «تکرار عبارت قبلی شامل واژه» استفاده می‌کنند.

پژوهش حاضر صرفاً به تفاوت‌های گفتار زنان و مردان از نظر میزان و نوع راهبرد ترمیم پرداخته است و با توجه به اینکه پژوهش در زمینه‌ی ترمیم گفتار در زبان فارسی، بسیار کم صورت گرفته‌است، پیشنهاد شود محققان در گام بعدی به بررسی سایر عوامل اجتماعی همچون سن و تحصیلات و سایر موارد مشابه و تأثیر آنها در ترمیم گفتار بپردازند.

کتاب‌نامه

۱. مقدم‌کیا، رضا و پانته‌آ حیدرپور (۱۳۹۰). بررسی ترمیم‌های گفتار در زبان فارسی. *مجله‌ی پژوهش‌های زبان‌شناسی*، سال ۳، شماره ۱، ۱۰۱-۱۱۴.

1- Zimmerman & West
2- Fishman
3- Tannen

۲. امینی، ح.ع.، نعمتی، م. و شریفی، ش. (۱۳۹۳). انواع ترمیم‌ها و جایگاه آنها در توالی نوبت‌ها در گفتگوهای روزمره زبان فارسی، *فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. ۳۲، صص. ۱۶۷-۱۸۳.

3. Atkinson, J. M., & Drew, P. (1979). *Order in Court: The Organization of Verbal Interaction in Judicial Settings*. London: Macmillan.
4. Baron, D. (1986). *Grammar and Gender*. New Haven: Yale University Press.
5. Brown, G. & Yule, G. (1983). *Discourse Analysis*, Cambridge: Cambridge University Press.
6. Brown, P. (1993). Gender, Politeness, and Confrontation in Tenejapa. In Deborah Tannen (Eds.) *Gender and Conversational Interaction*. New York: Oxford University Press.
7. Cameron, D. (1985). *Feminism and Linguistic Theory*. New York: St. Martin's Press.
8. Chambers, J.K. and Trudgill, Peter (1980) *Dialectology*. Cambridge University Press, Cambridge.
9. Cho, E. H. & Larke, P. (2010). Repair Strategies Usage of Primary Elementary ESL Students: Implication for ESL Teachers. *The Electronic Journal for English as a Second Language*, 14 (3), 1-18.
10. Clark, H. H. (1996). *Using Language*. Cambridge: Cambridge University Press.
11. Clark, H. H. & Schaefer E. F., (1987). Collaborating on contributions to conversations, *Language and Cognitive Processes*, Vol. 2, No. I, pp. 19-41.
12. Crystal, D. (1987). *The Cambridge Encyclopedia of Language*. New York: Cambridge University Press.
13. Drass, K. (1986). The effect of gender identity on conversation. *Social Psychology Quarterly* 49 (4), 294-301.
14. Drew, P. (1992). Contested Evidence in A Courtroom Cross-Examination: The Case of a Trial for Rape. In P. Drew & J. Heritage (Eds.), *Talk at Work: Interaction in Institutional Settings* (pp. 470-520). Cambridge: Cambridge University Press.
15. Fishman, P. M. (1983). Interaction: The Work Women Do, Revised version in B. Thorne, C. Kramarae, & N. Henley, (Eds.), *Language, Gender and Society*, (pp. 89-101). Cambridge, England: Newbury House.
16. Fox, B. & Jasperson, R. (1995). A Syntactic Exploration of Repair in English Conversation. In: Philip W. Davis (Ed) *Alternative Linguistics: Descriptive and Theoretical Modes*. Amsterdam & Philadelphia: John Benjamin's.

17. Ismaliyah, N. (2015). *Conversation Analysis of Turn Taking Mechanism in Piers Morgan Tonight Talk Show*. Thesis in English Letters, State Islamic University of Syarif Hidayatullah, Jakarta.
18. James, D and Drakich, J. (1993). Understanding gender differences in amount of talk. In D. Tannen (ed.) (1993) *Gender and Conversational Interaction*. Oxford: Oxford University Press. 281-312.
19. Jefferson, G. (1974). Error Correction as an Interactional Resource. *Language in Society*, 3 (2), 181-199.
20. McHoul, A. (1990). The Organization of Repair in Classroom Talk. *Language in Society*, 19, 349 – 377.
21. Meredith, J. & Stokoe, E. (2014). Repair: Comparing Facebook Chat with Spoken Interaction. *Discourse & Communication*, 8 (2), 180-207.
22. Mokeira, S. T. (2015). *Effects of Conversation Repair Strategies on Counselling Discourse in Secondary Schools in Kakamega Central Sub-Country, Keniya*. Thesis, Department of Linguistics, Maseno University.
23. Rabab'ah, G. (2013). Strategies of Repair in EFL Learner's Oral Discourse. *English Language Teaching*, 6 (6), 123-131.
24. Rieger, C.L. (2003). Repetitions as Self-repair Strategies in English and German Conversations. *Journal of Pragmatics*, 35 (1), 47-69.
25. Sacks, H., Schegloff, E. A. & Jefferson, G. & (1974). A Simplest Systematics for The Organization of Turn Taking for Conversation. *Language*, 50 (4), 696-735.
26. Schegloff, E. A. (1992). Repair after Next Turn; The Last Structurally Provided Defense of Intersubjectivity in Conversation. *American Journal of Society*, 98, 1295-1345.
27. Schegloff, E. A. Jefferson, G. & Sacks, H. (1977). The Preference for Self-Repair in the Organization of Repair in Conversation. *Language*, 53 (2), 361-382.
28. Schegloff, E. A. (2007). *Sequence Organization in Interaction: A Primer in Conversation Analysis*. Vol. 1. Cambridge: Cambridge University Press.
29. Schiffrin, D. (1998). Conversation Analysis, In Fredrick, J. (Ed), *Linguistics: The Cambridge Survey*, Cambridge: Cambridge University Press.
30. Seedhouse, P. (2004). *The Interactional Architecture of the Language Classroom: A Conversation Analysis Perspective*. Oxford: Blackwell
31. Sidnell, J. & Stivers, T. (2013). *The Handbook of Conversation Analysis*. UK: Wiley Blackwell.
32. Thorne, B. & Heneley, N. (1975). *Language and Sex: Difference and Dominance*. Rowley. Massachusetts: Newbury House Publishers.

33. Tiara, A. (2018). *Repair Strategies in Online Chat: A Conversation Analysis (Unpublished bachelor's thesis)*. Universitas Pendidikan Indonesia.
34. Tannen, D. (1992). *You Just Don't Understand: Women and Men in Conversation*. London: Virago Press Limited.
35. Uneo, J. (2008). *Gender Differences in Japanese Conversation*. Union College.
36. Zimmerman, D. and West, C. (1975). Sex roles, interruptions and silences in Conversation. In Thorne, B. and Henley, N. (eds.) (1975) *Language a Difference and Dominance*. Rowley: Newbury House. 105-129.

A Comparison of the Application of Different Types of Repair in the Speech of Persian-Speaking Men & Women in Live TV Shows

Seyed Mohammad Hosseini-Maasoum
Associate Professor, Payame Noor University, Tehran, Iran

Maliheh Hajian Nezhad¹
M.A. in Linguistics, Payame Noor University, Tehran, Iran

Received: 27/04/2021 Accepted: 12/04/2022

Abstract:

Speech repair, also called conversational repair, as one of the most important instruments for the maintenance of the conversation and preventing communication breach, can be an effective factor in daily conversations and relations. Here, gender, as a sociolinguistic factor, can cause differences in the frequency and manner of using this instrument by speakers. The present study compares Persian-Speaking men and women in using repair in their conversations, as well as the distribution of different types and strategies of repairs. Schegloff's classification of repair types (1977) and Fox & Jasperson's (1995) classification of repair strategies were used. The results indicate that, in general, women tend to use significantly more repairs than men do. Although both groups showed a similar pattern of ranking in the frequency of repair types and in both of them self-initiated self-repair had the highest frequency and self-initiated other-repair the lowest frequency, in the meantime, two types of repairs in women had frequencies twice those in men. Moreover, the analysis of the data by means of Fox & Jasperson's sevenfold classification of repair strategies showed that in both men and women's speech, "recycle word" was the most frequently used strategy and "aborting syntactic stream and starting new structure" was the least frequently used one while in both strategies, the percentage of use as higher in women's speech compared to that of men.

Key words: conversation, repair, Schegloff's classification of repair types, Fox & Jasperson's classification of repair strategies, gender

1- hosseinimasum@pnu.ac.ir

بررسی چگونگی ترسیم مبانی هویت‌بنیاد در سخنرانی آئین تحلیف جو بایدن از رهگذر استعاره‌های مفهومی

سمیه شوکتی مقرب، دانش‌آموختهٔ دکتری زبان‌شناسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسندهٔ مسئول)

جلال رحیمیان استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

صص: ۲۳۲-۲۰۹

چکیده

پژوهش پیش رو با بررسی استعاره‌های مفهومی در تحلیل سخنان آئین تحلیف در پی فهم چگونگی ترسیم مرزهای هویتی و دستیابی به مشروعیت از رهگذر استعاره‌های مفهومی است. بر این اساس، نظام معنایی استعاره (کووچش، ۲۰۱۰) و نظریه گفتمان لاکلا و موف (۲۰۰۱) به عنوان چارچوب نظری پژوهش استفاده می‌شوند تا چگونگی اثرگذاری این نظام معنایی بر دستیابی به مشروعیت همگانی فهم شود. برای پاسخ به پرسش اصلی پژوهش، سخنرانی جو بایدن در مراسم تحلیف ریاست جمهوری در ۲۰ ژانویه ۲۰۲۱ به عنوان مطالعهٔ موردی انتخاب شد. یافته‌ها مؤید این مفروض هستند که استعاره‌ها چارچوبی شناختی برای بیان آرای ایدئولوژیک فراهم می‌سازند. هر یک از استعاره‌های به‌کار رفته مفهومی را برجسته می‌سازند و مفاهیم بدیل را به حاشیه می‌رانند. رئیس‌جمهور از آمریکا در قالب استعاره «ایکس شخص است» را در رویدادهای مختلف و با مفاهیم گوناگونی همانند آمریکا، دموکراسی و عدالت به کار می‌گیرد تا تمام ملت را با خود همراه کند، از نگرش حزبی فاصله بگیرد، به تمام ملت یک هویت واحد ببخشد، همه را با خود همراه کند و از نگرش حزبی فاصله بگیرد. بنابراین، یکی از کارکردهای استعاره در گفتمان بایدن هویت‌بخشی به یک موجودیت واحد و قراردادن مفاهیم دگرسازانه در پس‌زمینه است. به این ترتیب، باید گفت استعاره ابزاری است که به گفتمان‌ها کمک می‌کند از دگرسازی‌های صریح و آشکار دوری کنند. از رهگذر استعاره‌های مفهومی کم‌ترین برون‌گروه‌ها و

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۸

1. s.shokati@shirazu.ac.ir

2. Jrahimian@rose.shirazu.ac.ir

پست الکترونیکی:

بیش‌ترین درون‌گروه‌ها در صورت‌بندی گفتمان‌ها رخ می‌دهد. بایدن با چنین ابزارهایی تلاش کرد تا گفتمانی را به تصویر بکشد که به دنبال جلب توجه حداکثری و اجتناب از طرد دگرهای بالقوه است.

کلید واژه‌ها: تحلیل گفتمان، مفصل‌بندی، مشروعیت‌بخشی، استعاره‌های مفهومی، جو بایدن، آئین تحلیف.

۱. مقدمه

سیاست دغدغه‌کسب، حفظ و دوام قدرت دارد؛ سیاست به این می‌پردازد که منابع چگونه تخصیص داده می‌شوند و کنش‌های سیاسی چگونه در جهت مقاصد و اهداف از پیش تعیین‌شده به صف می‌شوند. مقامات سیاسی، در هر جایگاهی به کلمات وابسته‌اند؛ کلماتی که به نحوی بتوانند جایگاه‌شان را تقویت و جایگاه رقبای‌شان را متزلزل سازند. هر چه جوامع گسترده‌تر و دموکراتیک‌تر شوند، راه طولانی‌تری در متقاعدکردن پیروان بالقوه‌ای پیش رو دارند که باید به این سیاست اعتماد کنند. رأی‌دهندگان با اتکای بر قضاوتی که از صداقت و اخلاق‌مداری سیاست‌مداران می‌کنند، دست به تصمیم‌سازی می‌زنند و با انتخاب آن سیاست‌مدار بخشی از مشروعیت و مقبولیت را به او می‌بخشند. بخش دیگری از این مشروعیت با نشستن بر کرسی ریاست جمهوری و در طول دوره ریاست امکان تحقق پیدا می‌کند.

اولین گام به دست آوردن بخشی از این مقبولیت مردمی در سخنرانی آئین تحلیف برداشته می‌شود. سیاست‌مدار باید بداند که برای اثرگذاری بیش‌تر باید از چه ابزاری استفاده کند. راهبردهای کلامی از جمله چگونگی انتخاب استعاره‌های مفهومی لازمه اغواگری هستند. استعاره مفهومی یکی از ابزارهایی است که یک الگوی اندیشگی را از میان شماری از الگوهای اندیشگی متمایز می‌کند. حال باید دید که آیا این الگوهای متمایز می‌توانند یک گفتمان سیاسی را به جایگاه اسطوره^۱ و تصور اجتماعی^۲ برسانند و نگاهی نسبت به مرزهای خود^۳ و دیگری^۴

1- myth

2- social imagination

3- self

4- other

آن فراهم کنند یا خیر. این جایگاهی است که لاکلا^۱ و موف^۲ (۲۰۰۱) از آن سخن می‌گویند. آن‌ها (۲۰۰۱) معتقدند گفتمانی به هژمونی می‌رسد که بتواند مقبولیت عام را از آن خود کند. این جستار در نظر دارد از ابزار معنایی استعاره^۳ استفاده کند تا امکان دستیابی به این مقبولیت و مشروعیت و کسب جایگاه تصور اجتماعی را ارزیابی کند. به منظور فهم امکان عملیاتی‌شدن این چارچوب تلفیقی تحلیلی شناختی گفتمان، سخنرانی جو بایدن^۴ در مراسم تحلیف به عنوان مطالعه موردی بررسی می‌شود. این پژوهش از یک سو به دنبال ارزیابی امکان تلفیق استعاره‌های مفهومی و نظریه گفتمان لاکلا و موف (۲۰۰۱) با تأکید بر مؤلفه هویت (خود و دیگری) است و از سوی دیگر در نظر دارد به این پرسش پاسخ بدهد که رئیس جمهور منتخب ایالات متحده آمریکا با چنین تلفیقی چگونه دست به مفهوم‌سازی می‌زند و چه تصویری از این گفتمان به نمایش گذاشته می‌شود. در ادامه، پس از پیشینه پژوهش، مفاهیم مرتبط با چارچوب نظری پژوهش، تحلیل داده‌ها و یافته‌های پژوهش ارائه می‌شوند.

۲. پیشینه پژوهش

در این بخش با نگاهی به برخی از آثار عرضه‌شده به دو زبان انگلیسی و فارسی، برخی از نگرش‌ها به تحلیل گفتمان مبتنی بر استعاره ارائه می‌شوند.

رضاپور (۱۳۹۰) نقش استعاره را در بازنمایی و بازتولید ایدئولوژی در رسانه‌ها با کاربست رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی^۵ مورد مطالعه قرار می‌دهد. رویکردهای تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک^۶، شناختی لیکاف^۷ و استعاره گفتمانی کامرون^۸ به کار بسته می‌شود تا روزنامه‌های رسالت، کیهان، ایران، مردم‌سالاری و آفتاب یزد واکاوی شده، استعاره‌های آن‌ها استخراج و چگونگی بازنمایی ایدئولوژی و همین‌طور برجسته‌سازی‌ها و حاشیه‌رانی‌های ایدئولوژیک در این روزنامه‌ها فهم شود. رضاپور و احمدی (۱۳۹۵) کارکردهای استعاره دستوری اسم‌سازی را در گفتمان سیاسی فارسی و انگلیسی با مطالعه موردی روزنامه‌های گاردین، تلگراف،

1- Laclau, E.

2- Mouffe, Ch.

3- metaphor

4- Joe Biden

5- Critical Discourse Analysis (CDA)

6- Van Dijk, T.

7- Lakoff, G.

8- Cameron, L.

نیویورک تایمز، کیهان، قدس و شرق مورد سنجش قرار می‌دهند. رویکرد ون‌دایک از جنبه تحلیل گفتمان انتقادی به کار بسته می‌شود و چگونگی حاشیه‌رانی و برجسته‌سازی‌های گفتمانی با توجه به کارکرد استعاره اسم‌سازی بازنمایی می‌شود. **افخمی و شکیا (۱۳۹۶)** تلاش دارند با استفاده از ترکیب روش‌شناختی لیکاف و کاربردشناختی کامرون به‌صورت رویکردی تلفیقی، به تحلیل انتقادی استعاره در متون سیاسی روزنامه‌های متقابل مردم‌سالاری و کیهان در ایران و میرر و تلگراف در انگلستان پردازد. هدف این پژوهش آشکار ساختن تفاوت‌ها و شباهت‌های میان حوزه استعاره‌ها و استعاره‌های مفهومی گفتمان‌های رقیب در هر کشور و رسانه‌های احزاب مهم سیاسی ایران و انگلستان از منظر گفتمان انتقادی است. **رضائی‌پناه و شوکتی مقرب (۱۳۹۷)** به دنبال تحلیل اظهارات دو رئیس‌جمهور امریکایی هم-عصر با توافق برجام، باراک اوباما و دونالد ترامپ، می‌باشند. بر اساس یافته‌ها برجام برای اوباما در سطح دستاوردها و منتج از نگاه دموکراتیک و نرم‌افزاری به مساله هویت و خصومت-سازی بوده و این در حالی است که برای ترامپ این موضوع در حوزه مبانی سلبی هویت قرار دارد.

از میان پژوهش‌های انجام‌شده به زبان انگلیسی نیز موسلف^۱ (۲۰۱۲) استعاره را به عنوان بخشی از تحلیل گفتمان انتقادی مطالعه می‌کند. این‌که استعاره به عنوان ابزار بنیادین مفهوم‌سازی چگونه می‌تواند معناسازی گفتمانی در بافت اجتماعی را انجام دهد، موضوعی است که مورد کاوش قرار می‌گیرد. نونزپروچا^۲ (۲۰۱۱) بیان می‌کند که ترکیب تحلیل گفتمان انتقادی و زبان‌شناسی شناختی^۳ می‌تواند ابزار قدرت‌مندی را برای پژوهش‌های ایدئولوژیک فراهم آورد. او بر نقش مفهومی استعاره متمرکز می‌شود که چگونه دیدگاه‌های سیاسی متفاوتی را بر ساخته یا مسائل سیاست خارجی را با قالب‌بندی مفاهیمی مانند جنگ و وحشت تحت تاثیر قرار می‌دهد. چارتریس‌بلک^۴ (۲۰۱۳) نیز تلاش دارد چارچوب کارآمدی برای تحلیل گفتمان سیاسی فراهم آورد. او مجموعه‌ای از ابزارهای تحلیلی را برای واکاوی گفتمان و استعاره در سطح سیاسی ارائه می‌کند و به گفتمان سیاسی باراک اوباما و دیوید کامرون می‌پردازد.

1- Musolff

2- Núñez-Perucha, B.

3- Cognitive linguistics

4- Charteris-Black, J.

در بعدی دیگر، با بررسی پژوهش‌های انجام‌شده در خصوص تحلیل گفتمان سخنرانی‌های مراسم تحلیف می‌توان به شوکتی مقرب و رحیمیان (۱۳۹۹) اشاره کرد که نخستین سخنرانی پس از انتخابات رؤسای جمهور جمهوری اسلامی ایران، امریکا و فرانسه را بررسی کرده‌اند. نیک‌ملکی و رضوی‌زاده (۱۳۹۹) نیز چرخش گفتمانی قدرت در ایران را با تحلیل مراسم تنفیذ و تحلیف حسن روحانی از نگاه شبکه‌های خبری بین‌المللی تحلیل کرده‌اند. ساندور^۱ (۲۰۰۲) از تحلیل‌های پیکره‌بنیاد در جهت واکاوی سخنرانی‌های مراسم تحلیف استفاده می‌کند و به تحلیل واژه‌های خاص می‌پردازد و هرناندز ویلا^۲ (۲۰۱۵) سخنرانی مراسم تحلیف اوباما در سال ۲۰۰۹ و در اولین دوره ریاست جمهوری‌اش را بررسی می‌کند. صحراگرد و مقدم (۲۰۱۵) نیز با بررسی سخنرانی پس از انتخابات ریاست جمهوری روحانی در مراسم تنفیذ، از دیدگاه تحلیل گفتمان انتقادی ایدئولوژی نهفته در این سخنرانی را واکاوی کردند تا دریابند که گفتمان روحانی به کدام گفتمان، اصلاح‌طلب یا اصول‌گرا تعلق دارد.

نگاهی به آثار برجسته و در دسترس عرضه‌شده در حوزه‌های مختلف گفتمانی و شناختی بر لازمه ارائه الگویی کارآمد و فراگیر در تحلیل سطوح مختلف تأکید دارد. این نیاز پژوهش پیش رو را به این سمت و سو هدایت می‌کند تا در پی ارائه الگویی تلفیقی، گویا و پویا باشد؛ الگویی که در عین استفاده از ابزارهای گفتمانی و شناختی تمام سطوح زبانی را در نظر بگیرد و هر سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین فرکلاف (۱۹۹۵)^۳ را در نظر بگیرد.

۳. چارچوب نظری

مبانی نظری این پژوهش را مفاهیم مرتبط با استعاره مفهومی و پیوند آن با تحلیل گفتمان شکل می‌دهد. همان‌گونه که بیان شد، بنای این پژوهش بر فهم چگونگی اثرگذاری مفاهیم استعاره‌بنیاد در تبیین نگرش‌های گفتمانی است. بنابراین، هر یک از این مفاهیم در این بخش ارائه می‌شوند تا چگونگی اثرگذاری متقابل‌شان در بخش تحلیل داده‌ها فهم شود.

1- Sandor, C.

2- Hernández Vila, D.

۳- لاکلا و موف (۲۰۰۱) مدل سه سطحی فرکلاف را مکمل نظریه خود می‌دانند؛ با توجه به این‌که ابزارهای شناختی به نسبت الگوی فرکلاف کارایی بیشتری در تحلیل داده‌ها دارند، در این پژوهش افزون بر استفاده از مفاهیم فرکلاف در دسته‌بندی تحلیل‌ها، ابزارهای شناختی جهت تحلیل داده‌ها استفاده می‌شوند.

۳-۱. تحلیل گفتمان از منظر لاکلا و موف (۲۰۰۱)

لاکلا و موف (۲۰۰۱: ۱۰۵-۱۱۳) «گفتمان را تعامل مفصل‌وار نشانه‌هایی می‌داند که موقعیت‌های کاملاً متفاوت را پیکربندی می‌کنند». در این معنا گفتمان اساسی‌ترین رده تحلیل بنیادهای نظری و کنش‌های عینی است. آن‌ها (۲۰۰۱) گفتمان را به‌عنوان مجموعه‌ای از نشانه‌های مفصل‌بندی شده تعریف می‌کنند؛ بر این پایه، گفتمان سپهری نحوی است که در آن واژه‌ها و دال‌ها در ارتباطی به هم پیوسته قرار می‌گیرند تا مجموعه‌ای معنامند را ایجاد کنند.

بر اساس تعریف لاکلا و موف (۲۰۰۱)، گفتمان تمامیت نسبی برآمده از کنش‌های مفصل‌بندی^۱ است. این تعریف بر این دلالت دارد که مقوله گفتمان قابل تقلیل به تبادلات متنی یا کلامی نیست بلکه جنبه‌های زبان‌شناختی و غیرزبان‌شناختی بازی‌های زبانی را به تصویر می‌کشد. لاکلا و موف (۲۰۰۱: ۱۰۵) مفصل‌بندی را هر گونه کنشی می‌دانند که ارتباطی میان عناصر برقرار می‌کند، به صورتی که هویت‌شان در نتیجه این کنش مفصل‌بندی تبیین می‌شود. بر این اساس، مفصل‌بندی فرایندی است که روابط میان ابژه‌ها را برقرار می‌کند یا تغییر می‌دهد و به این ترتیب، معنا و هویت‌شان تغییر می‌کند و به شیوه خاصی تثبیت می‌شود.

گفتمان به‌عنوان تثبیت معنا در حوزه‌ای خاص درک می‌شود. تمام نشانه‌ها در گفتمان لحظه^۲ هستند. نشانه‌های هر گفتمانی گره‌های یک تور ماهی‌گیری هستند که معنای‌شان از طریق تفاوت‌هایی که با همدیگر دارند (موقعیت‌های تفاوت) تثبیت می‌شود. هر گفتمانی به‌وسیله تثبیت جزئی معنا گرد دال کانونی خاصی شکل می‌گیرد (لاکلا و موف، ۲۰۰۱: ۱۱۲). دال کانونی نشانه‌ای ممتاز است که دیگر نشانه‌ها گرد آن نظم می‌گیرند؛ دیگر نشانه‌ها معنای خود را از طریق ارتباط‌شان با دال کانونی کسب می‌کنند. یک دال کانونی در گفتمان سیاسی «دموکراسی» و در گفتمان‌های ملی‌گرایانه «مردم» است. گفتمان به‌مثابه تمامیتی ساخت می‌یابد که در آن هر دالی به‌مثابه یک لحظه و به‌واسطه ارتباطش با دیگر دال‌ها تثبیت می‌شود. این امر

1- articulation

مفصل‌بندی به‌معنای ایجاد پیوند میان عناصر گفتمانی است. در این مفهوم، مفصل‌بندی کنش‌هایی مانند ایجاد پیوند میان واژه‌ها، جملات، روایت‌ها، متون، هویت‌ها و ایدئولوژی‌ها با یکدیگر را شامل می‌شود. مفصل‌بندی شیوه خاص بهم‌دوختن عناصر در کنش کلامی است. «گفتمان به‌مثابه‌ی انسان» است که نشانه‌ها، دال‌ها و مدلول‌ها، مفصل‌های آن را شکل داده و قرارگیری‌شان در سامانه نشانگانی این مفصل‌ها را بهم متصل می‌سازد. در واقع مفصل‌بندی ارتباط میان دال، مدلول و مصداق است (یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲).

2- moment

با برون‌رانی^۱ تمام معناهای ممکن دیگری انجام می‌شود که نشانه‌ها می‌توانند داشته باشند؛ یعنی برون‌رانی تمام راه‌های ممکن که دال‌ها می‌توانند به یکدیگر مرتبط شوند. بنابراین، گفتمان تقلیل امکان‌ها است. در نتیجه گفتمان تلاشی در جهت خلق نظام معنایی یکپارچه است. تمام امکان‌هایی که گفتمان برون می‌راند را لاکلا و موف (۲۰۰۱: ۱۱۱) حوزه گفتمان‌گونگی می‌نامند.

۳-۱-۱. هویت (خود و دیگری)

هویت نظریه گفتمان درک متفاوتی از هویت دارد. از دید لاکلا، ساخت هویت اجتماعی کنشی از قدرت می‌باشد و این بدان دلیل است که هویت قدرت است (لاکلا، ۱۹۹۰: ۳۷). هویت‌ها از راه گفتمانی ساخته می‌شوند که تعیین‌گرا نبوده و هویت‌ها را به فراورده‌های روابط قدرت تقلیل نمی‌دهد. هویت تغییرپذیر و چندتکه است. از آن‌جا که هویت‌های سیاسی براساس تضادهای مبتنی بر هم‌ارزی (ما و آن‌ها) شکل می‌گیرند، بنابراین، یا ثبات نسبی پیدا می‌کنند یا ناقص باقی می‌مانند (لاکلا و موف، ۲۰۰۱).

لاکلا و موف (۲۰۰۱) بر این باور هستند که خصومت اجتماعی هنگامی رخ می‌دهد که هویت‌های متفاوت متقابلاً همدیگر را کنار بزنند. اگرچه یک سوژه هویت‌های متفاوتی دارد، اما این هویت‌ها نباید به صورت خصمانه‌ای به همدیگر مرتبط شوند. آن‌ها به این نکته اشاره می‌کنند که «خصومت هنگامی یافت می‌شود که برخورد گفتمان‌ها صورت گیرد. خصومت‌ها ممکن است از راه مداخلات هژمونیک حل شوند. یک مداخله هژمونیک یک مفصل‌بندی است که با استفاده از قدرت عدم ابهام را بازسازی می‌کند». لاکلا (۱۹۹۰: ۵۱)، معتقد است دگرسازی و خصومت‌سازی برآیند از جاشدگی است که همانا برآمده از گسست ساختار به‌وسیله نیروهایی است که بیرون از آن عمل می‌کنند. لاکلا و موف به این «بیرونی» تهدیدکننده «بیرونی سازنده»^۲ می‌گویند و باور دارند که هر حوزه از روابط درونی دربردارنده ارجاعی ضمنی به یک آنتاگونیسم اجتماعی بیرونی است. براین اساس، هر جامعه‌ای صورت‌های عقلانیت و فهم‌پذیری خاص خود را با تقسیم خود شکل می‌دهد؛ یعنی از رهگذر کنارگذاشتن هر گونه معنای دیگری که آن را واژگون می‌سازد (لاکلا و موف، ۲۰۰۱: ۱۳۷).

1- exclusion

2- constitutive outside

هویت در نسبت مستقیم با نشانه کانونی و چگونگی قرارگیری دیگر نشانه‌ها و معانی به گرد آن نشانه در سامانه نشانگانی است. از سوی دیگر، دیگری نقشی همانند اپوزیسیون و دولت در سایه را داشته و در پی مجالی است تا با مفصل‌بندی عناصر موجود در حوزه گفتمان‌گونگی و یا نسبت‌دادن مدلول‌های دل‌خواه‌تر جامعه به دال‌های گفتمان مسلط، جایگزین آن در پهنه حکومت گردد.

۲-۳. استعاره مفهومی

در زبان‌شناسی شناختی، استعاره به عنوان درک یک حوزه مفهومی بر حسب حوزه مفهومی دیگر تعریف شده است. مثال‌های این تعریف شامل سخن گفتن و اندیشیدن درباره زندگی بر حسب سفر، درباره مباحثه بر حسب جنگ، درباره عشق بر حسب سفر و درباره نظریه‌ها بر حسب ساختمان است. نزدیک‌ترین راه فهم این دیدگاه از استعاره این است که بگوییم: حوزه مفهومی الف حوزه مفهومی ب می‌باشد که استعاره مفهومی خوانده می‌شود. یک حوزه مفهومی هر گونه سازمان منسجمی از تجربه است. بنابراین، ما به شکلی منسجم دانش درباره سفر را سازماندهی کرده‌ایم که برای درک زندگی بر آن متکی هستیم (کووچش، ۲۰۱۰: ۴). تعمیم‌سازی مهمی که از استعاره‌های مفهومی پدیدار می‌شود آن است که استعاره‌های مفهومی عموماً مفاهیم انتزاعی‌تر را به عنوان حوزه مقصد و مفاهیم عینی‌تر یا فیزیکی را به عنوان حوزه مبدا به کار می‌گیرند. استدلال، عشق، ایده و سازمان اجتماعی در مقایسه با جنگ، سفر، غذا و گیاه، همگی مفاهیمی انتزاعی هستند. تجربه ما از جهان اطراف مبنای طبیعی و منطقی برای درک حوزه‌های انتزاعی‌تر و هدف است (کووچش، ۲۰۱۰: ۷). بر مبنای دیدگاه استاندارد در چارچوب لیکاف و جانسون^۲، استعاره‌ها مبتنی بر تجربه‌های جسمی شده انسان هستند. به عنوان نمونه، ما به گرمی محبت می‌کنیم این دریافت به دلیل همبستگی در تجارب کودکی مان است که با آغوش گرم پدر و مادر همراه می‌شود. این تجربه استعاره مفهومی محبت گرمی است را به ما می‌دهد. اندیشیدن درباره محبت بر مبنای گرما به صورتی طبیعی از تجربه جسمی شده ما برمی‌آید (کووچش، ۲۰۰۵: ۳).

1- Kövecses, Z.

2- Johnson, M.

بر مبنای دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، استعاره دربردارنده چندین مؤلفه است که به عنوان جنبه‌های استعاره فهم می‌شوند. این مؤلفه‌ها عبارتند از (کووچش، ۲۰۰۵: ۱۱۷): حوزه مبدا، حوزه مقصد، مبنای تجربی، ساختارهای عصبی متناظر با حوزه‌های مبدا و مقصد در ذهن، ارتباط میان مبدا و مقصد، بیان زبان‌شناختی استعاری، نگاشت، استلزام^۱، آمیزش‌ها، تحقق‌های غیرزبان‌شناختی و الگوهای فرهنگی. به گفته لیکاف و جانسون آنچه که یک مفهوم را استعاری می‌سازد (تا این‌که صرفاً زبان‌شناختی باشد) ایده‌ای است که انگیزش استعاری در سطح حوزه‌های مفهومی قرار دارد. به بیانی دیگر، لیکاف و جانسون این پیشنهاد را مطرح می‌کنند که ما نه تنها در قالب اصطلاحات مفهومی سخن می‌گوییم بلکه در قالب اصطلاحات استعاری نیز می‌اندیشیم (اوانز^۲ و گرین^۳، ۲۰۰۶: ۲۹۵).

۳-۳. مفهوم‌سازی استعاره در گفتمان

استعاره بخش مهمی از ایدئولوژی است و چارچوب شناختی برای جهان‌بینی را فراهم می‌کند. استعاره قابلیت حاشیه‌رانی یا برون‌رانی مفهوم‌سازی‌های بدیل را دارد. هنگامی که استعاره‌ای به جای استعاره دیگری انتخاب می‌شود، الگوهای ایدئولوژیک خاصی برجسته می‌شود (هارت^۴، ۲۰۱۰). در بیان فرکلاف^۵ (۱۹۹۶: ۱۱۹) «استعاره‌ها از آن جهت مورد توجه تحلیل نقادانه گفتمان هستند که استعاره‌های متفاوت با برداشت‌های ایدئولوژیک متفاوتی همراه هستند». نظام‌مندی‌ای که باعث می‌شود یک جنبه از مفهوم را برحسب جنبه دیگری درک نماییم، لزوماً دیگر جنبه‌های آن مفهوم را پنهان می‌سازد. استعاره با فراهم کردن امکان تمرکز بر یک جنبه از یک مفهوم (به عنوان نمونه جنبه‌های مبارزه‌طلبی در بحث کردن) می‌تواند توجه ما را از تمرکز بر دیگر جنبه‌های یک مفهوم که با آن استعاره ناسازگار است، منحرف سازد. به عنوان نمونه، در میانه‌های یک بحث داغ، هنگامی که در پی هدف قرار دادن موضع طرف مقابل برمی‌آییم و از موضع خودمان دفاع می‌کنیم، ممکن است از جنبه‌های همکاری در مباحثه غفلت نماییم. کسی که با شما بحث می‌کند را می‌توان کسی در نظر گرفت که وقت خود را در اختیار شما قرار می‌دهد، کالایی ارزشمند، در تلاش برای درک متقابل. اما هنگامی

1- Entailments

2- Evans, V.

3- Green, M.

4- Hart, Ch.

5- Fairclough, N.

که درگیر جنبه‌های منازعه می‌شویم، اغلب چشم خود را بر روی این جنبه‌ها می‌بندیم (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۱۰).

نکته‌ای که در این پژوهش مورد توجه است میزان مقبولیتی است که بایدن از رهگذر استعاره‌های مفهومی جویای آن است. هدف فهم نقش استعاره‌های مفهومی در ایجاد افسانه و تصور اجتماعی است. این تلفیق در این پژوهش به کار بسته می‌شود تا امکان ارائه آن به عنوان یک چارچوب نظری کاربردی در تحلیل گفتمان‌های سیاسی ارزیابی شود.

۳-۴. روش پژوهش

این پژوهش در سه سطح به تحلیل داده‌ها می‌پردازد. نخست استعاره‌های مفهومی در سخنرانی بایدن در مراسم تحلیف استخراج و دسته‌بندی می‌شوند. در سطح تفسیر داده‌های به دست آمده تحلیل گفتمانی می‌شوند و سرانجام در سطح تبیین نقش استعاره‌ها در مفهوم‌سازی‌های هویتی بررسی می‌شود.

۴. تحلیل داده‌ها

بر مبنای آنچه گفته شد، در این بخش داده‌ها در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین دسته‌بندی و تحلیل می‌شوند.

۱-۴. سطح خرد توصیف استعاره‌های مفهومی

در این سطح استعاره‌ها شناسایی و براساس نوع استعاره و مفاهیم‌شان دسته‌بندی می‌شوند.

۱-۱-۴. ایکس انسان است

یکی از استعاره‌های شاخص در سخنرانی بایدن استعاره «ایکس انسان است» می‌باشد؛ دموکراسی، اراده مردم، حقیقت، عدالت، ملت، ویروس، سیاره، تروریسم، افراطی‌گری، برتری نژادی، چالش، نیروها، امید، بومی‌گرایی، ایمان و عقل، آمریکا، قرمز و آبی همگی در قالب استعاره انسان‌بودن مفهوم‌سازی می‌شوند. فرایند جان‌بخشی^۱ به ما امکان می‌دهد تا دانشی که از خودمان داریم را در جهت درک دیگر جنبه‌های جهان، همانند دموکراسی، امید، عدالت و... به کار ببریم. لیکاف و ترنر^۲ در پاسخ به این پرسش که چرا حوزه مبدأ انسان برای فهم چنین

1- personification

2- Turner

حوزه‌های مقصدی به کار می‌رود، می‌گویند به این دلیل که **رخدادها کنش هستند**^۱. ما رخدادهای بیرونی را به مثابه کنش درک می‌کنیم. برایند چنین درکی آن است که رخدادها را فراورده یک عامل فعال و اراده‌مند تلقی می‌کنیم (کووچش، ۲۰۱۰: ۵۶). از آن جا که کنش‌ها عامل دارند، ما نیز رخدادها را به همان صورت می‌بینیم. نتیجه چنین فهمی جان‌بخشی به رخدادهایی همانند تروریسم، حقیقت، ایمان و... می‌باشد. نمونه‌هایی از تجلی انسان در استعاره‌ها را می‌توان در موارد زیر مشاهده کرد^۲.

1. And, at this hour my friends, democracy has prevailed.
2. And here we stand just days after a riotous mob thought they could use violence to silence the will of the people, to stop the work of our democracy.
3. We face an attack on our democracy, and on truth.
4. Democracy and hope, truth and justice, did not die on our watch but thrive.

دموکراسی / امید / حقیقت / عدالت انسان است. در مثال (۱) دموکراسی به پیروزی رسیده است. در مثال (۲) اراده مردم انسانی است که دگرها تلاش دارند از طریق خشونت آن را ساکت کنند و در همان مثال دموکراسی انسانی است که با دگرها مواجه می‌شود؛ دگرهایی که به دنبال متوقف کردن فعالیت آن هستند. مثال (۳) نه تنها دموکراسی بلکه حقیقت انسان‌هایی هستند که مورد حمله واقع می‌شوند. مثال (۴) دربردارنده استعاره از انسانی است که یا می‌میرد و یا رشد می‌کند و شکوفا می‌شود. ویژگی‌های انسانی که به دموکراسی، امید و عدالت نسبت داده می‌شوند.

ملت انسان است. بایدن استعاره انسان را درباره ملت نیز به کار می‌برد و در مثال‌های (۵) و

(۶) از ملت به مثابه انسانی سخن می‌گوید که توان دارد و بزرگ است.

1. And I know the resilience of our Constitution and the strength, the strength of our nation.
2. This is a great nation.

1- EVENTS ARE ACTIONS

۲- ترجمه تمام عبارت‌ها و جملات در ضمیمه (۱) انتهای این نوشتار درج شده است. بدیهی است که در تحلیل گفتمان نمی‌توان از متون ترجمه‌شده به عنوان مبنای تحلیل استفاده کرد. به این دلیل به زبان اصلی مطالب استناد می‌شود.

ویروس دشمن است. این استعاره به پاندمی نیز بسط داده می‌شود و از ویروس به مثابه دشمن سخن گفته می‌شود. در مثال (۷) ویروس دشمنی کشنده است که باید بر آن غلبه کرد و در مثال (۸) تمام ملت یکپارچه متحد می‌شود تا با دشمن خود، یعنی پاندمی، روبرو شود.

1. We can overcome the deadly virus.
2. We must set aside politics and finally face this pandemic as one nation, one nation.

سیاره انسان است. بایدن افزون بر این که تمام ملت را در برابر پاندمی متحد می‌سازد، از سیاره به مثابه انسان سخن می‌گوید تا فراخوانی به سراسر جهان بدهد. سیاره در این استعاره انسانی است که برای بقای خود تلاش می‌کند. رئیس جمهور آمریکا در قالب این استعاره نگاه گسترده‌تر خود به کل مردم جهان را بازتاب می‌دهد.

3. A cry for survival comes from the planet itself

افراط‌گرایی / برتری نژادی / تروریسم / چالش انسان است. بایدن هم ویژگی‌های مثبت و هم منفی را در قالب استعاره انسان بودن مفهوم‌سازی می‌کند. در نمونه‌های (۱۰) تا (۱۲)، افراط‌گرایی، برتری نژادی، تروریسم، خشونت، بیکاری، بیماری، ناامیدی و چالش‌ها انسان‌هایی هستند که باید با آن‌ها مقابله کرد و بر آن‌ها غلبه کرد. فرایند مبارزه و مقابله در این موارد فرایندی جمعی است که همگان را به مبارزه دعوت می‌کند.

4. The rise of political extremism, white supremacy, domestic terrorism, that we must confront and we will defeat.
5. Uniting to fight the foes we face – anger, resentment and hatred. Extremism, lawlessness, violence, disease, joblessness, and hopelessness.
6. To overcome these challenges.

نیروها انسان هستند^۱. در این گفتمان نیروها نیز انسان‌هایی هستند که «ما» را از هم جدا می‌کنند. بنابراین، نیروهای خاصی وجود دارند که نظم موجود را مختل می‌کنند. رئیس جمهور کسی است که می‌تواند این عامل اخلال‌گر را شناسایی کند.

7. I know the forces that divide us are deep and they are real.

1- Forces as human beings

نیرو به عنوان انرژی یا توانی تعریف می‌شود که از جمله ویژگی‌های منتسب به کنش‌ها یا حرکت‌های فیزیکی به شمار می‌رود. این نیرو که از خوشه‌های معنایی توان و قدرت است با مفاهیم متداول در زبان فارسی از جمله نیروی نظامی متفاوت است. در این جا مفهوم انتزاعی نیرو به عنوان اعمال‌کننده انرژی و قدرت مد نظر است.

آمریکا انسان است. بایدن بارها از این استعاره استفاده می‌کند تا حوزه مفهومی انسان را بر آمریکا نگاشت کند و از این طریق با جان‌بخشی به آمریکا، آن را به موجود واحدی تبدیل کند که قابلیت کنش‌گری دارد.

8. That America secured liberty at home and stood once again as a beacon to the world.

9. to secure the future of America.

10. Through a crucible for the ages, America has been tested a new and America has risen to the challenge.

11. America has been tested and we've come out stronger for it.

12. America's role in the world

13. I'll defend America and I will give all – all of you – keep everything I do in your service.

۲-۱-۴- استعاره ایکس ساختمان است^۱

طبقه متوسط ساختمان است. در مثال (۲۰) طبقه متوسط به مثابه ساختمانی است که قابلیت بازسازی را دارد. rebuild کلیدواژه‌ای است که طبقه متوسط را به ساختمانی توصیف می‌کند که می‌توان آن را بار دیگر بازسازی کرد. و در مثال (۲۱) اتحاد ساختمان است. اتحاد ساختمانی است که می‌توان آن را تعمیر کرد تا بتوان بار دیگر با جهان تعامل پیدا کرد. در گفته (۲۲) استعاره دوره ساختمان است، دیده می‌شود. بر این اساس، دوره ساختمانی است که درهای مختلفی دارد و اکنون وارد تاریک‌ترین آن شده‌ایم.

14. we can rebuild the middle class.

15. We will repair our alliances, and engage with the world once again.

16. We're entering what may be the darkest and deadliest period of the virus.

۳-۱-۴. استعاره ایکس نیرو است^۲

وحدت نیرو است. در مثال (۲۳) وحدت نیرویی است که به کمک آن می‌توان کارهای مهمی انجام داد. در مثال (۲۴) نیز آمریکا منبع انرژی است آمریکا نیرویی است که با اهداف جهانی به کار گرفته می‌شود.

17. With unity, we can do great things, important things.

18. we can make America once again the leading force for good in the world

1- X as building

2- X as force

۴-۱-۴. استعاره ایکس مسیر است^۱

در مثال (۲۵) **دموکراسی جاده‌ای پرپیچ و خم است**. در این جا دموکراسی بزرگراهی است که نیاز به گاردریل دارد. استعاره دیگری که در این جا وجود دارد، ملت است؛ ملت گاردریل دموکراسی است. وحدت نیز در قالب استعاره مسیر مفهوم‌سازی می‌شود. در مثال (۲۶) **وحدت راه است**. وحدت مسیری رو به جلو است. بنابراین هر کسی که خواهان حرکت به جلو باشد باید در این مسیر قرار گیرد.

19. And the guardrail of our democracy is perhaps our nation's greatest strength.

20. unity is the path forward.

۴-۱-۵. استعاره ایکس آتش است^۲

در استعاره مثال (۲۷) **عصبانیت آتش است** حوزه مفهومی مبدأ است که زمینه را فهم حوزه مفهومی عصبانیت فراهم می‌کند. در مثال (۲۸) و در استعاره **سیاست آتش است**، سیاست به مثابه آتشی ویران‌گر توصیف شده است.

21. We can join forces, stop the shouting and lower the temperature.

22. Politics doesn't have to be a raging fire destroying everything in its path.

۴-۱-۶. استعاره ایکس گیاه است^۳

ویروس گیاه روینده است. در نمونه (۲۹) ویروس به گیاهی توصیف شده است که آهسته آهسته رشد می‌کند و همه جا را فرا می‌گیرد.

23. A once in a century virus that silently stalks the country has taken as many lives in one year as in all of World War Two.

۴-۱-۷. استعاره ایکس شیء فیزیکی است^۴

براساس مثال (۳۰) **حقیقت شیء است**. بایدن همان‌طور که اشیای فیزیکی را دستکاری می‌کند، حقایق را نیز دستکاری شده توصیف می‌کند.

24. Every disagreement doesn't have to be a cause for total war and we must reject the culture in which facts themselves are manipulated and even manufactured.

1- X as path

2- X as fire

3- X as plant

4- X as physical object

۸-۱-۴- استعاره ایکس کمک است^۱

در مثال (۳۱) و در قالب استعاره دست کمک است، دست بیان می‌شود تا کمک کردن اراده شود. دست در هر دو رخداد خود حوزه مبدئی است که بر حوزه مفهومی کمک کردن نگاشت می‌شود تا بخشی از مفهوم آن را منتقل کند.

25. Some days you need a hand. There are other days when we're called to lend a hand.

۹-۱-۴- استعاره ایکس رنگ است^۲

برخی استعاره‌ها برآمده از تجربه‌های ما از طبیعت هستند و برخی دیگر از قراردادهای تداعی‌های قراردادی نشأت می‌گیرند. رنگ‌ها از جمله این استعاره‌های مفهومی هستند که ناشی از قراردادهای می‌باشند. همان‌طور که در پاره‌گفتار (۳۲) دیده می‌شود رنگ حزب است. احزاب سیاسی در آمریکا با دو رنگ آبی و قرمز شناسایی می‌شوند و در این‌جا نیز از لزوم پایان دادن به تقابل دو حزب سخن گفته می‌شود. این استعاره کاملاً قراردادی است و مبنایی در تجربه‌های طبیعی انسان ندارد.

26. We must end this uncivil war that pits red against blue...

۲-۴. سطح میانی تحلیل

تحلیل‌های سطح خرد استعاره‌های مفهومی نشان می‌دهد که استعاره «ایکس انسان است» بیش‌ترین کاربرد را در سخنان بایدن داشته‌اند. این استعاره با جان‌بخشی به موجودیت‌های غیرانسانی امکان درک هرچه بیش‌تر آن‌ها را فراهم می‌کند. از رهگذر استعاره‌ها جامعه‌ای انسانی تشکیل می‌شود که یک سوی آن ارزش‌های مثبت از جمله عدالت و امید و حقیقت جای می‌گیرند و در جانب دیگر افراط‌گرایی و تروریسم قرار می‌گیرند. این استعاره‌ها نشان می‌دهند که این گفتمان با موجودیت مشخصی همراستایی ندارد بلکه آنچه در زنجیره هم‌ارزی و منطق تفاوت جای می‌گیرد اندیشه‌ها و کنش‌ها هستند. هر تفکری با برجسته‌سازی ارزش‌های عدالت‌طلبانه، حقیقت‌جویانه و در تضاد با برتری نژادی در درون‌گروه را شکل

1- X as help

2- X as color

می‌دهد. در سطحی دیگر، درون‌گروه این گفتمان کل جامعه انسانی است که با موجودیتی از جنس پاندمی کروناویروس مقابله می‌کند. این گفتمان در تقابل با دگری از نوع پاندمی، تمام جامعه انسانی را یک انسان می‌داند که با این دشمن دگرسازی می‌کند.

بایدن در قالب استعاره ساختمان به دنبال بازسازی دو مؤلفه است، یکی طبقه متوسط و دیگری اتحاد. او این دو را ساختمانی می‌داند که نیاز به بازسازی و بهتر شدن دارند. این مفهومی است که دلالت ضمنی بر غیاب توجه به این مقوله‌ها دارد. بازسازی اتحاد به این دلیل است که وحدت نیرو است. رئیس‌جمهور آمریکا از استعاره نیرو استفاده می‌کند تا وحدت را نماسازی کند و از رهگذر این استعاره آمریکا را محرک تمام جهان معرفی می‌کند. این دو نمونه‌هایی از کنار گذاشتن مرزهای دگرسازانه و حرکت به سوی یکپارچه‌سازی ملی هستند. ملت یکپارچه از دید این گفتمان به مثابه گاردریلی است که از مسیر پریپچ و خم دموکراسی حفاظت می‌کند. بنابراین، در قالب استعاره مسیر هم بر دشواری‌های موجود در دستیابی به دموکراسی سخن گفته می‌شود و هم وحدت مسیری روشن برای رسیدن به اهداف معرفی می‌شود. این‌ها اهدافی جمعی هستند که برای همگان در نظر گرفته می‌شوند.

در این سخنرانی، استعاره آتش در جهت توصیف ویران‌گری استفاده می‌شود. عصبانیت آتشی است که باید ساکت شود و سیاستی که نباید به آتشی مخرب تبدیل شود. این استعاره‌ای است که خشونت را نفی می‌کند و همگان را به دوستی دعوت می‌کند. از سوی دیگر، استعاره رنگ در جهت کنار گذاشتن تفاوت‌ها استفاده می‌شود و فارغ از رنگ‌بندی با ملت صحبت می‌شود. این گفتمان از استعاره گیاه در توصیف ویروس استفاده می‌کند؛ گیاهی که ریشه دارد و در حال گسترش است تنها با نیرویی قوی ریشه‌کن می‌شود و از سوی دیگر، استعاره دست در مفهوم کمک یک نیروی واحد از تمام مردم را به تصویر می‌کشد. نهایتاً این که این گفتمان حقیقت را شیء فیزیکی می‌داند که قابلیت مورد دستکاری واقع شدن را دارد. در این جا تأکید بر این است که از دستکاری حقایق دوری شود؛ این مفهومی است که بر دستکاری حقیقت از سوی گفتمان پیشین دلالت دارد.

۴-۳. سطح کلان تحلیل

حال در این بخش باید به این پرسش پاسخ داد که آیا استعاره می‌تواند به خدمت نظریه گفتمان درآید و فهمی از چگونگی فراچنگ‌آوری مبانی هویت‌پایه در اختیار تحلیل‌گر گفتمان

قرار دهد. در بیان لاکلا و موف (۲۰۰۱) گفتمانی به جایگاه اسطوره و تصور اجتماعی و تعریف مبانی هویتی خود دست پیدا می‌کند که خود را نماینده منافع همه مردم یا دستکم اکثریت آن‌ها معرفی کند. در واقع، ساختار هژمون با به دست آوردن پشتیبانی همگانی و ایجاد فضای آرمانی دچار ازجاشدگی می‌شود. خلق فضای آرمانی عاری از جانبداری یکی از امکانات دسترسی به این جایگاه است. این امری است که در تحلیل استعاره‌های مفهومی دیده شد. بایدن از استعاره‌های **دموکراسی / امید / حقیقت / عدالت انسان است و افراط‌گرایی / برتری نژادی / تروریسم / چالش انسان است** استفاده می‌کند تا به دور از جانبداری‌های حزبی به ترسیم سامانه نشانگانی خود دست بزند. او در استفاده از استعاره رنگ، این اندیشه را کنار می‌گذارد و همگان را به اتحاد دعوت می‌کند.

آن‌گونه که بیان شد، لاکلا و موف (۲۰۰۱) بر این باور هستند که «هویت‌ها از راه گفتمانی ساخته می‌شوند که تعیین‌گرا نبوده و هویت‌ها را به فراورده‌های روابط قدرت تقلیل نمی‌دهد». در تحلیل داده‌ها نیز دیده شد که هویت‌هایی مفهوم‌سازی می‌شوند که صرفاً فراورده روابط قدرت نیستند و به روابط قدرت نیز تقلیل داده نشده‌اند. از جمله این موارد که تقلیل و فروکاسته نشده‌اند می‌توان از استعاره‌های مختلفی همچون **ایکس ساختمان است**، **ایکس مسیر است و... نام برد**. بایدن در تمام موارد هویتی را بازتولید می‌کند که از یک سو فراگیر و شامل و از سوی دیگر به دور از دگرسازی‌های صریح و آشکار است. از نظر این گفتمان وحدت و دموکراسی راه هستند و نیرویی که می‌توان از طریق آن به هدف رسید، نیروی یکی‌شدن است. این‌ها فضاهایی آرمانی هستند که با استعاره‌ها خلق می‌شوند تا با برجسته‌سازی غیاب‌شان در گفتمان پیشین، مقبولیت را برای نماینده گفتمان حاکم فراهم کنند. این گفتمان از طبقه متوسط در قالب ساختمانی سخن می‌گوید که باید بازسازی شود. در این‌جا نیز با در نظر گرفتن منافع طبقه متوسط و ضرورت توجه به آن‌ها، گام دیگری در نماسازی توجه به منافع همگانی برداشته می‌شود.

از رهگذر استعاره نیرو، آمریکا به مثابه نیرویی توصیف می‌شود که می‌تواند منافع جهانی داشته باشد؛ این استعاره نشانه‌ای می‌سازد که مقبولیتی بین‌المللی را برای این گفتمان خلق کند و در استعاره کمک نیز همکاری جمعی مفهوم‌سازی می‌شود. نتیجه آن‌که هر یک از استعاره‌های مفهومی به کار رفته عاری از جانبداری حزبی، نژادی و قومیتی به کار می‌روند تا

دست به مشروعیت‌سازی از نماینده گفتمانی بزنند که افزون بر این که خواستار متزلزل کردن ساختار گفتمان پیشین است، به دنبال تصرف جایگاه تصور اجتماعی است. استعاره‌ها ابزارهای معنایی هستند که در این مسیر به کمک این گفتمان آمده‌اند تا بخشی از فرایند ایجاد مقبولیت مردمی را برعهده بگیرند و فراچنگ‌آوری جایگاه اسطوره و تصور اجتماعی را ممکن سازند.

آن‌ها در تعریف نظریه گفتمان «نماد چیزی است که هر کدام از «ما» را غیرممکن می‌سازد». این تعریف را می‌توان در فرایندهای هویت‌سازی گفتمان بایدن نیز ملاحظه کرد. بایدن استعاره ایکس انسان است را به کار می‌گیرد، ملت را در قالب یک شخص مفهوم‌سازی می‌کنند تا «ما»یی دربرگیرنده و شامل تمام اعضا را تعریف کند و از سوی دیگر دگرهایی را به تصویر می‌کشد که نمی‌توان مصداق صریحی برای آن برشمرد. همزمان با اوج‌گیری ویروس کووید-۱۹، دگری از نوع تهدید و بیماری نام برده می‌شود و گروهی که همه در مقام مبارزه با یک دگر صریح به صف می‌شوند. بنابراین، آنچه لاکلا و موف (۲۰۰۱) از هویت و دگرسازی ضمنی می‌گویند، در قالب استعاره‌هایی ممکن می‌شود که مفهوم‌سازی‌های ملموس‌تری را با استفاده از موجودیت‌های عینی گیاه، آتش، ساختمان و رنگ انجام می‌دهند و از سوی دیگر راه را برای پذیرش همگان و عدم طرد مصادیق آشکار فراهم می‌سازد.

۵. نتیجه‌گیری

این پژوهش با دو هدف به هم پیوسته انجام شد. از یک سو آزمون یک چارچوب تلفیقی گفتمانی-شناختی مد نظر بود و از سوی دیگر، تحلیل یک گفتمان تازه‌هژمون‌شده و استفاده آن از ابزارهای کلامی در پیش گرفته شد. در سطح آزمون چارچوب نظری این یافته حاصل شد که استعاره با نگاهی‌هایی که انجام می‌دهد و با قراردادن مفاهیم انتزاعی در لباس موجودیت‌های عینی، به فرد این امکان را می‌دهد که دایره درون‌گروه و برون‌گروه خود را گسترده‌تر سازد. گفتمان‌ها از استعاره استفاده می‌کنند تا بیش از این که شخصیت یا گفتمان خاصی را هدف قرار دهند، اندیشه‌ها و الگوهای فکری را جذب یا طرد کنند. بر این اساس، استعاره در کنار نظریه گفتمان قرار می‌گیرد تا به چنگ آوردن جایگاه تصور اجتماعی را ممکن سازد. بایدن در سخنان خود با فرد خاصی دگرسازی نمی‌کند، او خشونت و افراطی‌گری را انسانی توصیف می‌کند که باید با او مقابله کرد اما از گروه و حزب و یا موجودیت مشخصی نام نمی‌برد و امید، عدالت و حقیقت را انسانی هدف‌مند می‌داند. این مفهوم‌سازی‌ها به همه

امکان می‌دهد که در دایرهٔ درون‌گروه این گفتمان جای بگیرند و گفتمانی را به تصویر بکشند که پذیرای تمام عدالت‌طلبان و حقیقت‌جویان است. وحدت و دموکراسی راهی هستند که همه برای حضور در این راه دعوت می‌شوند و آمریکا در قالب استعارهٔ انسان‌بودن وحدت عام را به همراه می‌آورد. در نتیجه، این گفتمان توانسته است با استفاده از استعاره‌های مفهومی مختلف خود را در کنار تمام ملت قرار دهد و با نماسازی انسانی ارزش‌ها و نفی رنگ‌ها خود را پیش‌برندهٔ منافع جمعی نشان دهد.

گفتمان دموکرات بایدن با ترسیم تصویری آرمان‌گرایانه و طالب منافع ملی مردم، دارای دغدغهٔ طبقات اجتماعی و خواستار فرونشاندن آتش خشم و نفرت، به دنبال اسطوره‌سازی گسترده‌تری است تا این بار نه تنها در میان پیروان و طرفداران دموکرات خود، بلکه در میان اکثریت مردم آمریکا به جایگاه تصور اجتماعی و اسطوره و هویت‌سازی از رهگذر خود مثبت دست پیدا کند. با وجود چنین جایگاهی است که این گفتمان می‌تواند بیش از پیش به متزلزل کردن گفتمان‌های رقیب دست بزند و خود را برای پیشروی وسیع‌تر در جهت تقویت جایگاه سیاسی‌اش تجهیز مردمی کند. این حرکتی است که در سخنرانی مراسم تحلیف آغاز شده است و باید دید که در دیگر نمودهای کلامی این گفتمان چه جلوه‌ای به خود خواهد گرفت.

در نگاهی تطبیقی با مطالعات پیشین و آنچه در پیشینه پژوهش بیان شد، باید گفت که هر یک از مطالعات انجام‌شده گامی موثر در جهت شناخت هرچه بیش‌تر ابعاد مختلف استعاره و پیوند آن با تحلیل گفتمان برداشته است. مطالعهٔ گفتمان بایدن در آئین تحلیف نخستین پژوهشی است که از نظرگاه استعاری و گفتمانی به سبک و سیاق بیان‌شده، انجام شده است و نمی‌توان پژوهشی را در این زمینه با آن مقایسه کرد اما از نظر رویکرد پژوهشی، مطالعات مختلف زمینه را برای دستیابی به امکان تلفیق نظرگاه‌های مختلف گفتمانی با نظام‌های معنایی زبان‌شناسی شناختی فراهم کرده‌اند. با اتکای بر مطالعات انجام‌شده، در این پژوهش برای نخستین بار استعاره در کنار نظرگاه لاکلا و موف (۲۰۰۱) قرار گرفت که یافته‌های آن موید امکان انجام چنین تلفیقی است.

کتاب‌نامه

۱. افخمی، علی و کامران شکبیا (۱۳۹۶). بازنمایی ایدئولوژیک مطبوعات انگلستان و ایران با نگاه تحلیل انتقادی استعاره. *جستارهای زبانی*، ۸(۷).
۲. رضاپور، ابراهیم (۱۳۹۰). *تحلیل گفتمان انتقادی: نقش استعاره در بازنمایی و بازتولید ایدئولوژی در رسانه‌ها*. رساله دکتری تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
۳. رضاپور، ابراهیم و شیوا احمدی (۱۳۹۵). کارکردهای استعاره دستوری اسم‌سازی در گفتمان سیاسی فارسی و انگلیسی: رویکرد ون‌دایک. *علم زبان*، ۴(۶).
۴. رضائی‌پناه، امیر و سمیه شوکتی مقرب (۱۳۹۷). تحلیل مدارهای هویت و دیگری در اظهارات باراک اوباما و دونالد ترامپ پیرامون برجام. *دهمین همایش بین‌المللی زبان‌شناسی ایران*. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
۵. شوکتی مقرب، سمیه و جلال رحیمیان (۱۳۹۹). بازنمایی هویت و غیریت در نخستین سخنرانی رؤسای جمهور پس از انتخابات: مطالعه موردی انتخابات ایران، آمریکا، فرانسه. *زبان‌پژوهی*، ۱۲(۳۴).
۶. نیک‌ملکی، محمد و سیدنورالدین رضوی‌زاده (۱۳۹۹). بازنمایی چرخش گفتمانی قدرت در ایران، تحلیل گفتمان انتقادی مراسم تنفیذ و تحلیف هفتمین رئیس‌جمهور منتخب ایران در شبکه‌های خبری بین‌المللی. *فصلنامه علوم خبری*، ۹(۲۴)، صص. ۷۸-۱۳.
7. Afkhami A, and Shakiba K. 2018. Ideological representation of Iran & England's newspapers: A Critical Metaphor Analysis. *LRR*. 8 (7), 209-231, [In Persian].
8. Barnard-Wills, D. (2012). *Surveillance and Identity Discourse, Subjectivity and the State*. Burlington: Ashgate Publishing Company.
9. Charteris-Black, J. 2013. *Analysing Political Speeches: Rhetoric, Discourse and Metaphor*, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
10. Evans, V. and Green, M. 2006. *Cognitive Linguistics; An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press Ltd.
11. Fairclough, N. (1996). *Language and Power*. 10th ed. (1st. 1989), Essex: Longman Group UK Limited.
12. Hart, C. 2010. *Critical Discourse Analysis and Cognitive Science: New Perspectives on Immigration Discourse*. New York: Palgrave Macmillan.

13. Hernández Vila, D. 2015. *Discourse and Identity in Barack Obama's First Inaugural Speech*. Undergraduate Dissertation 2014-2015. University of Alicante.
14. Howarth, D., and Stavrakakis, Y. 2000. Introducing Discourse Theory and Political Analysis, in *Discourse Theory and Political Analysis: Identities, Hegemonies and Social Change*. edited by David Howarth et al., Manchester and New York: Manchester University Press.
15. Jørgensen, M. W., and Phillips, L. J. 2002. *Discourse analysis as theory and method*. London: Sage.
16. Kövecses, Z. 2005. *Metaphor in culture: Universality and variation*. Cambridge: Cambridge University Press.
17. Kövecses, Z. 2010. *Metaphor: A practical introduction*. Oxford: Oxford University Press.
18. Laclau, E. 1990. *New Reflections on the Revolution of Our Time*, London and New York: Verso.
19. Laclau, E., and Mouffe, Ch. 2001. *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. London and New York: Verso.
20. Lakoff, G., and Johnson, M. 1980. *Metaphors we live by*. University of Chicago press.
21. Montessori, Nicolina Montesano 2011. The Design of a Theoretical, Methodological, Analytical Framework to Analyse Hegemony in Discourse. *Critical Discourse Studies*, 8 (3).
22. Musolff, A. 2012. The study of metaphor as part of critical discourse analysis. *Critical discourse studies*, 9(3), 301-310.
23. Núñez-Perucha, B. 2011. Critical Discourse Analysis and Cognitive Linguistics as tools for ideological research; A diachronic analysis of feminism. in *Critical Discourse Studies in Context and Cognition*. Edited by Christopher Hart. Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
24. Sahragard, R. and Moghadam, M. 2015. Moving in a Gyre: A Discourse Analysis of President Rouhani's De Facto Inaugural Speech. *Studies in English Language Teaching*, Vol. 3, No. 3, PP: 237-251.
25. Sandor, C. 2002. A few aspects of cold war presidential inaugural discourse from a corpus linguistic point of view. *Modern filologiai Kozlemenyek*, IV, evofolyam, 2. szam.

پیوست (۱) ترجمه مثال‌ها

۱. و در این لحظه دوستان من، دموکراسی چیره شده است.
۲. ما در مکانی ایستاده‌ایم، جاییکه چند روز پیش گروهی آشوبگر گمان کردند که با استفاده از خشونت می‌توانند خواست مردم را خاموش کنند، روند دموکراسی را متوقف کنند، و ما را از این مکان مقدس بیرون کنند.
۳. دموکراسی و حقیقت مورد حمله قرار گرفته‌اند.
۴. دموکراسی و امید، حقیقت و عدالت به پاس ما از بین نرفتند، بلکه رونق گرفتند.
۵. من به تاب‌آوری قانون اساسی و قدرت ملت‌مان یقین دارم.
۶. این ملت بزرگی است.
۷. ما می‌توانیم بر این ویروس مرگبار غلبه کنیم.
۸. ما باید سیاست را کنار بگذاریم و سرانجام به عنوان یک ملت، یک کشور با این همه‌گیری روبرو شویم.
۹. فریاد زمین نیز برای بقا بلند شده است.
۱۰. و اکنون باید با ظهور افراط‌گرایی سیاسی، برترپنداری نژاد سفید، و تروریسم خانگی مقابله کنیم و قطعاً آن را شکست خواهیم داد.
۱۱. برای مبارزه با دشمنانی که پیش رو داریم، خشم، کینه و نفرت، افراط‌گرایی، بی‌قانونی، خشونت، بیماری، بیکاری و ناامیدی، متحد شویم.
۱۲. و آمریکا بر این چالش غلبه کرد.
۱۳. می‌دانم نیروهایی که بین ما تفرقه ایجاد کرده‌اند عمیق و واقعی هستند.
۱۴. آمریکا آزادی را در داخل کشور تضمین نمود و بار دیگر به چراغ امید برای جهانیان تبدیل شد.
۱۵. تضمین آینده کشور
۱۶. آمریکا باری دیگر با آزمون دشواری مواجه بود. و آمریکا بر این چالش غلبه کرد.
۱۷. آمریکا به آزمون گذاشته شد، و در نتیجه قوی‌تر از گذشته شدیم.
۱۸. نقش آمریکا در جهان.
۱۹. من از قانون اساسی، از دموکراسی‌مان، و از آمریکا دفاع خواهم کرد.

۲۰. ما می‌توانیم طبقه متوسط را دوباره بسازیم.
۲۱. ما ائتلاف‌های خود را در جهان اصلاح خواهیم کرد و بار دیگر در صحنه جهانی به تعامل خواهیم پرداخت.
۲۲. ما احتمالاً به سخت‌ترین و مرگبارترین مرحله همه‌گیری این ویروس نزدیک می‌شویم.
۲۳. با اتحاد می‌توانیم کارهای بزرگ و مهمی را به انجام برسانیم.
۲۴. می‌توانیم آمریکا را باری دیگر به یک نیروی پیش‌تاز و مثبت در جهان تبدیل کنیم.
۲۵. و شاید حافظ دموکراسی ما نیروی عظیم ملت‌مان باشد.
۲۶. وحدت مسیر پیش روی ما است.
۲۷. می‌توانیم به یکدیگر بیونندیم، فریادها را متوقف کنیم، و تنش‌ها را کاهش دهیم.
۲۸. سیاست نباید به منزله آتش خشمگینی باشد که همه چیز را در مسیر خود نابود می‌کند.
۲۹. ویروسی که در هر قرن یک بار بی صدا شیوع پیدا کرده و کشور را فراگرفته است، و بیش از جنگ جهانی دوم موجب از دست رفتن جان بسیاری شده است.
۳۰. هر اختلاف نظری نباید به جنگ بیانجامد. ما باید فرهنگی را رد کنیم که در آن واقعیت‌ها دستکاری و یا حتی ساخته می‌شوند.
۳۱. روزهایی خواهند بود که نیاز به دست یاری خواهید داشت. روزهایی خواهند بود که شما دست یاری به دیگری خواهید داد.
۳۲. ما باید به این جنگ غیرمدنی پایان دهیم؛ جنگی که بین جمهوری خواهان و دموکرات‌ها؛ روستاها و شهرها؛ محافظه‌کاران و لیبرال‌ها شکاف ایجاد کرده است.

Investigating the manner of drawing the identity-based foundations in Joe Biden's presidential inaugural speech through conceptual metaphors

Somaye Shokati Moqarab¹

PhD candidate in Linguistics, Shiraz University, Shiraz, Iran

Jalal Rahimian

Professor, Department of Linguistics, Shiraz University, Shiraz, Iran

Received:02/04/2022 Accepted: 08/05/2022

Abstract

This study is about to find how conceptual metaphors help in drawing identity borders and attaining legitimacy. So, the semantic system of conceptual metaphor (Kovács, 2010) and the components of myth and social imagination (derived from Laclau and Mouffe's discourse theory, 2001) make the theoretical framework of the research to find how the semantic system affect reaching general legitimation. To answer the research question, Joe Biden's speech in his inaugural ceremony in 20 Jan. 2021 is used as the case study. Based on the findings, metaphor provides a cognitive framework for expressing ideological ideas. Each metaphor in this discourse foregrounds a concept and backgrounds the alternative ones. The president conceptualizes the USA as "America is human" metaphor to accompany the nation, and avoid the party-based views. As a result, metaphor is a tool for avoiding clear border-makings, foregrounding concepts, and representing different views according to conceptual domains. Though using metaphor, discourses can turn to a discourse having the least out groups and the most in groups in a country. Therefore, conceptual metaphor provides a base for creating an ideal space for myth-making. Through such tools, Biden tried to capture a discourse trying to attract the attention of the most and avoid rejecting the potential groups.

Key words: Discourse analysis; articulation; legitimacy; conceptual metaphors, Joe Biden, Inauguration.

1- s.shokati@shirazu.ac.ir

In the Name of God

Table of Contents	Pages
Persian Clausal Constituent order Based on Functional Discourse Grammar Hamed, mowlaei kuhbanani - Ali, Alizadeh - Shala, Sharifi	27
A Comparative Study of the Works and Thoughts of Nima Yoshij and Karim Ghorban Nafs (Turkmen Poet) According to the "François Eust" classification Tavagh ghaldi	67
A Study of the Linguistic Representation of the Movement Event from the Perspective of Cognitive Linguistics: A Case Study of Movement Verbs in the Mazandaran Language Golzadeh Geravi, Zahra - Babasalari, Zahra - Yazdani, Saeed - Mohamah, Hossin, sharafzadeh	104
The devices of differentiating subject and object in Arabic and Persian: A comparative-diachronic approach Ruhollah Mofidi	133
Typological hierarchies and object omission in Persian Faezeh Salimi - Vali Rezaei - Mohammad Amozadeh	157
Reflection on Abnormality as a Trick in Thematizing in the Layla & Majnun Poem by Amir Khosrow Dehlavi Rezvan Barani Sheikh Rabati - Shahpour Shaholi Kohshuri - Seyed Ali Sohrabnejad	181
A Comparison of the Application of Different Types of Repair in the Speech of Persian-Speaking Men & Women in Live TV Shows Seyed Mohammad Hosseini-Maasoum - Maliheh Hajian Nezhad	208
Investigating the manner of drawing the identity-based foundations in Joe Biden's presidential inaugural speech through conceptual metaphors Somaye Shokati Moqarab - Jalal Rahimian	232

In the Name of God



**Volume 14, No. 6,
Serial Number 26
Spring & Summer 2022**

Concessionaire:

Ferdowsi University of Mashhad

Managing Director:

Dr. Seyed Hossein Fatemi

Editor-in-Chief:

Dr. Mahdi Meshkat-o Dini

Editorial Board:

- Abbas Ali Ahangar;
Full Professor of University of Sistan and Baluchestan
- Mohammad Amuzadeh Mahdirajy;
Full Professor of University of Isfahan
- Mostafa Assi;
Full Professor of Institute of Humanities and Cultural Studies
- Ali Khazae Farid;
Associate Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Mahdi Meshkat-o Dini;
Full Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Jalal Rahimiyan;
Full Professor of Shiraz University
- Afzal Vosughi;
Full Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Reza Zomorodiyani;
Full Professor of Ferdowsi University of Mashhad

Executive Manager:

Dr. Shahla Sharifi

Associate Editor:

Dr. Zahra Hamedi Shirvan

Administrator:

Dr. Amir Buzari

Typesetter:

Mr. Rahman Asadi

Printing & Binding:

Ferdowsi University Press

Circulation: 50

Price: 200000 Rials (Iran)

Subscription: 25 USD (outside Iran)

Address:

Faculty of Letters & Humanities,
Ferdowsi University of Mashhad,
Azadi Sq. Mashhad, Iran

Postal code:

9177948883

Tel: (+98 - 51) 38806723

E-mail: lj@um.ac.ir

Homepage: <http://lj.um.ac.ir/index>



Journal of Linguistics & Khorasan Dialects

(Language & Literature)

Volume 14, No. 6, Serial Number 26, Spring 2022

164.1.20



Persian Clausal Constituent order Based on Functional Discourse Grammar	27
Hamed, mowlaei kuhbanani - Ali, Alizadeh - Shala, Sharifi	
A Comparative Study of the Works and Thoughts of Nima Yoshij and Karim Ghorban Nafs (Turkmen Poet) According to the "François Eust" classification	67
Tavagh ghaldi	
A Study of the Linguistic Representation of the Movement Event from the Perspective of Cognitive Linguistics: A Case Study of Movement Verbs in the Mazandaran Language	104
Golzadeh Geravi, Zahra - Babasalari, Zahra - Yazdani, Saeed - Mohamah, Hossin, sharafzadeh	
The devices of differentiating subject and object in Arabic and Persian: A comparative-diachronic approach	133
Ruhollah Mofidi	
Typological hierarchies and object omission in Persian	157
Faezeh Salimi - Vali Rezaei - Mohammad Amozadeh	
Reflection on Abnormality as a Trick in Thematizing in the Layla & Majnun Poem by Amir Khosrow Dehlavi	181
Rezvan Barani Sheikh Rabati - Shahpour Shaholi Kohshuri - Seyed Ali Sohrabnejad	
A Comparison of the Application of Different Types of Repair in the Speech of Persian-Speaking Men & Women in Live TV Shows	208
Seyed Mohammad Hosseini-Maasoum - Maliheh Hajian Nezhad	
Investigating the manner of drawing the identity-based foundations in Joe Biden's presidential inaugural speech through conceptual metaphors	232
Somaye Shokati Moqarab - Jalal Rahimian	